

۶

پرولترهای جهان متحد شوید!

سائل

بین‌المللی

مجله تئوریک و اطلاعاتی

۱۳۵۸

## فهرست مقالات این شماره :

صفحه	عنوان	نویسندگان مقاله ها
۷ - ۳	ابتکار صلح آمیز تازه اتحاد جماهیر شوروی و مبارزه در راه تحقق آن	پتروویچوک
۱۲ - ۸	و. ای . لنین بمنزله يك متفكر سیاسی	فدورکمنتانتینف
۲۱ - ۱۳	راه دشوار بنگلادش	محمد فرهاد
۳۱ - ۲۲	قشرهای متوسط و جنبش انقلابی	ارنست ویسر
۳۸ - ۳۲	پند ارتباطی " مشارکت اجتماعی "	هلموت ریتسی
۴۷ - ۳۹	سایه یکن بر فراز آسیا و جهان	توهیو او
۵۶ - ۴۸	حقایق تاریخی رانمیتوان وارونه جلوه داد	آکساندر دید و سنکو
۶۲ - ۵۷	دوره رشد و تکامل	آ . بوفی ، ل . سورونی پاول آورسیرگ
۶۳	انجمن دوستان مجله " مسائل صلح و سوسیالیسم "	هرنیمو کاره را



# ابتکار صلح آمیز تازه اتحاد جماهیر شوروی و مبارزه در راه تحقق آن

پتر بویچوک

عضو مشاور هیئت اجرائیه مرکزی  
کمیته مرکزی حزب کمونیست کانادا  
و عضو شورای تحریریه مجله  
"مسائل صلح و سوسیالیسم"

ابتکار نوین صلح اتحاد شوروی که در نطق لئونید برژنف، دبیرکل کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی و صدراعظمی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در جلسه ششمی که بافتخسار سیمین سالروز جمهوری دموکراتیک آلمان اعلام گردید، در مرکز توجه محافل اجتماعی جهان قرار گرفته است. خلقهای جهان در این نطق تأیید دیگری بر اصولیت و بشریت صلح دوست است، مشاهده اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را که بیانگر منافع حیاتی تمام بشریت صلح دوست است، مشاهده کردند. پیشنهاد های تازه اتحاد شوروی در مسیر همان سیاست سنتی سوسیالیسم بخاطر صلح و همزیستی مصالحت آمیز قرار دارد. این پیشنهادها بمنزله گام مهمی در تأمین صلح اروپا و سرانجام جهان، در روند تحکیم تشنج زدائی و از جمله نیز در عرصه نظامی میباشند. در ارتباط با موضوع اخیر اعلام این مسئله بخصوص جلب نظر میکند که اتحاد شوروی در عرض یکسال بیست هزار نفر از افراد نظامی شوروی و هزار تانک و نیز مقدار معینی از وسائل تکنیکی نظامی دیگر را بطوریکجانبه از سرزمین جمهوری دموکراتیک آلمان بیرون خواهد برد و همچنین اتحاد شوروی حاضر است در صورتی که ناتو در اروپای غربی، از استقرار وسائل هسته ای بایرد توسط خود داری کند، وسائل هسته ای بایرد توسط خود را که در تواجی غربی اتحاد شوروی مستقر است، کاهش دهد.

ابتکار نوین صلح شوروی در تکامل و ادامه پیشنهاد های قبلی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در عرصه تشنج زدائی نظامی، یار دیگر به جهان امکان میدهد که از راه خطرناکی که منجر به رویارویی نظامی میشود منصرف گردد. این حقیقت که اتحاد شوروی کسی را تهدید نمیکند، سعی و کوشش خود را در راه خلع سلاح بکار میبرد و حتی حاضر است بخاطر تشنج زدائی بین المللی اقدامات وسیع یکجانبه بعمل آورد یعنی حقیقتی که غالباً از طرف سیاستمداران وایدئولوگ های بورژوازیستی به سکوت برگزار میشود و یا تحریف میگردد، یکبار دیگر مورد تأیید قرار گرفت. خلقهای کشورهای صلح دوست تضمینی را که در پیشنهاد های تازه اتحاد شوروی وجود دارد یعنی این نکته را که اتحاد شوروی هرگز علیه کشورهای که از ایجاد ویدست آوردن سلاحهای هسته ای خود داری کنند و این سلاحها را در سرزمین های خود مستقر نسازند سلاح هسته ای بکار نخواهد برد، با رضایت خاطر استقبال نمودند.

اهمیت این پیشنهاد های اتحاد شوروی سوسیالیستی بخصوص هنگامی آشکار میشود که آنها را بانحوه برخورد دولتهای کشورهای غربی به مسئله تشنج زدائی نظامی مقایسه کنیم . اگر بگوئیم که برخی از سیاستمداران بورژوازی ارتباط و تمایل خود به صلح حتی بیش از حد لازم سخن میگویند رازی را فاش نکرده ایم ولی اعمال و اقدامات آنها هیچوجه متوجه کاهش تسلیحات نیست . غرب تا حال با پیشنهاد های بشمار اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و کشورهای پیمان ورشو که به تشنج زدائی نظامی در اروپای می انجامد ، مخالفت میکند . علاوه بر این ، بلوک آتلانتیک شمالی به افزایش تسلیحات خود ادامه میدهد . تنها از سال ۱۹۷۶ تا سال ۱۹۷۸ ، هزینه سالانه نظامی ناتواز ۱۴۸۳ میلیارد به ۱۸۸۴ میلیارد دلار افزایش یافته است . طبق برنامه های مصمم آهنگ رشد سریعتر بود چه نظامی ناتوپیش بینی شده است ، پنتاگون و ژنرال های ناتو میکوشند موافقت دولتهای اروپای غربی را برای استقرار نوع جدیدی از موشک ها و سلاح های عبارت دیگر آنها خواستار سلاح های هستند که بمقیاس قابل ملاحظه ای از اهمیت قرارداد سالت ۲ میگذرد و موازنه نظامی اروپا را برهم میزند ( ۱ ) ، زیرا وجود این سلاحها زمین بردن هدفهای واقع در سرزمین اتحاد شوروی را امکان پذیر میسازد ، محافظه کاران انگلیسی ، انتقام - جوینان جمهوری فدرال آلمان و سیاستمداران و ژنرالهای مترجع فرانسه ، دولتهای کشورهای خود را به شدیدترین وجهی تحت فشار قرار میدهند تا آنها را مجبور کنند که بانقشه های شیووم پنتاگون و ناتو که هدفشان بدست آوردن برتری نظامی با استقرار موشک های جدید است ، موافقت نمایند . تمام این مساعی خطرناک در پیس موجی از دروغ های تازه درباره باصطلاح خطر شوروی و باسخنانی درباره ضرورت " نو کردن " ، " مدرن کردن " و " بهتر کردن " زرادخانه هسته ای تاکتیکی ناتو ( ۲ ) پوشاند میشود . در ضمن بطوریکه روزنامه " فرانکفورتر روند شائو " چاپ آلمان غربی کاملاً بحق مینویسد ، صحبت بر سر مدرنیزه کردن سلاح های کهنه نیست ، بلکه مسئله مربوط به خصلت کیفی تازه مسابقه تسلیحاتی است ( ۳ ) . در عین حال نقشه های تبدیل اروپای غربی به پایگاه مقدم استراتژی هسته ای ایالات متحده امریکا خطر عظیمی را در بردارند . تحقق آن ها کشورهای پر جمعیت قاره را بخطر میاندازد و کشورهای سوسیالیستی را مجبور میسازد ، تا ابیـــــر تازه ای در جهت تحکیم امنیت خود اتخاذ کنند . تصویب این قبیل برنامه ها بمعنی پیدایشی خطرات روز افزونی برای خلقهای اروپا و برای مردم تمام جهان و تشدید بارستم غیر قابل تحصیل مسابقه تسلیحاتی است ( ۴ ) .

۱ - بوجود جنین موازنه نظامی حتی فردی هم که از طرفداران دوآتشه مسابقه تسلیحاتی است ، یعنی ی . لونس و بیرکل ناتو ، در مصاحبه چندی پیش خود باراد یوتالوئیزون هلند ، مجبور بود اعتراف نماید . اما ، البته این امر مانع آن نشده که در همین مصاحبه خواستار " مدرنیزه کردن زرادخانه تسلیحاتی ناتو گردد . توضیح نویسنده مقاله .

۲ - برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به بولتن کمیته دفاع از صلح شوروی ، بنام " قرن بیستم صلح " ، شماره ۱۰ سال ۱۹۷۹ ، بولتن بزبانهای روسی ، انگلیسی ، فرانسه ، اسپانیایی و آلمانی منتشر میشود . توضیح از نویسنده مقاله .

۳ - رجوع کنید به " فرانکفورتر روند شائو " ۱۹ اکتبر ۱۹۷۹ .

۴ - مطابق محاسبات فدراسیون بین المللی کارگران صنایع فلزات بطور مثال ، فقط در نتیجه تحقق تدایمی که در قرارداد سالت ۲ پیش بینی شده میتوان ۱۸۸ میلیون محل کار جدید بوجود آورد . پیشنهاد قبلی اتحاد شوروی درباره کاهش بودجه نظامی اعضا دائمی شورای امنیت و اختصاص ده درصد از بودجه آزاد شده برای هدفهای ترقی و پیشرفت سود خیلی بیشتری برای خلقها و در رجاء اول خلقهای کشورهای در حال رشد به همراه داشت . هیئت تحریریه .

در چنین شرایطی بسیاری از سیاستمداران و مبلغین بورژوازی مجبور شدند به اهمیت فوق‌العاده پیشنهاد های اتحاد شوروی اعتراف نمایند . روزنامه " بانوف " " لوموند " پاریس یادآور شد که تدابیری که از طرف رهبری اتحاد شوروی اعلام گردیده میتواند راه برون رفت از این بسمت مذاکرات وین درباره کاهش نیروهای مسلح و تسلیحات در اروپای مرکزی را بگشاید ( ۱ ) . ویلی براندت ، صد حزب سوسیال دموکرات آلمان بدین مناسبت متذکر گردید که : چنانچه غرب امکان آغاز مذاکرات جدی و واقعی را از دست بدهد ، اشتباه بزرگی خواهد بود .

سیاستمداران هشیوار واقع بین در اروپای غربی این ضرورت را دریافته اند که باید نسبت به ابتکارات اتحاد شوروی بطور جدی عکس العمل نشان دهند ، پیشنهاد های آنرا مورد مطالعه قرار دهند و این پیشنهاد ها را بهیچوجه در میان گفتگوهای توخالی غرق نمانند . آنها درک میکنند که نیز بر تقویت پیشنهاد های شوروی معنی فدا کردن امنیت قاره بخاطر امید های واهی و تحقق ناپذیر دستیابی به برتری نظامی است . ولی جریان حوادث نمیتواند این تصور را بوجود نیارد که محافل معینی در ایالات متحدہ امریکا و در ناتو در صورت امکان میخواهند این پیشنهاد ها را بی اهمیت جلوه گسازند . هر چند جیمس کارتر در دست چند روز پس از اعلام پیشنهاد های تازه اتحاد شوروی در کنفرانس مطبوعاتی در کاخ سفید پیشنهاد ها را جالب و امیدوارکننده نامید ، با وجود این بلافاصله کوشید با پافشاری در تحقق برنامه های ایالات متحدہ امریکا بمنظور استقرار انواع تویسن موشک های هسته ای در اروپای غربی از اهمیت این پیشنهاد ها بکاهد .

مطلب دیگری که هنگام نگارش این تفسیر موجب نگرانی است ، مذاکرات طولانی در سنای امریکا درباره مسئله تصویب قرارداد ۲ ساله و ویژه کوششهای سرسختانه ای است که برای مرتبط ساختن تصویب این قرارداد با استقرار سیستم های تازه موشکهای هسته ای ببارد متوسط در اروپا انجام میگردد . در همین حال اروپا در این برنامه های جهانی امریکالیسم استثنائیت - حضور نظامی ایالات متحدہ امریکا در ژاپن تقویت میشود ، دعاوی تجار کارانه یکن تشویق و ترغیب میگردد ، تشکیل واحد نظامی صد هزار نفری بنام " قسمت واکنش سریع " برای " عملیات مجازاتی " جریان دارد ، ناوگان ایالات متحدہ امریکا در منطقه اقیانوس هند تقویت میگردد و نظایر اینها . روشن است چنین گامهایی که حتی پس از امضای قرارداد ۲ ساله برداشته میشود نه فقط میتواند موجبات از بین بردن اعتماد افراهم آورد و انعقاد قرارداد ۳ ساله را به عقب بیندازد ، بلکه میتواند باعث پیدایش بی ثباتی و تزلزل مناسبات امریکا و شوروی ، تشدید عدم ثبات عمومی در جهان و افزایش خطر جنگ بشوند .

در محافل ارتجاعی تجار کار بریتانیای کبیر ، جمهوری فدرال آلمان ، فرانسه بلژیک و سایر کشورهای نیز سروصداهائی شنیده میشود دایر بر اینکه پیشنهاد های اتحاد شوروی نادیده گرفته شود و تحقق سریع تمام نقشه های ناتو در جهت افزایش تسلیحات ادامه یابد . این محافل میکوشند با اعلام اینکه پیشنهاد های اتحاد شوروی " تبلیغات " است آنها را نادیده انگارند و چنین تصویری ایجاد کنند که گویا با ادامه گسترش تسلیحات و طرح خواستهای تازه میتوان اتحاد شوروی را تحت فشار قرار داد . سلطه جویان یکن نیز در حالیکه اروپای غربی و ایالات متحدہ امریکارا به مسلح شدن هرچه سریعتر دعوت میکنند از جان و دل باین اقدامات پیوسته اند .

نیاید از نظر برداشت که در شرایط کنونی تشنج زدائی و همکاری ، ابتکارات شوروی تمام

این محافل و تشاجعی را در وضع سختی قرار داده است. تصادفی نیست که روزنامه "پرچم سرخ" ارگان کمونیست های بلژیک تاکید میکند که پس از نطق ل. برژنف در برلن برای محافل جنگ طلب جمهوری فدرال آلمان، هلند و بلژیک ضرورت مبرم دارد ( ١ ) . اقدام خیرخواهانه ای که از طرف اتحاد شوروی انجام گرفته تبلیغات گسترده در روزها زانه ضد شوروی واقفانه خطر شوروی را که بیشترین سابقه تسلیحاتی برای تیرغه نیت خطرناک خودشان انتشار میدهند بطرز قانع کننده افشا کرد و یکبار دیگر نشان داد که بسط و تکامل مناسبات بین المللی نه خطر منازعه و جنگ، بلکه بویتهای یک زندگی آرام تر، اطمینان بیشتری فردا و امکانات دستیابی به نعم مادی و معنوی بیشتری را باید همراه داشته باشد. ولی برای آنکه این امکان بواقعیت مبدل گردد باید از یکا واقعیتدی که در سطح دولتی اعلام گردیده از یائین یعنی در جنبش های توده ای دموکراتیک در کشورهای انبوه کسانی که صلح و ترقی را ارج می نهند، بطور گسترده مورد پشتیبانی قرار گیرد.

بدون شك توده های انبوه زحمتکشان، جنبش دموکراتیک طرفداران صلح و مبارزان راضح در کشورهای مختلف، یعنی تمام کسانی که همین چند پیش، موفق شدند نقشه های شوم تولید بمب اتمی و استقرار آنجا در اروپای غربی را از زمین ببرد، به نقشه های پناگور و ناتونیز با قاطعیت پایبندند. نه! خواهند داد. خلقهای اروپا و جهان در تحقق این نقشه ها ذینفع نیستند. آنها قصد این راهم ندارند که از اندر زهای جنگجویانه رهبری کنونی پکن پیروی کنند. زیرا همین توده های انبوه خلق ناچارند علیرغم میل خود بارسنگین یک دوران نوین سابقه تسلیحاتی را بردوش کشند. اقدامات جسورانه و قاطع توده های انبوه جوامع کشورهای مختلف ضمن برگزاری هفته مبارزه در راه خلق سلاح در اکتبر سال جاری و "نه! ی مصمانه آنها بموشک های "استراتژی اروپائی" ایالات متحده آمریکا، که در گرد هم آتی محافل اجتماعی اروپا در بلژیک با خطر خلع سلاح و امنیت طنین افکند، نشان داد که خلقها خواستار آنند که به پیشنهاد های اتحاد شوروی پاسخ سازنده داده شود و امر تشنج زدائی و خلع سلاح پیشرفت نماید.

کمونیستها همیشه در صفوف نخستین مبارزان راه صلح قرار داشتند. کمونیستها با توجه به منافع ملی کشورهای خود و هدفهای بین المللی طبقه کارگرو تمام زحمتکشان بطور پیگیر در راه پایان دادن به سابقه تسلیحاتی و خلع سلاح، تشنج زدائی بین المللی، بخاطر همزیستی مصالمت آمیز و همکاری مفید برای طرفین مبارزه میکنند. آنها افسار انبوه زحمتکشان و محافل مترقی اجتماعی را بسیج میکنند تا نقشه های شوم ناتورا عقیم گذارند و اجازه ندهند که موشکها و سلاح های هسته ای در اروپا استقرار یابد. کمونیستها پیشنهاد های نوین اتحاد شوروی را عامل تازه ای میدانند که باقیبول آنها، اروپا و سایر جهان خواهند توانست راه صلح را بهیما یبند.

شرکت کنندگان در کنفرانس بین المللی احزاب کمونیست و کارگری، در همال پیش، یعنی در سال ١٩٦٩، با آگاهی کامل به مسئولیت خود و تمام بخرنجی وضع در جهان با اطمینان کامل اعلام کردند که "همزیستی مصالمت آمیز کشورهای دارای نظام های اجتماعی گوناگون، امروزیک واقعیتی است ( ١ ) . طبیعی است که از بین بردن کامل خطر جنگ دشوار است، بسیار دشوار است؛ ولی اینهم تصادفی نیست که این وظیفه درست در دوران ماصلحت هدف مشخص عطفی پیدا کرده است. مبارزه در راه صلح و همزیستی مصالمت آمیز با زتابی از خوش بینی تاریخی نظام نوین سوسیالیستی

١) "کنفرانس بین المللی احزاب کمونیست و کارگری، مسکو، ١٩٦٩" پراگ، ١٩٦٩، صفحه ٥٦.

است ، که در جهان استقرار میابد ، با رتبه خوب بینی تاریخی طبقه کارگراست ، که برای پیروزی فاشی خود نیازی به جنگ ندارد . پیشنهاد های تازه اتحاد شوروی هم میتوانند دلیل و برهان دیگری بر این امر باشد ، زیرا آنها گواه دیگری بر علاقه صادقانه کشورهای سوسیالیستی بر هائی خلقهای جهان از عدم اطمینان و بیم و هراس ، تامین امنیت و رونما های اطمینان بخش ترقیات اقتصادی و اجتماعی برای نسل کنونی و نسلهای آینده میباشند .

### ارقام و واقعیات

نقشه های پنتاگون بمنظور استقرار روشکهای همته ای با بر د متوسط در اروپا ، از نوتوجه جهانیان رابه تقریبا ۲۵۰۰ پایگاه نظامی و اینهمه مؤسسات نظامی مختلف ایالات متحده امریکا که در سرزمین های دیگر کشورهای اقار را در جلب نمود .  
در آغاز سال ۱۹۷۹ ، ۴۹۸۷۰۰ نفر در آنها به انجام خدمت مشغول بودند و این رقم تقریبا یک چهارم تمام ارتش امریکا است که بیش از ۲ میلیون نفر را در بر میگیرد . سیصد و سی هزار نفر از آنها یعنی اکثریت قاطعشان در اروپا و در نزد یک مرزهای اتحاد شوروی و سایر کشورهای جامعه کشورهای سوسیالیستی مستقر گردیده اند ، در ضمن باید گفت که تعداد نفرات این واحد نظامی نه فقط کاهش نمیباید ، بلکه بعکس بدان افزود میگرد .

### تعداد افراد نظامی ایالات متحده امریکا

سال ۱۹۷۸	سال ۱۹۷۹	تعداد نفراتی که افزود شده
۲۲۴۵۰۰	۲۳۴۳۰۰	۹۸۰۰
۲۰۵۰۰	۲۲۳۰۰	۱۸۰۰
۱۰۲۰۰	۱۲۱۰۰	۱۹۰۰
۴۹۰۰	۵۱۰۰	۲۰۰
۲۱۳۰۰	۲۱۷۰۰	۴۰۰
۳۱۷۰۰	۳۴۸۰۰	۳۱۰۰

### جمع کل

۳۱۳۱۰۰      ۳۳۰۳۰۰      ۱۷۲۰۰

ایالات متحده امریکا دارای شبکه وسیعی از پایگاههای نظامی در آسیا و اقیانوس آرام است که هم اکنون ۱۴۲۴۰۰ نفر از افراد نظامی امریکا در آنها مشغول انجام وظیفه اند .

۵۰۰۰۰	ناوگان هفتم	۲۵۹۰۰
۴۱۶۰۰	نقاط دیگر	۲۱۰۰
۱۴۴۰۰		
۸۴۰۰	جمع کل	۱۴۲۴۰۰

در ژاپن  
کره جنوبی  
فیلیپین  
جزیره گوام

### بقیه در صفحه ۳۱



# لنین بمنزله يك متفكر سياسى

فد وركنسانتيف

آكاد ميسين . صدرهيئت رئيسه  
انجمن فلاسفه اتحاد جماهيرشوروى

تجربه تاريخ نشان ميدهد كه شخصيت هاى سياسى واند يشندان بزرگ تاريخى معمولا در قرون دورانمازى كه مساىلى با كيفيت تازه را در دستور روز قرار ميدهند با بعصره زندگى اجتماعى ميگذارند . هر قرنى ، با اين خصوصيات ، شخصيت تاريخى ويژه خود را كه جوايگوى خصائص ، نياز مند يها و وظائف آنست ، بوجود ميآورد . ولا در يعيراي ليچ لنين اين اند يشمند نايغه مؤسس و رهبر حزب ماركسيستى طراز نونين كه صد و همين سال تولدا و مصادف با آوريل سال ۱۹۸۰ است ، بيا نگر آرزوها و خواستها و اميد طبقه كارگر و تمام زحمتكشان در دوران نبرد هاى طبقاتى عظيم ، انقلاب سوسياليستى و جنبش هاى آزاد بيبخش ملي بود .

عصرى كه لنين در آن زندگى ميكرد و بكار خلاق ميبرد اخت حائز اهميت فراوان است . در اين عصر جامعه بشرى از آستانه ماقبل تاريخى كه روپيداد هاى بزرگ قرن انقلابى مارا تدارك ميديسد گذاريدن تاريخ واقعى خود را آغاز كرد . در اين عصر زندگى اجتماعى مسائل بسيارى را مطرح كرد كه سر نوشت صدها ميليون انسان به حل و فصل آنها مربوط ميشد . لنين فيلسوف ، اقتصاددان و جامعه شناس بزرگى بود . آگاهى ژرف به جنبه هاى گوناگون زندگى اجتماعى و برخورد علمى بدانها به لنين امكان دادند كه در عين حال بزرگترين متفكر سياسى بشود .

لنين بمنزله يك متفكر سياسى دايره بسيار بزرگى از مساىلى را ، از فرموليندى كردن مفهوم كلي سياست گرفته تا مساىلى مشخص زندگى سياسى عصر خود ، بررسى و حل ميكرد . او جنبه هاى مختلف مبارزه طبقات و احزاب سياسى و استراتژى و تكتيك جنبش انقلابى را بررسى ميكرد و دياكتيك جنگ ، صلح و انقلاب و مسئله بلوك ها و اتحاد هاى سياسى و دورنما هاى فرا روى انقلاب بورژوا - دموكراتيك به سوسياليستى و مساىلى ملي و مساىلى ملي را تجزيه و تحليل مينمود . او اصول اساسى دانش سياسى ماركسيستى را بنياد نهاد و تكامل بخشيد و مهمترين احكام آنرا تهيه و تدوين كرد .

امروز از دستود شمن هيچكس انكار نميكند كه زندگى و فعاليت لنين و ميراث او پديد ه ايست كه حائز اهميت فراوان تاريخى و سياسى است . هيچ متفكر سياسى جدى بورژوا نميتواند اعتراف كند كه لنين بزرگترين سياستمداريمت كه روپيداهائى با نام و فعاليت وى ارتباط دارند كه نقشه سياسى جهان قرن بيستم را از بيش و ين درگون كرده است .

ولی اغلب سعی میکنند لنین را يك سياستمدار تنك قلمد اد نمايند كه موفق شده به كالبد انقلاب " روحی بدمد " و چنان سازمان سیاسی اجتماعی بوجود آورد كه گویا " خلاف قاعدۀ تاریخی " است . اینگونه تفسیر و روش تاریخی لنین با برداشتی ولونتاریستی كاملا در تضاد است .

اولاً بدین جهت كه لنین در تمام فعالیتتئوریک و سیاسی و عملی خویش همواره بدین اصل ماركسیستی متکی بود كه ، خلق و توده های مردم موضوع وجود آورنده تاریخ و سياست ميباشند . ثانياً بدین سبب كه عصری كه مرتبط به اندیشه های لنینيسم است از تمام اعصار ديگر با این خصيصه متمایز میگردد كه توده های عظیم مردم را به حرکت در آورد و به خلاقیت تاریخی آگاهانه واداشت .

و . ای . لنین همواره از این نظریه دفاع میکرد كه ژرفای تحولات اجتماعی وابسته بدانست كه توده های انبوه زحمتكشان تاجه اندازه درزندگی سیاسی بطور فعال شرکت میورزند و دانش و فرهنگ سیاسی را چگونه فرا گرفته اند . او این اندیشه و تصورات را كه فعالیت سیاسی را عرصه صلاحیت حرفه ای دایره محدودی از سیاستمداران و زهدگان میدانند و افكار و اندیشه هائی را كه حاکی باین آیدم های مخرب " تجاوز " توده ها به مقدمات دولت و حكومت بود رد میکند . او بعاماً موخت كه برای سياست انقلابی كه به تغییر و تحولات اجتماعی مترقی انجامد ، اشتراك توده های مردم درزندگی اجتماعی از شرایط بسیار ضروری است . بدین ترتیب اندیشه سیاسی لنین آنچه را كه برای اندیشه و درك بورژوازی در عرصه سياست غیر قابل حل بود ، یعنی تضاد میان احزاب سیاسی و رهبران آنها از یکطرف و توده های مردم از سوی ديگر را برطرف ساخت . لنین در تئوری و در پراكتيك با ثبات رساند كه هر قدر نفوذ سازماندهی احزاب سیاسی واقعا انقلابی و رهبران آنها در طبقه كارگر و متحدین آن نیرومند تر باشد در گونی ها و تحولات انقلابی هم بهمان اندازه ژرف تر خواهد بود .

لنین بارها تأکید كرد كه بدون ابتكار خلاق توده ها كسب حاكمیت سیاسی و وسیله طبقه كارگر و دگر سازی ساختار اجتماعی جامعه و ساختن سوسیالیسم غیر ممكن است . او می نویسد " سوسیالیسم طبق دستور بالا ساخته نمیشود . او تواتیسم رسمی بوروکراتيك با روح سوسیالیسم بیگانه است ، سوسیالیسم زنده و خلاق ساخته خود توده های مردم است " ( ۱ ) . این اصل را تجارب تمام دوران پیشرفت كشور شوروی و سایر كشورهای سوسیالیستی تأیید کرده است .

لنین بر پایه تعمیم تجارب انقلابی جنبش كارگری اصول علمی اقناع سیاسی توده هارا مستند و مستدل ساخت . مفاهیم علمی تاثیر سیاسی در آگاهی توده ها ، آژیتاسیون و تبلیغ ، نقش رهبری کننده و سازمان دهنده حزب و ابتكار انقلابی توده هارا و تشریح و تدوین کرده است .

لنین پایه های فلسفی و متمدن و لوژیک تفكر سیاسی انقلابی را بررسی و تدوین كرد . بمقیده او اندیشه های فلسفی نه فقط يك فاكت علمی ، بلكه سلاح نیرومندی در مبارزه طبقاتی و در نبرد و سیمتیم جهانی است . ولی فلسفه بمنزله متمدن و لوژی تفكر سیاسی و فعالیت سیاسی تاثیر بیشتری در زندگی اجتماعی می بخشد . فلسفه پیشرو همواره با سياست و مبارزه طبقاتی و احزاب ارتباط دارد . این ارتباط بروشنی بویژه در دوران های انقلابی و پیش از انقلاب نمایان میگردد . بطور مثال ، فلسفه ماتریالیست های بزرگ فرانسه و روشنگران قرن هجدهم با سمت گیری آنتیسمی ضد تعصبات خشك مذهبی و نفرت و انزجار نسبت به استبداد کلیسا و حكومت های وقت و با مبارزه خود علیه اندیشه های ارتجاعی ، زمینه فكري فرانسویان را برای انقلاب بورژوازی كه فرامیرسید آماده كرد . فلسفه كلاسیك آلمان از كانت تا هگل و فویرباخ یکی از عواملی بود كه انقلاب بورژوازی سال ۱۸۴۸ را

در این کشور تدوین دیدند. فلسفه مارکسیسم که لنین آنرا تکامل بخشید شرط مقدماتی ایدئولوژیستیک و تئوریک نخستین انقلاب سوسیالیستی پیروزمند و مبارزه طبقه کارگر در راه صلح، دموکراسی و سوسیالیسم در سراسر جهان بود. این فلسفه یا تمخیران هان و فوئود در اندیشه میلیونها انسان در عصر ما بنیروی مادی پر قدرتر پیشرفت جامعه بشری و پیشروی آن بنسوی کمونیسم مبدل گردیده است.

لنین در دوران امپریالیسم و انقلابهای پرولتری، با اتکا به احکام اصول تئوری مارکسیستی، متدولوژی انقلابی مارکسیستی را وسیله شناخت مجموعه پدیده‌های تازه اقتصادی، سیاسی و زندگی معنوی جامعه قرار داد. تعالیم ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی که لنین آنها را تکامل بخشید، بود پایه و اساس فلسفی و زمینه استدلال برای حل و فصل مسائل مهم زندگی اجتماعی بود. متدولوژی لنینی تفکر و فعالیت سیاسی به شناخت و تعمیم قوانین عینی پیشرفت تاریخ متکی است و ماتریالیسم دیالکتیک که در تکمیل و پیشرفت آن لنین سهم بسیار ارزنده ای دارد، پایه و اساس این متدولوژی بوده است. وحدت موزون و هماهنگی برخوردار تاریخی و تلفیق تشریح تاریخی و تئوریک و اقمیت که از تبدیل شدن تئوری به اندیشه ای بیروح و احکام جامد پیشگیری میکند از وجوه مشخصه تفکر سیاسی لنینی است. بدین ترتیب امکان منعکس ساختن تغییرات مداوم و مستمراقمیت تاریخی فراهم میگردد.

خوش بینی تاریخی عمیق از خصائص ذاتی تفکر سیاسی لنینی است. این خوش بینی تاریخی از متدولوژی علمی تجزیه و تحلیل سیاسی و شناخت اجتماعی سرچشمه میگردد و از آینده نگر علمی گرایشها و رونمای پیشرفت جامعه، درک اجتناب ناپذیری نابودی سازمانهای طبقاتی - آنتا-گونیستی جامعه و ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم ناشی میشود. اصل آئیندنگری علمی را لنین به یکی از پایه‌های فعالیت سیاسی کمونیست‌ها مبدل ساخت و اساسهای متدولوژیک پیشرفت جامعه طبق نقشه و برنامه معین رانده و تدوین کرد. ساختمان سوسیالیسم و هدایت پیشرفت و تکامل جامعه سوسیالیستی در جهت لازم فقط بر پایه پیش بینی علمی و طبق برنامه میتواند تحقق پذیرد. وجه تمایز لنین بنزله شخصیت سیاسی عبارت از توانائی وی در تلفیق ارگانیک تئوری انقلابی و پراتیک انقلابی است. برخوردار لنین به زندگی اجتماعی مصدق به وحدت کامل عینیت علمی و طبقاتی و حزبی بودن است. در حقیقت لنین از همین مواضع به استراتژی و تاکتیک احزاب مارکسیستی و درنماهای پروسه انقلاب جهانی مینگریست و به بررسی آنها میپرداخت.

فلسفه مارکسیستی بمانه تعمیم مبارزات سیاسی و تئوریک پرولتاریا ( این طبقه تازه انقلابی ) علیه سرمایه داری و علیه ایدئولوژی بورژوازی تشریح کنند. آن پدید آمد بهترین متن تفکر فلسفی شرقی را بارت برد. کارل مارکس در همان حال که از ماتریالیسم فلسفی فوئود راخ و مبارزه اولیسه ایدئالیسم، مذهب و تصوف و عرفان یشتیانی میکرد، ضعف آنرا در این میدید که فوئود راخ به سیاست خیلی کم توجه داشت. مارکس ضمن نامخو به آ. بگه یاد آور میشد که " سخنان قاصد فوئود راخ فقط از این جهت رضایت مرفراهم نمیاورد که او خیلی زیاد به طبیعت اتکا میکند و سیاست بسیار کممیردازد. در ضمن این یگانه اتحادی است که فلسفه کنونی در پرتو آن میتواند فلسفه واقعی و حقیقی بشود " ( ۱ ) . در یازدهمین تزارکس در باره فوئود راخ و ظیفنازه فلسفه چنین فرمول بندی شده است: نباید جهان را فقط تشریح کرد، بلکه به دگر سازی و تحول انقلابی آنها باید کمک

کرد . در پرتو ارتباط فلسفه با سیاست انقلابی ، تعمیم و انطباق شناخت فلسفی برجایمانه ، بهم پیوستن فلسفه ماتریالیسم با دیالکتیک ، فلسفه از کشف و شهود فقط خلاصی یافت و به نیروی موثر فعال ، خلاق و متحول کننده ای مبدل گردید .

لنین به سنت ارتباط فلسفه و سیاست ادامه داد . تمام فعالیت خلاق وی بشدت با عصل انقلابی همراه بود . وحدت تئوری و مارکسیستی و عمل انقلابی برای وی عالیترین قانون بشمار میآید . تهیه و تدوین تئوری و سربایمان تدوین سیاست علمی را لنین به شدیدترین وجهی با وظایف علمی مبارزه طبقات و مبارزه آید و لولویک ارتباط میداد .

در همین حال او استاد تعمیم تئوریک تجربه علمی مبارزه انقلابی بود . لنین تجزیه و تحلیل مسائل نوی را بدست داد که پراتیک انقلابی جهانی و ویژه انقلاب اکتبر همراه آورده بود و به یک سلسله مسائل از موضع مارکسیسم پیگیر انقلابی پاسخ داد .

بعلت تغییرات شدید که در خود واقعیت تاریخی پدید آمده بود لنین ناگزیر گردید در یک سلسله از احکام تئوریک که کهنه شده بود و یگربا شرایط تازه مبارزه طبقه کارگروفق نمیداد

جدید نظر نماید . دشمنان لنین به همین مناسبت میکوشیدند وی را به دوری جستن از مارکسیسم " ( ارتدکس ) - طبق آئین و احکام " و به تجدید نظر طلبی ( رویزونیسم ) متهم کنند . ولی تجدید نظر لنین در یک سلسله از احکام کهنه کاملاً با روح مارکسیسم ، بمنزله آموزش زنده و انقلابی و وظایف و نیازمندیهای تازه مبارزه انقلابی که ناشی از شرایط عینی متغیر بود ، مطابقت میکرد .

لنین یک سلسله از پدیدهای تازه اجتماعی را که در مجموع وجهه مشخصه عصر ما را تشکیل میدادند کشف کرد و یک سلسله از مسائل مبرم را بطور تئوریک حل نمود . قانون پیشرفت ناموزون و نامتعادل اقتصادی و سیاسی در دوران امپریالیسم و تئوری جدید انقلاب سوسیالیستی که لنین کشف کرد و تعالیب مربوط به امکان پیروزی سوسیالیسم ابتدا در یک کشور جداگانه ، همه با نضمام نتیجه گیریهای تئوریک برجسته دیگر پرتو انطباق احکام و اصول ماتریالیسم دیالکتیک ، بمشابه شیوه شناخت و دگر سازی و تحول واقعیت متغیر بمنظور تهیه و تدوین استراتژی و تاکتیک مبارزه طبقاتی امکان پذیر شد . استفاده خلاق از احکام و مقولات ماتریالیسم تاریخی که لنین تکامل بخشید نیز همین نقش را ایفا کردند ، زیرا چنانکه میدانیم این احکام و مقولات ناشی از انطباق اصول عام ماتریالیسم دیالکتیک به شرایط ویژه زندگی اجتماعی است . سرانجام باید گفت تکامل یکی از مهم ترین بخش های آموزش مارکسیستی - لنینیستی ، یعنی تئوری سوسیالیسم علمی هم بوسیله لنین ، در آخرین تحلیل ، تابع مسائل و وظایف پراتیک بود .

وحدت و وظیفه یعنی پیشرفت و تکامل تئوری و جستجوی پاسخ مسائل مبرم و حیاتی پراتیک از مشخصات تمام میراث لنین است . هر یک از آثار وی را در نظر بگیریم نه فقط از این لحاظ متمایز میگردد که در آن فاکت های تازه ، پدیدهای نو اجتماعی و پروسه هایی که در علم و فلسفه پیش میآید عمیقاً تجزیه و تحلیل شده و تعمیم داد میشود ، بلکه بدین سبب که در ورناها ، گرایش ها ، جهات پیشرفت و تکامل آتی جامعه و رویداد های سیاسی آینده در آن خاطر نشان میگردد ، و در این آثار شعار درست مبارزه رهنمود واقعی برای عمل مطرح میشود .

آید و لولویک های بیرونی و درین بیستم بارها مارکسیسم را کهنه قلمداد کردند و عمدتاً راین مورد سکوت اختیار نمودند که مارکسیسم وسیله لنین بطور همه جانبه تکامل داده شد . متقدین لنینیسم میگویند که گویا لنینیسم هم با دوران معاصر توافق ندارد ، زیرا آثار لنین نیمقرن پیش از این نوشته شده اند .

طی ده ساله‌های اخیر واقعا هم رویداد های بزرگی بوقوع پیوسته است . جهان نوشته و مداوم در حال تغییر است . ولی این تغییر و تحول و نوشدن جهان بر اساس قوانین عینسی که مارکسیسم - لنینیسم کشف کرده جریان دارد . لنینیسم با انعکاس و تجزیه و تحلیل پدیده های تازه ده ساله های اخیر و با تعمیم تجارب دوران انقلابی که ما در آن بسر می بریم به پیشرفت و تکامل خود ادامه میدهد و غنی تر میشود .

لنینیسم نمیتواند کهنه شود ، زیرا شرایط و مسائلی که بوجود آورنده آن هستند همانند گذشته وجود دارند ، لنینیسم بدلیل دیگری هم نمیتواند کهنه شود و آن اینکه به يك حال باقی نماند و در جانشینان و با تجارب تازه ای غنی تر شده و تکامل میابد . دیالکتیک ماتریالیستی انقلابی روح و اساس مارکسیسم - لنینیسم بوده و هست . این جهان بینی به پیشرفت مستمر و لا ینقطع تئوری انقلابی نیاز مبرم دارد . دُگماتیسم و رویزیونیسم همواره دشمن لنینیسم بوده و هستند . میراث لنین در رشته تفکر انقلابی و عمل انقلابی پدید مجاودان زندگی معنوی و سیاسی دوران معاصر و چشمه لا یزال اندیشه های مرفعی است .

خصلت خلاق تعالیم لنین اینک در فعالیت تئوریک و پراتیک سیاسی کمونیست ها بروز میکند .

ل . برژنف در گزارشی بمناسبت صدمین سال تولد و . ای . لنین گفت : " لنینیسم پیشروترین و پرنفوذترین ایدئولوژی در جهان معاصر است ، لنینیسم ایدئولوژی غلبه ناپذیر کمانی است کفاینده بدانان تعلق دارد . در جهان کسی نبوده و نیست که آثارش بمقیاس و میزانی که آثار لنین انتشار و اشاعه یافته ، منتشر شده باشد . آثار لنین به ۱۱۷ زبان خلقهای جهان به چاپ رسیده است . تیراژ کتب و آثار لنین به صد ها میلیون نسخه میرسد . مردم در تمام کشورها و قاره ها آنها را میخوانند و از روی آنها زندگی کردن و مبارزه را فراموش میکنند " ( ۱ ) . سراسر جریان ترقی و پیشرفت اجتماعی ، سمت مبارزات ایدئولوژیک در جهان معاصر نشان دهنده نیروی شکست ناپذیر لنینیسم و پیروزی اندیشه های لنین است که اینک بطور خلاق و سیله حزب کمونیست اتحاد شوروی و سایر احزاب کمونیست و کارگری تکامل یافته و پیشرفت میکند .

# راه دشوار بنگلادش

محمد فرهاد

دیرکل کمیته مرکزی حزب  
کمونیسٹ بنگلادش

شش سال قبل، در دو مین کنگره حزب ما، برنامه و استراتژی انقلاب ملی - دموکراتیک بنگلادش که هدف از آن دست یافتن به سوسیالیسم از راه رشد غیر سرمایه داری بود تهیه و تدوین گردید. ما امروز هم برای انجام وظایفی که در پیش داریم مبارزه ادامه میدهم و میگوئیم که روند های اجتماعی را در جهت مشرق هدایت کنیم. ولی از کنگره دوم تا بحال حوادث بسیاری رخ داده است که چندان مساعد بحال مانیده است. حزب در تمام این سالها، درگیر پیکار بیخبرنج و دشوار و پراز حوادث غیر مترقبه ای بوده است تا شرایط زندگی خلق را تغییر دهد و آینده بهتری را برای توده های زحمتکش تامین نماید.

در آن موقع، یعنی فقط دو سال پس از آنکه دولت مستقل بنگلادش در جریان یک مبارزه مسلحانه آزاد بیخش با عرصه وجود گذاشته بود، شرایط سیاسی و اقتصادی که در کشور بوجود آمده امکانات معینی را برای تحقق وظایفی که حزب در مقابل خود قرار داده بود، فراهم میآورد. کنگره دوم حزب کمونیست بنگلادش وضع آن زمان را اینطور تشریح کرد: " . . . بنگلادش پس از نیل به استقلال از قرارداد های نابرابر اقتصادی و نظامی که آنرا در دوران حاکمیت پاکستان به امپریالیسم و سوسیالسیاست مستقلانه یعنی سیاست عدم تعهد را برگزید. روابط دوستانه و مناسبات اقتصادی، بازرگانی و فرهنگی با اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی برقرار گردید. . . پس از احراز استقلال یک سلسله اقدامات مهم مشرق مانند: ملی کردن مؤسسات صنعتی و بازرگانی تحقق یافت. به استثنای کشورهای بیمه و صنایع کثف، پارچه بافی و کارخانه های قند و بخش اساسی تجارت خارجی، ملی گردید. دارائی سرمایه داران بنگالی در این رشته هائیز ملی شد. دولت سرمایه گذاری خصوصی در صنایع را تا حد اکثر ۳۰ میلیون تا ( ۱ ) محدود ساخت. همکاری با سرمایه خارجی در بخش خصوصی قدغن شد. در نتیجه این اقدامات راه رشد روز افزون سرمایه داری سد گردید. در اقتصاد ملی بخش دولتی تشکیل شد، که در مجموعه فعالیت اقتصادی نقش عمده ایفا میکند. . . . علاوه کنگره اهمیت برخی از اقدامات دولت مجیب الرحمن مانند تعیین یک " حد اکثر " مالکیت زمین تا صد

بیگ ها ( ۳۳ آکر ) برای هر خانواده - آزادی دهقانانی که دارای قطعه زمین کوچکی تا ۲۵ بیگها بودند از پرداخت اجاره بها و انقاع بدترین نوع بهره‌کشی از دهقانان یعنی سیستم اجاره داری و غیره را نیز خاطر نشان ساخت .

تشکیل جبهه وحدت ملی در سال ۱۹۷۳ با شرکت حزب حاکم عوامی لیگاکه شیخ مجیب الرحمن بنیانگذار جمهوری بنگلادش در رأس آن بود ، حزب کمونیست و حزب ملی خلق ، رویداد مهم سیاسی آن سالها بود .

ولی در همان موقع هم در شرایطی که جمهوری استقرار مییافت پدیده های منفی هم چشم میخورد که پی آمد های آنها در رساله های بعد باشد توپژه ای تاثیر خود را باقی گذارد . وضوح اقتصادی بحرانی بود . جنگ ، بلا یا وسوانح طبیعی و کمی محصولات کشاورزی اقتصاد ملی را بسی ثبات و مختل میکرد . رسیدن به سطح پیش از جنگ از لحاظ تولیدات کشاورزی و صنعتی بی اندازه مشکل بود . پس از گران شدن مواد سوختی و سایر کالاها تحت تاثیر تورم در بازارهای بین المللی وضع بشد توخیم تر گشت . البته دولت هم به اشتباهات و حسابهای غلطی در اقدامات خود راه میداد . در میان بوروکرات ها ، ثروتمندان و بزرگانان سوء استفاده و سود جوئی اشاعه مییافت . این پدیده ها در حزب حاکم هم مقیاس تهدید کننده ای بخود گرفت .

بحران سخت بر دوش خلق سنگینی میکرد . درآمد واقعی مردم و در درجه اول زحمتکشان تنزل میکرد و هزینه زندگی بالا میرفت . نیروهایی که علیه استقلال و پیشرفت جمهوری بودند ، فرصت را مغتنم شمرند و از این وضع استفاده کردند . عوامل امپریالیسم ، طرفداران چین مائوئیستی ، مرتجعین و افراطیون میکوشیدند باین اعتنائی به قوانین موجود کشور هرج و مرج ایجاد کنند . آنها خلق را علیه اتحاد شوروی و کشورهای همسایه مانند وستان تحریک میکردند . گانگستریزم را رواج میدادند غارت بانگهار سازمان میدادند و حمله به کانتونی ها را رهبری میکردند و کشور را به جنگ داخلی تهدید مینمودند . هدف حملات افراطیون راست و افراطیون " چپ " جبهه وحدت ملی بود . رفتار و کردار آن بخش از سیاستمداران حزب حاکم هم که مانع تشدید فعالیت جبهه وحدت ملی میشدند و خیال انحلال آنرا در سر می پروراندند به آنها کمک میکرد . در نتیجه جبهه وحدت ملی نتوانست به نیروی موثری تبدیل گردد .

بدین ترتیب حزب پس از گذر دوام با مسائل بفرنج و خطرناکی روبرو گردید . در سال ۱۹۷۴ پس از آنکه در امر پیشرفت اجتماعی - اقتصادی بنگلادش یک سلسله عوامل منفی بشدت بروز کرد ، تغییر و تحول تازه ای در اوضاع کشور بوجود آمد . در اینجا مقدم بر هر چیز صحبت بر سر تشدید فعالیت نیروهای ارتجاعی بورژوازی و هواداران بورژوازی است .

بخش از سرمایه داران بنگالی با حزب حاکم متحد بودند و آنها از جنگ آزاد بیخش - اگر چه از موضع طبقاتی خودشان هم باشد - پشتیبانی میکردند . البته این واقمیتی است که سرمایه داران بنگالی زیاد توی نبودند ، فقط عده کمی از آنها ۱۰۰ - ۱۵۰ میلیون تاکا ( مطابق قیمت امروزی در حدود ۲۵۰ - ۳۰۰ میلیون تاکا ) ( ۱ ) در اختیار داشتند . آنها بطور عده صاحبان کارخانه های کتف ، بافندگی و مؤسسات دیگر بودند . میتوان گفت که آنها بحساب دولت سرمایه دار شده بودند ، زیرا ۷۰ - ۸۰ درصد از سرمایه گذاری مؤسسات آنها را اعتبارات دولتی تشکیل میداد . بهمین جهت سرمایه داران بنگالی خود را بحد کافی متنفذ احساس نمیکردند تا غلبه ملی کردن اعتراض کنند .

بخصوص که مردم از این عمل پشتیبانی میکردند. سرمایه داران بنگالی که از طرف دولت در کارخانه های ملی شده پست های مدیریت بدانها واگذار شده بود، مانند گذشته خوب زندگی میکردند و تنها در جستجوی منابع تازه ای برای افزایش درآمد شخصی خود بودند. دزدی و سوء استفاده و فساد به کمترین وسیله شروتند شدن تبدیل شده بود. در نتیجه دزدی و چپاول پولهای دولت، دست کم ۳۰ درصد از تقریباً چهارمیلیارد دلار وجه نقدی که بنگلادش در نخستین چهار سال استقلال بمتابه کمک خارجی دریافت کرد، به جیب یک مشت اشخاص صاحب امتیاز ریخته شد. در نتیجه فساد و رشوه و دزدی سرمایه بوروکراتیک پدید آمد و یک طبقه تازه بدوران رسیده ای از سرمایه داران تشکیل گردید. این پروسه هنوز هم ادامه دارد.

برای آنکه قشری از سرمایه داران که از بیکار استقلال طلبانه حمایت میکرد و در صفوف عوامی - لینگا قرار داشت و نیروی پیداکند متدی وقت لازم بود. این محافل از امکانات فعالیت های تجاری و سوداگرانه که در خارج از بخش ملی شده بویژه در عرصه تجارت داشتند بی حد و حصر سود خود استفاده کردند. رواج سوء استفاده و فساد در میان بخشی از اعضاء حزب حاکم و سودجویی آنها در دست درجهت تحایلات اینان بود. سیاستی هم که بانک بین الطلی عمران و توسعه و سایر سازمانهای نظیر آن که منبع اساس کمک خارجی بودند نسبت به بنگلادش در پیش گرفته بودند بسیارنامه هایی که طبقه سرمایه دار بوجود میآورد توافق داشت.

سرمایه بین الطلی و سرمایه داران بنگالی بطور روزافزونی دولت را تحت فشار قرار میدادند و این فشار ثمرات خود را بهر آورد. از سال ۱۹۷۴ دولت به گدشت های معینی در برابر سرمایه خصوصی تن در داد. اجازه داده شد که در برخی از رشته های یک قبلا ملی شده بود، سرمایه خصوصی رسوخ کند، یک سلسله موسسات و کارخانه های ملی شده که "تخصصی" اعلام شده بود به سرمایه داران داخلی مسترد میگردد. "حد اکثر" سرمایه گذاری خصوصی مجاز به ۳۰ میلیون تا کافزایش یافت. قدغن بودن همکاری میان سرمایه داخلی و سرمایه خارجی ملغی گردید. در عین حال بخشی از سرمایه داران سابق بنگالی و بوروکرات ها و لیدران سیاسی که قدرت را در دست داشتند، میکوشیدند ملی کردن موسسات را نزد مردم بی اعتبار کنند، وضع ناسامان بخش ملی شده هم بمآنها کمک میکرد، زیرا با وجود کمک های مالی دولتی تولید در آن بخش افزایش نمی یافت. هیئت مدیره بورژوازی و بورژوازی بوروکرات در این امر مقصر بودند.

نه تنها ملی کردن، بلکه همچنین تدابیر اعلام شده از طرف دولت در مورد کشاورزی نیز بطور عینی اعتبار خود را از دست میداد. تغییرات بنیادی در کشاورزی انجام نشد، و اجرای قانون تعیین "حد اکثر" مالکیت زمین برای هر خانواده ثمرات مورد انتظار را به بار نیاورد. روند فاقد زمین شدن دهقانان ادامه یافت، زیرا احتیاج دهقانان کم درآمد را مجبور میکرد زمین خود را به رباخواران و ثروتمندان روستا بفروشند. از بیلا و سوانح طبیعی ویدی محصول نیز در درجه اول توده های دهقانی رنج میکشیدند. اقداماتی ثروا شتیهات مقامات دولتی و رشوه خواری و سوء استفاده در دستگاه اداری وضع را بدوید تر میکرد. هنگامیکه در ژوئیه - اوت سال ۱۹۷۴ حطقی فاجعه آمیزی رخ داد که مطابق آمار دولتی ۲۷۵۰۰ نفر را هلاک کرد (در حقیقت امر تعداد تلف شدگان به صد ها هزار میرسد)، تدابیر و اقداماتی که دولت برای نجات جان انسانها بعمل آورد، بطور آشکارا غیر کافی بود.

این رویداد های مصیب بار د زندگی سیاسی کشور تا ثیرات عمیقی بجای گذاشتند. در پاییز سال ۱۹۷۴ کمیته مرکزی حزب کمونیست بنگلادش اعلام کرد که: "دولت با عدم موفقیت و روبرو شد و



است . علت عمده آن وجود بحران در داخل حزب حاکمه بود . مردم اعتماد و اطمینان خود را نسبت بدان از دست میدادند ، هر چند خود مجیب الرحمن هنوز میان مردم محبوبیتی داشت ، چون آنها عقیده داشتند که مسئولیت این وضع دشوار متوجه حزب عوامی لیگ است و نه شخص صاحب الرحمن . در عین حال بسیاری از مردم در تهران از خود می پرسیدند ، چرا مجیب قادر نیست که حزمش را کنترل کند ، چرا نسبت به اظرفیانش برخورد جدی از خود نشان نمیدهد ؟ کمونیست ها از او میخواستند که يك دولت مستحکم و صدیق نسبت به مردم متشکل از انسانهای شرافتمند ، مرفقی و فعال روی کار آورده که قادر باشد راه حل واقعی برای مسائل بنیادی اجتماعی - اقتصادی بیابد و رفورم های ضروری سیاسی و اداری در سطح قانون اساسی بمرحله اجرا درآورد .

در آغاز سال ۱۹۷۵ پس از تصویب چهارمین ماده اصلاحی مورد اختلاف در قانون اساسی سیستم سیاسی در بنگلادش تغییر یافت . حاکمیت ریاست جمهوری جانشین حاکمیت پارلمانی گشت . مجیب الرحمن با اختیارات فراوان پوزیت شد . از حاکمیت بوروکرات ها و حقوق ارگانهای قضائی کاسته شد و سیاستمداران بعنوان استاندارم اداره امور محلی را در دست گرفتند . در پایان ماه فوریه رئیس جمهوری تمام احزاب سیاسی و از جمله عوامی - لیگ ، حزب کمونیست و حزب عوامی ملی را غیرقانونی کرد . در جمهوری فقط يك حزب واحد سراسری تحت عنوان لیگای ملی دهقانان و کارگران بنگلادش تشکیل شد . باید دید این وضع نوین برای کشور و حزب ما چه معنی و مفهومی داشت ؟

در آغاز کار این امید در مردم پدید آمد که مجیب الرحمن کوشش خواهد کرد تغییر و تحولی در اوضاع بوجود آورد . ولی این امید هنگامی به یأس و نومیدی مبدل شد که معلوم گشت کسانی که همگان آنها را مقصرین اصلی فقر و فلاکت مردم بشمار میآوردند جای گرم و نرخی در ارگان های مرکزی لیگای ملی جدید التاسیس برای خود دست و پا کرده اند . در ترکیب کمیته مرکزی این حزب فقط يك نماینده از حزب کمونیست بنگلادش و از حزب عوامی ملی فقط پنج نماینده پذیرفته شدند ، در حالیکه تقریباً تمام رهبران عوامی لیگادر " یا کمال " عضویت آن درآمدند ( با استثنای فقط يك نفر تاج الدین نامی که در میان مردم بعنوان يك انسان شرافتمند مشهور بود ) . بوجود آوردن سیستم يك حزبی و رهبری ریاست جمهوری حتی در میان عوامی لیگ هم مورد شك و تردید بود ، بخش قابل ملاحظه ای از محافل اجتماعی از خود می پرسیدند : آیا رئیس جمهوری کشور را بطرف استبداد سوق نمیدهد ؟ ناراضی در ارتش هم وجود داشت ، زیرا بسیاری از نظامیان عقیده داشتند که مجیب الرحمن با آنان مانند " ناپرسی " رفتار میکند . در حالیکه دسته جات شبه نظامی نیروهای امنیتی که تشکیل داده بود ، ( Rakkhi Bahini ) خوب مسلح شده بودند و سربازان آن " در ناز و نمیت بصره میدادند " ارتش از مشکلات فراوان رنج میبرد . به مسائل مربوط به پرداخت حقوق ، لباس ، مساعده ، پرداخت کمک خرج های مختلف ، چنانکه باید و شاید توجه نمیشد . در عین حال نظامیان از وضع وخامت بار سیاسی و اقتصادی کشور بخوبی اطلاع داشتند . این مسئله نیز از نظر آنان مخفی نمانده بود که برخی از نمایندگان حزب حاکم طی مدت کوتاهی به آلا ف والوف رسیده بودند . در مورد ما کمونیست ها باید گفت که پس از گذر از دو موانعیم تقریباً یکسال بطور عادی کار کنیم . در این مدت حزب نیرومند شد و تعداد اعضا آن دو برابر گردید . برای بالا بردن سطح آیدئولوژیک کارهای خود ، ما یک مدرسه حزبی بنام لنین تشکیل دادیم . کوششهایی برای ایجاد حوزه های حزبی در روستاها و تقویت سازمانهای حزبی در کارگاهها و کارخانه ها بعمل آمد . حزب کار خود را در میان دهقانان ، دانشجویان ، روشنفکران و زنان بسط و گسترش داد . ما در عین

حالیکه سیاست اتحاد با مجیب الرحمن و هواداران او را تعقیب میکردیم، علیه جبهات منفی فعالیت حزب حاکم نیز مبارزه مینمودیم. ما همیشه همراه با خلق کام بر میداشتم. حزب بهنگام قحطی وحشتناک سال ۱۹۷۴ مقدار متناوبی غلات جمع آوری کرد که مانند کمکهای دولتی با هلیکوپترهای ساخت شوروی به محلهای قحطی زده فرستاده میشد. کمونیست ها علیه توطئه های افراطیون چپ و افراطیون ارتجاعی راست، یعنی علیه ما و نوئیست ها و اعمال امپریالیسم بطور خستگی ناپذیر مبارزه میکردند.

ولی پس از تشکیل "باکمال" فعالیت حزب کمونیست همچنانند سایر احزاب متوقف شد. فقط ما نوئیست ها و ارتجاع راست باشدت بیشتری بطور مخفی به اقدامات ضد دولتی خود ادامه میدادند. دشمنان استقلال و پیشرفت و ترقی از وضعی که پیش آمده بود بی سرو سامانی و تغییرات غیر مترقبه در سیستم سیاسی، برای فعالیت توطئه گرانه خود استفاده کردند.

پس از کودتای ۱۵ اوت ۱۹۷۵ توسط گروهی از افسران ارتش، موضع سیاسی بگلی تازه ای در کشور پیدا آمد. مجیب الرحمن و اعضاء خانواده او بطور فجیعی کشته شدند. در همان روز در سراسر کشور حکومت نظامی اعلام گردید و تمام فعالیت های سیاسی و حزب "باکمال" قدغن شد. خاندان کر مشتاق احمد یکی از رهبران اصلی عوامی - لیگ حکومت را در دست گرفت (۱).

اگرچه خ. م. احمد یکی از همزمان مجیب الرحمن بحساب میآید، ولی کمونیست ها و سایر نیروهای دموکراتیک او را همیشه بمشابه یک سیاستمدار طرفدار امپریالیسم، راستگرا و ارتجاعی میدانستند. او هم خود را در مدت کوتاه زمانداریش چنین آدمی نشان داد. او در رسوم نوامبر سال ۱۹۷۵، وسیله کودتای دیگری برکنار کردند. افسرانی که قتل مجیب الرحمن را سازمان داده بودند، و بعد از احمد پشتیبانی میکردند مجبور شدند که از کشور فرار کنند.

پس از قتل مجیب الرحمن و تحقق کودتاهای متعدد کشور دچار هرج و مرج شد. رویداد ها و تغییرات و تحولات شدید در حیات سیاسی، به احزاب دموکراتیک و مترقی خسارات زیادی وارد آوردند. بعد از حوادث ماه اوت سال ۱۹۷۵ حمله مستقیم به عوامی - لیگ آغاز گردید. در شب سوم نوامبر سال ۱۹۷۵ یعنی در آخرین روز موجودیت رژیم ک. م. احمد، رهبران معروف این حزب از قبیل تاج الدین، منصور علی، سید نذرا لاسلام و قمر الزمان را بدون محاکمه و بازجوئی در زندان مرکزی داکا اعدام کردند. تبلیغات و حمله شدید خصمانه ای بر علیه حزب کمونیست آغاز گردید. کمونیست ها در این شرایط دشوار رویدادگری ارتجاع میکوشیدند فعالیت خود را در تمام کشور از نوسازمان داده و گسترش دهند.

هفتم نوامبر سال ۱۹۷۵ یک کودتای نظامی دیگر اتفاق افتاد. حاکمیت واقعی در دست سرتیپ ضیاء الرحمن که بمشابه مبارزان آزادی بنگلادش معروف بود متمرکز شد. او در زمان حکومت مجیب الرحمن به معاونت ریاست ستاد نیروهای زمینی منصوب شد. حزب ناسیونال سوسیالیست افراطی چپ و نیروهای ارتجاعی راست کمونالیست (۲) نیز در کودتای شرکت داشتند. اگرچه هر یک از این گروهها بدین فکر بودند که وضع را تحت کنترل خود در آورند، ولی باینکار موفق نشدند. ضیاء الرحمن وضع خود را بتدریج محکم تر کرد. سپس او "فرمانده کل حکومت نظامی" (۱۹۷۶) و بعد پسرزید نت شد.

۱ - احمد پس از کودتا، حزب شخصی خود بنام لیگای دموکراتیک را تشکیل داد.  
 ۲ - نیروهای ارتجاعی سیاسی که از موضع تعصبان شدید مذهبی عمل میکنند (هیئت تحریریه).

د وتا بستان سال ۱۹۷۶ دولت فرمائی صادر کرد که فعالیت احزاب طبق آن تنظیم میشود . مقامات دولتی اعلام داشتند که قصد دارند سیستم چند حزبی د موکراتیک را احیا کنند و در آئینده حکومت نظامی را ملغی نمایند . به بیست حزب با سمت گیری های گوناگون و از آنجمله به احزاب کومالویست که قیلا قدغن شده بودند ( لیگای اسلامی و جماعت اسلامی ) اجازه فعالیت علنی داده شد . حزب کمونیست هم فعالیت علنی خود را آغاز کرد . کمونیست ها با وجود محدودیت هایی که داشتند ، میکوشیدند نظریات سیاسی خود را در میان خلق اشاعه دهند و بر نامه خود را در شرایط موجود و اوضاع تغییر یافته برای مردم توضیح دهند . ما با در نظر گرفتن بخرنجی کامل اوضاع از رویارویی مستقیم با دولت اجتناب میورزیدیم ، ولی البته آشکارا و شرافتمندانه از اقدامات ضد خلقی آن انتقاد میکردیم . ما ثنویت ها و ارتجاعیون د یگر را تمام دولت را علیه ما تحریک میکردند ، علیه اتحاد شوروی و هند وستان تبلیغات میکردند و این کشور های دوست را مسئول تمام معضلات و گرفتاری های خلق بنگلادش قلمداد میکردند . برخی از اقدامات محافل حاکمه ، ما ثنویت ها و ارتجاعیون خشم و غضب عمیق و رفا و طرفداران ما را برانگیخت . ولی حزب با آنها توصیه میکرد که در اام ایمن تحریکات نیفتند و در آئینده هم بیشتر با صبر و حوصله و بصیرت و احتیاط عمل کنند . با تمام اینها و بطریق احتیاط و صبر و حوصله ما ، دولت حزب کمونیست بنگلادش را در ۱۶ اکتبر ۱۹۷۷ غیر قانونی اعلام کرد . حزب باین بهانه قدغن شد که گوید در جریان کودتای نافرجام و م اکتبر ۱۹۷۷ شرکت داشته ، در صورتیکه ما آنرا با قاطعیت محکوم کردیم . رفیق مونی سینگ صد ر کمیته مرکزی حزب کمونیست و خودد من توقیف شدیم .

ولی دولت با وجود تمام تضییق و فشارها موفق نشد کمونیست ها را منفرود کند . مردم و نیروهای د موکراتیک میدانستند که ما چه نقشی در حیات اجتماعی ایفا میکنیم . خواست آزاد کردن حزب ما و آزادی ما از زندان هر روز ادامه وسیعتری بخود میگرفت . بسیاری از احزاب کشور که دوست و همراه ما بودند از این خواست پشتیبانی میکردند . حزب کمونیست اتحاد شوروی و سایر احزاب کمونیست برادر همبستگی خود را با مبارزه حزب کمونیست بنگلادش نشان دادند . دولت خود را مجبور بد که عکس العمل محافل اجتماعی در داخل و خارج کشور را بحساب بیاورد . در آوریل سال ۱۹۷۸ رفیق مونی سینگ از زندان آزاد شد و اندکی بعد دادگاه عالی بنگلادش بر اساس تقاضای استینافی کفمن کرده بودم ، تمام اتهاماتی را که دولت علیه من اقامه کرده بود ، رد کرد و دستورات آزادی فوری مرا صادر نمود . بعد از دو ماه من را آزاد کردند . کمونیست ها جنبش در راه رفع مضعیت حزب را کسه از طرف هزاران نفر پشتیبانی میشد ، با نیروی تازه ای بسط و گسترش دادند . در نوامبر سال ۱۹۷۸ ، حزب کمونیست بنگلادش بار دیگر فعالیت علنی پرداخت ( ۱ ) .

در ژوئیه سال ۱۹۷۸ در بنگلادش انتخابات ریاست جمهوری انجام شد . جنبه ملی که از طرف ضیا الرحمن تشکیل شده بود ( ائتلافی از احزاب و سنجاتی که به او نزدیک بودند ) ، او را نامزد ریاست جمهوری نمود . عثمانی ، ژنرال یازنمشته که بمنزله یک شخصیت شرافتمند و موکرات شهرت داشت ، نامزد دیگر ریاست جمهوری بود . او از طرف جنبه متحد د موکراتیک که عوامی — لیگ ، حزب جاناتای ژنرال عثمانی و حزب عوامی ملی و برخی سازمانهای دیگر را در بر میگرفت ، نامزد شده بود .

۱ — برای اطلاع بیشتر از مبارزه کمونیست ها بمنظور علنی ساختن حزب کمونیست بنگلادش به مقاله "م . رحمن ، ما برای بنگلادش چمیخواهیم" ، شماره ۶ سال ۱۹۷۹ مجله " مسائل صلح و سوسیالیسم " و شماره ۳ سال ۱۳۵۸ مجله " مسائل بین المللی " رجوع کنید ( هیئت تحریریه ) .

بآنکه حزب کمونیست بنگلادش در آن زمان قدغن بود ، کمونیست ها به جبهه د موکراتیک پیوستند . شرکت در انتخابات از آنجمله نیز برای ما مهم بود ، که رفقای ما امکان می یافتند ، از موضع کار پیاپی ( پلاتفرم ) جبهه منامبرده ، خواست رفع ممنوعیت حزب را مطرح سازند . اگرچه ژنرال عثمانسی آرا<sup>۱</sup> قابل ملاحظه ای ( ۴ میلیون رای ) بدست آورد ، ولی پیروزی ضیا<sup>۲</sup> الرحمن در شرایط حکومت نظامی که ادامه داشت از پیش روشن بود . اما همینکه انتخابات تازه برای پارلمان ، که برگزاری آن در آغاز برای دسامبر ۱۹۷۸ معین شده بود ، اعلام گردید ، تمام احزاب اپوزیسیون انتخابات را تحریم کردند تا بدینوسیله دولت رامجیورسازند که این بار انجام یک انتخابات آزاد و صادقانه را تا همین نامید ، و یک سلسله خواسته های د موکراتیک از قبیل آزادی زندانیان سیاسی ، انحلال حکومت نظامی ، برکناری ضیا<sup>۲</sup> الرحمن از ارتش و تشکیل یک دولت غیرنظامی را بمرحله عمل درآورد . جریان تحریم انتخابات با یک سلسله گذشت ها از طرف مقامات دولتی بمنتهی رسید . مثلاً به کمونیست ها اجازه داده شد ارگان خود " کوتا " ( وحدت ) را منتشر سازند و ساختمان کمیته مرکزی حزب ، در مرکز پایتخت را ، که در زمان تشکیل " باکمال " از طرف دولت تصاحب شده بود ، باز دیگری تصاحب کنند . رفقای که پس از کودتای ۱۵ اوت و پیروزی پس از ۷ نوامبر ۱۹۷۵ زندانی شده بودند ، آزاد گردیدند .

پس آنکه رئیس جمهوری اعلام کرد ، که با خواسته های نیروهای د موکراتیک ، که در بالا یادآور شدیم موافق است ، کمونیست ها ، حزب ملی عوامی لیگا و برخی دیگر از احزاب تصمیم گرفتند که در انتخابات پارلمان شرکت کنند . اما حزب عوامی لیگا وضع دشوارتری داشت . اگرچه این حزب در ابتدا تصمیم گرفته بود که با یکوت ادامه دهد ، و دلیل می آورد ، که شرکت در انتخابات فقط بمحقق نقشه های ضیا<sup>۲</sup> الرحمن کمک میکند و به جهانیان ثابت میکند که حکومت او از شیات برخوردار است ، بعداً با کراهت موافقت کرد که در مبارزات انتخاباتی شرکت کند . ولی تشکیل جبهه متحد انتخاباتی احزاب مترقی و د موکراتیک بدلیل عدم تفاهم در مسئله تحریم انتخابات و موضع سکتاریستی حزب عوامی - لیگا امکان پذیر نگشت . در نتیجه هر حزب و سازمانی جداگانه مبارزه میکرد .

بدیهی است که پس از تمام این رویداد های نامطلوب و اینکه تنها یک ماه از آغاز فعالیت علنی حزب کمونیست بنگلادش میگذشت و نبودن وحدت در ارد و نگاه نیروهای میهن پرست ، تصور نمیرفت که بتوان روی نتایج رضایت بخشی در انتخابات پارلمانی فوریه ۱۹۷۹ برای محاسب کسرد . حزب کمونیست موفق نشد حتی یک کرسی هم بدست آورد ، اگرچه این حزب در سه مرکز انتخاباتی آرا<sup>۱</sup> بدی نداشت . حزب دولتی یعنی حزب ناسیونالیست بنگلادش از مجموع ۳۰۰ کرسی ۲۰۷ کرسی را بخود اختصاص داد . حزب عوامی - لیگا با ( ۳۹ کرسی ) بزرگترین حزب اپوزیسیون شد . در همان نخستین جلسه پارلمان الفضا<sup>۳</sup> حکومت نظامی بمتصرف رسید و ضیا<sup>۲</sup> الرحمن از ارتش استعفا کرد . ولی قوانینی که در سالهای حکومت نظامی وضع شده بود ، بر اساس پنجمین تغییراتی که در قانون اساسی داده شد و اکثریت دولتی در پارلمان آنرا تصویب کرد عملاً به قانون مدنی الحاق گردید . کمونیست ها و سایر احزاب میهن پرست این تغییرات را غیر د موکراتیک بشمار میآوردند .

ما از دولت پیرویه از آنجمله انتقاد میکنیم ، که هر چند ضیا<sup>۲</sup> الرحمن شخصا در مبارزه در راه آزادی شرکت کرده ، ولی اکثریت اعضای حزب او کسانی هستند که علیه استقلال ماعمل کرده اند . ضیا<sup>۲</sup> الرحمن در کابینه خود نمایندگان سرمایه داران بزرگ ، بورژوازی بزرگ ، اشخاص هوسوادر امیرالیمص و طرفداران برقراری ارتباط با ارتجاع عربی را وارد کرده بود . ضیا<sup>۲</sup> الرحمن برای خوشامد گروهکهای محلی اصلاحی تغییراتی در قانون اساسی بوجود آورد . لذا در قانون اساسی بنگلادش

اکنون اصل سکولاریسم ( ۱ ) که یکی از اصول اساسی است ، دیگر وجود ندارد . نقش مجیب الرحمن بنیان گذار بنگلادش تا امروز هم ، آنطور که باید و شاید مورد ارج و احترام قرار نگرفته است . مقامات دولتی احزاب و موکراتیک اپوزیسیون رهنور هم " عمال خارجی " قلمداد میکنند و اعلام میدارند که آنها نمیتوانند هیچ نوع " اقتدا به خارجی " را در بنگلادش تحمل نمایند .

رشد سرمایه داری در اقتصاد کشور تشویق و ترغیب میشود . ابتدا " حد اکثر " سرمایه گذاری خصوصی تا ۱۰۰ میلیون تا کار ارتقاء داده شد ، ولی حالا دیگر حد و مرزی ندارد . هر چند اقتصاد ما " مختلط " بشمار میآید ، اما سرمایه گذاری خصوصی را بویژه تشویق و ترغیب میکنند . سرمایه خارجی با حق خروج سود و سایر امتیازات دیگر به کشور جلب میشود . در صحت است که دولت مجموعاً از سیاست ملی کردن منصرف نشده است ، ولی فهرست کارخانه های که بجا حبان آنها ممترد میشود افزایش مییابد . نه در کشاورزی و نه در سایر عرصه های اقتصاد ، هیچ اقدامی برای اجرای رفورم های عمیق نشده است . کشور دایماً با کمبود مواد غذایی مواجه است ، که بویژه امسال پس از یک خشکسالی باشد تنگنای احساس میشود . قیمت کالا های مورد احتیاج عمومی و بخصوص مواد غذایی بطور سرسام آوری بالا رفته است . بیکاری در میان افراد تحصیل کرده افزایش مییابد . در ترواحی روستائی به تعداد پرولتاریای بی زمین روستاها بسرعت افزوده میشود . توده های مردم در شرایط غیر انسانی زندگی میکنند ، اما مشتی مردم ثروتمند غرق در تاز و نعمت هستند .

کشور وابسته به کمک خارجی است و دولت برای نیل به خود کفائی واقعی بهیچ اقدام جدی دست نمیزند .

باید گفت که محافل حاکمه اعلامیه های دایر بر پشتیبانی از تشنج زدائی ، صلح جهانی ، همزیستی مسالمت آمیز و دوستی با تمام کشورهای براساس حقوق برابر منتشر میکنند ، و قرارداد دوستی که مجیب الرحمن در سال ۱۹۷۲ با اتحاد شوروی منعقد ساخت و نیز قرارداد مربوط به دوستی ، صلح و همکاری با هندوستان برای مدت ۲۵ سال ، الغاء نشده است . با وجود این محافل حاکمه در سیاست خارجی به کشورهای ثروتمند اسلامی که دارای دلارهای نفتی هستند و به کشورهای غربی و از جمله ایالات متحد و آمریکا و به چین علاقه فراوان نشان میدهند . بنگلادش جزو کشورهای غیر متعهد باقی مانده است ، ولی مانند گذشته قاطعانه علیه امپریالیسم اقدامی نمیکند . دولت از موضع خلق فلسطین پشتیبانی میکند ولی بند و بست کار ترس بگین و سادات را محکوم نکرد . بنگلادش هنوز هم دولت قانونی جمهوری خلق کامپوچی را بر رسمیت نشناخته است .

کمونئیست های بیگانه علیه سیاست ضد خلقی و ارتجاعی دولت ضیاء الرحمن را بمط و گسترش میدهند در عین حال حزب خود را موظف میدانند که از مواضع مارکسیستی خلق بنیادی بحران سیاسی - اقتصادی را برای مردم توضیح دهد و راه حل و فصل مسائل موجود را به آنان نشان دهد . این را نیز نباید از نظر دور داشت که تهر و هائی ، که در مواضع راست تری از دولت قرار دارند ، فعلاً نمیتوانند که وضع را تقبیر دهند . آنها هم با ضیاء الرحمن اختلافات ویژه خود را دارند . مثلاً این محافل عقید دارند که ضیاء الرحمن به هدف اصلی که کودتای ۱۵ اوت ۱۹۷۵ با خطر آن انجام گرفته بود ، خیانت کرده است . ولی ما معتقدیم که ضیاء الرحمن کشور را از هذنی که با خطر آن ما استقلال خود را بدست آوردیم ، منحرف کرده است . این هدف ایجاد جامعه ای آزاد از استعمار است و مانع فقط علیه سیاست

- ۱ - این اصل خصلت عرفی و غیر مذهبیهی بودن دولت پس از اعلام استقلال بنگلادش را تثبیت میگرد . ( از کلمه انگلیسی سکولاریسمی عرفی و غیر مذهبیهی ) ( هیئت تحریریه )

ضد خلقی و ارتجاعی مقامات دولتی ، بلکه همچنین علیه نیروهای ارتجاعی راست و ماژویتیست ها مبارزه میکنیم . این مبارزه هرروزه و بدون وقفه است .

از زمان احراز استقلال تانگون کشور ما راه دشواری را پیموده است . کمونیست ها و همه دموکرات ها در معرض مصائب بیشماری قرار گرفته اند . حزب ما اکنون خود را برای کنگره سوم آماده میکند . ما در کنگره یک گزارش سیاسی با انتقاد از خود خواهیم داشت و در سهای گذشته را تجزیه و تحلیل خواهیم کرد تا خود را برای آینده ، بهتر آماده سازیم . در زمینه اوضاع تازه ای که پیش آمده است ، کنگره سندی در باره استراتژی حزب بتصویب خواهد رساند . این سند که مبتنی بر تجارب با ارزش شش سال اخیر خواهد بود واقعی تر و عملی تر است . ما اطمینان داریم که حزب کمونیست ینگلادش ، همانطور که شایسته حزب پرولتاریای ینگلادش ، یعنی یکی از واحدهای استوار جنبش جهانی کمونیستی است ، از کنگره خود قوی تر و مستحکم تر بیرون خواهد آمد .

#### بقیه از صفحه ۷

در جزایر برمود ، جزیره دیگو روسیا در کاناد و در سایر ایگانه های امریکا در این منطقه ده هزار سرباز و افسر هست . در منطقه آبراهه پاناما ، در ریور توریکو و گوانتاناما ، در سرزمین کوبا ، ۱۶ هزار نفر مستقر گردیده اند .

ابنیه و موسسات و پایگاههایی که ایالات متحده امریکا در سرزمین های بیگانه ایجاد کرده است یکی از وسائل عمده سیاست تجاوزکارانه امریالیسم و یکی از منابع عمده و خامت اوضاع بین المللی است . وضع جغرافیایی این پایگاهها بسیار سازگوار است . زیرا بطریق قانع کننده ای روشن کننده ایست و واقعیت است که نه خطر شوروی ، بلکه بعکس خطر امریکا برای صلح و از جمله خطر امنیت و خود زندگی خلقهای کشورهای که این پایگاهها در آنجا ایجاد گردیده وجود دارد . وینستون چرچیل در سال ۱۹۵۱ با اعلام اینکه : " ما نباید فراموش کنیم که با ایجاد پایگاههای امریکا . . . ما خود را به یک سیبل ( هدف ) و شاید هم به مرکز این هدف مبدل میکنیم . . . " مجبور شد به این واقعیت اعتراف کند .

## قشرهای متوسط و جنبش انقلابی

### ارنست وینر

عضو بوروی سیاسی کمیته مرکزی  
حزب کمونیست اتریش

#### طبقه کارگر و موکراسی بورژوازی

چرا نیروهای بسیار متفاوتی از قشر فوقانی بورژوازی و ماب جنبش‌کاری گرفته تا محافل ارتجاعی همه امروز میکوشند از نووبرای بار دیگر سلطه و حاکمیت بورژوازی را بصورت "دموکراسی خالص و ناب" جلوه دهند؟ چرا آنها به لمن و نفرین علیه آرمانهای سوسیالیستی و سوسیالیسم موجود کنونی مبدل میکنند؟ ف. انگلس در زمان خود یاد آور شد که بهنگام انقلاب "دموکراسی خالص" میتواند "بمنزله افراطی‌ترین حزب بورژوازی" عرض اندام کند و آخرین لنگر نجات تمام اقتصاد بورژوازی باشد. او نوشت: "در چنین لحظه‌ای، تمام مرتجعین پشت سر آن قرار خواهند گرفت و آنها تقویت میکنند و آنوقت هر آنچه ارتجاعی بود ماسک دموکراسی به چهره خود میزند" (۱). جمع شدن و اتحاد مرتجعین پشت سر "دموکراسی خالص" (یعنی آن شکل حاکمیت بورژوازی که در شرایط محتمل اعتماد بیشتری را جلب میکند) برای آنکه بمنظور تجدید سازمان نیروهای خود، تشکل در گروه بندی‌های تازه و برقراری تماس‌های تازه وقت کافی بدست آورد، این پدیده‌ای که ف. انگلس، هنگام تجزیه و تحلیل انقلاب‌های قرن نوزدهم بدان اشاره کرده بود را انقلاب‌های ملی قرن بیستم هم اتفاق افتاده، در شرایط معاصر خصلت انترناسیونالیستی کسب کرده است.

کما اینکه میکوشند در کشورهای پیشرفته سرمایه داری، چنان پروسه‌های اقتصادی، و چنان تغییرات اجتماعی را بپایند که قادرند "رستاخیز" و "تجدد" دموکراسی بورژوازی و کاهش یا حتی از بین رفتن "تضاد‌های همه گیر" آنها برایشان بارمغان آورند، عیب و بهبوده تلاش میکنند. این تضاد میان برابری و مساوات سیاسی و نابرابری اقتصادی (یعنی میان حق انتخاب کردن و انتخاب شدن برای همگان و سلطه سرمایه که همیشه در آخرین تحلیل، با وجود تمام برابری ظاهری شهروندان آنان را که از لحاظ اقتصاد نیرومند ترند ترجیح میدهد) تحت تاثیر انحصاری شدن روزافزون عمیقتر

(۱) — ك. مارکس و ف. انگلس. مجموعه آثار (بزبان روسی) جلد ۳۶، صفحه ۲۱۷.

میشود . هزار بار به اثبات رسیده است که گرایش به ارتجاع و تلاش در راه کمب حاکمیت نامحدود از خصائص ذاتی سرمایه داری انحصاری است . انحصاری شدن ، وحدت حاکمیت اقتصادی و سیاسی و بوروکراتیسی که با این مسئله همراه است این سؤال را هر چه مبهم تر مطرح میکنند که : بچه شکل و شیوه ای میتوان خود را از حاکمیت " همه جا حاضر " دولت و انحصارها که میکوشند تمام بدنه جامعه را با شبکه ای از انواع مناسبات وابستگی در هم پیچند و آنرا از امکان جنبش و حرکت محروم سازند ، حفظ کرد ؟

دوگانگی دموکراسی بورژوازی اینک روشن تر از هر زمان دیگری آشکار میشود . از یک سو پیسن دموکراسی به شکل حاکمیت سرمایه بحال خود باقی است . ولی از طرف دیگر مبارزه طبقاتی و تناسبات مشخص نیروها سرمایه را وارد میکنند حاکمیت سیاسی خود را در چهار چوب موازین دموکراتیک اعمال نماید . آنچه که از دیدگاه دیگری فقط در ورثی میتوانست بنظر آید ، با توجه به این دوگانگی معلوم و مشخص میگردد . مطلب بدین قرار است که همان نیروهایی که از دموکراسی بورژوازی بمنزله شکل حاکمیت طبقاتی بورژوازی پشتیبانی میکنند و دموکراسی دیگری یعنی دموکراسی سوسیالیستی را در نقطه مقابل آن قرار میدهند ، در عین حال میکوشند بهترترتیبی شده حقوق بورژوازی دموکراتیک را متزلزل و متحد و ساخته و پیاپی بهیچ وجه بیدل کنند .

هر قدر طبقه کارگران تاثیر سوسیالیسم موجود کنونی نیرومند تر باشد ، هر قدر بورژوازی و سرمایه انحصاری بقیاس بیشتری مجبور میشوند از " دوامین متد حاکمیت " ( یعنی حفظ حاکمیت خود بوسیله گذشت ها ، وعده ها و حوصله پدازنها ) طفره برونند و هر قدر تلاش برای استفاده از " نخستین متد حاکمیت " ( یعنی امتناع از اصلاحات و رفورم ) باریک بیشتری عوارض باشد ، همانقدر تمایل و علاقه ارتجاع به تقوی و ورزیدن اجبار و آشکارتر است . بورژوازی حتی از دست آورد های دموکراتیک که مردم به جبر و زور با زستانده اند در تبلیغات بسود خود بهره برداری میکند . بورژوازی میکوشد از موفقیت های جنبش کارگری هم منتفع گردد و همکام آنها این تصویر باطل را در سر می پروراند که گویا دموکراسی بورژوازی برای ایجاد نظم و ترتیبی در زندگی اجتماعی که عادلانه تر و شایسته انسان باشد فضای باز و گسترده کافی بوجود میآورد . گویا فقط کافی است که این دموکراسی را اندکی تغییر شکل داده و گسترش دهیم . هر قدر خطری که حاکمیت بورژوازی را تهدید میکند بزرگ تر باشد ، همانقدر رهیت حاکمه ای که از آن بهره مند گردیده و نفع میبرد ، تلاش میکند جنبش کارگری را تابع قواعد بازی بورژوازی نماید . این رانیز باید یاد آور شد که ارتجاع خود را با هیچ قاعده و قانون سازی مفید و محصور نمیکند و نه فقط بطور مستمر به حقه و نیرنگ متوسل میگردد ، بلکه با اندازه قدرت و توانمندی و امکاناتش هر قاعده و قانونی را زیر پا میگذارد .

در چنین شرایطی مسئله مقاومتش مبارزه در راه دموکراسی و پیکار برای سوسیالیسم بهممنه عمد هوگره گشایی مبدل میگردد ، اگرچه این مسئله ، چنانکه گاهی میکوشند جلوه دهند " از پیشه و اساس چیز تازه ای " نیست . از " مانیفست حزب کمونیست " گرفته تا آنچه در آثار مارکس ، انگلس و لنین دیده میشود ، همه جای این اندیشه وجود دارد که طبقه کارگر فقط در صورتی میتواند به انقلاب سوسیالیستی دسترسی یابد ، برای خود متحدینی بدست آورد و آنها را بصوی انقلاب و پیروزی رهنمون گردد که هر گام از جنبش خود وسط و گسترش آنرا با خواستهای دموکراتیکی که بقاطمانه ترین و گسترده ترین شکل مطرح میگردد مرتبط سازد . این اندیشه را تاریخ جنبشی که جهان را واقعا تغییر داد تایید میکند . راه پسوی انقلاب سوسیالیستی اغلب از طریق تحولات و درگونیهای دموکراتیک ، خواه ضد فاشیستی و خواه ضد امپریالیستی و یا علی دموکراتیک هموار گردیده است .



طی راه طولانی تری با متحد یعنی که در آغاز حاضریمیمون آن نبودند ، جلب متحدین تازه وهموار ساختن راه بسوی سوسیالیسم ، همه در واقع در اثر پیشرفت و گسترش هر چه بیشتر جنبش انقلابی و رادیکال تر شدن خواستههای آن از یک مرحله بمرحله دیگر امکان پذیر گردید . استراتژی ضد امپریالیستی هم در قیقا در جهتی است که از هکند در مرحله تحولات و دگرگونی های دموکراتیک بسه انقلاب سوسیالیستی انجامد ، وجنبش بسوی سوسیالیسم را بکمک خواستههای دموکراتیک ، به قاطع ترین و پیگیرترین شکل ، تسریع نماید .

حال باید دید مسئله مربوط به نقش مبارزه برای دموکراسی در جریان مبارزه در راه سوسیالیسم با در نظر گرفتن لزوم جلب قشرهای متوسط بشا به متحدین طبقه کارگر ، در مرحله کنونی چگونه مطرح میگردد ؟ آیا وظیفه ای که لنین معین کرده یعنی اینکه : " باید توانست مبارزه در راه دموکراسی و مبارزه در راه انقلاب سوسیالیستی را در عین تابع ساختن اولی به دومی ، بهم پیوست " ( ۱ ) هنوز هم بقوت خود باقی و از مسائل مبهم روزاست ؟ یا اینکه مبارزه در راه دموکراسی اینک تقریباً همانند وشبیه مبارزه در راه سوسیالیسم میگردد و به " استراتژی دموکراتیزاسیون " قائم بالذات مبدل میشود ؟ از اینجا سؤال زیر هم بوجود میآید : آیا موضع طبقه کارگر وجنبش انقلابی آن نسبت به دموکراسی بورژوازی بطور اصولی عوض شده است یا خیر ؟

میگویند طبقه کارگر در شرایط جامعه بورژوازی هم پیگیرتر از همه در راه دموکراسی مبارزه میکنند این هم بنویسه خود واقعیتی است . زیرا ، ما میدانیم که در اثر مبارزه طبقه کارگر مهم ترین دستاوردها دموکراسی بورژوازی و از جمله حق انتخابات همگانی بدست آمد . ولی اصل قضیه فقط در این نیست . از آنجا که سرمایه داری از نظامی مترقی به نظامی ارتجاعی مبدل شد و به سلطه انحصارها انجامید سر نوشت دموکراسی بورژوازی هم با طبقه کارگر ارتباط بسیار نزدیکی پیدا کرد . در واقع فقط طبقه کارگر از این دست آوردها در مقابل اشکال مختلف ارتجاع بورژوازی دفاع میکند . فقط طبقه کارگر بهترین سنگ دموکراتیسم را که حالا برای بورژوازی ارتجاعی بیگانه و حتی سربار شده است دفاع کرد و توسعه و تکامل می بخشد .

ولی از این مطلب عکس آنرا نمیتوان اراد کرد . بدین معنی که سر نوشت خود طبقه کارگر بهیچوجه بدموکراسی بورژوازی وابسته نیست . آزادی این طبقه و الغای استثمار انسان وسیله انسان مستلزم از بین بردن تضامیات مالکیت و حاکمیتی است که دموکراسی بورژوازی به اشکال مختلف خود متکی بر آنهاست . بنابراین آزادی طبقه کارگر ملزم به حفظ آن یا " تکامل آن " از طریق افزایش " آزادی های تازه " نیست ، بلکه نیازمند دموکراسی نوع دیگر و کیفیتی دیگر است ، یعنی نیازمند دموکراسی اکثریت حاکم است ( که برای نخستین بار تحقق پیدا میکند ) و بدین ترتیب در واقع مستلزم یک جهش انقلابی در پیشرفت اجتماعی میباشد .

مسئله مالکیت در اینجا هم مسئله اساسی است . این مسئله کلید ارزیابی صحیح وظائف و درونمای دموکراسی است . طبقه کارگر در جریان مبارزه خود این نکته را درک میکند که اگرچه درجه پیشرفت دموکراسی و آزادی در محدوده یک فورماسیون اجتماعی بورژوازی وابسته به عوامل بسیاری و در درجه اول وابسته به نیروی خود آن و استعداد و قدرتش در حفظ و حراست منافع خویش و نفوذ و تاثیرش در قشرهای متوسط جامعه است ، دموکراسی ، در آخرین تحلیل و بهر تقدیر وسیله مناسبات مالکیت و حاکمیت معین میشود . تفاوتهای ممکن در درجه و میزان دموکراتیسم در چهار چوب فورماسیون

بورژوازی بهیچوجه پدیده‌های کم اهمیت و ناچیزی نیستند، آنها برای شرایط مبارزه در جریبان زندگی زحمتکشان بسیار مهمند. ولی اختلافات کیفی فقط در نتیجه برقراری مناسبات تازه مالکیت و حاکمیت بوجود می‌آید.

وظیفه ای را که لنین در برابر ما قرار داده، یعنی وظیفه ارتباط دادن مبارزه در راه دموکراسی با مبارزه در راه سوسیالیسم در پیرامون انقلابی بقوت خود باقی است، ولی فقط در چنین سلسله مراتبی: "تابع ساختن اولی بدومی". وظیفه ای که لنین معین کرده امروزه حادث و مهم است، زیرا وضع کنونی طبقه کارگر مصداق وظیفه را در آن واحد در مقابل آن مطرح میکند: نخست دفاع از دموکراسی بورژوازی در برابر بورژوازی ارتجاعی و دوم فراتر رفتن از مرزهای این دموکراسی، زیرا ریشه‌ها و پایه‌ها و پایه‌ها و شرف‌ها و وظلم‌ها در مناسبات بورژوازی است. هر نوع انحرافی از این تابعیت متقابل وظایف و دموکراتیک بطور کلی وظایف سوسیالیستی، در آخرین تحلیل به تابع ساختن جنبش کارگری به مناسبات بورژوازی و به "دماز" شدن با آن منجر می‌گردد. علاوه بر این، بطوریکه تجربه نشان می‌دهد مدافع پیگیر حقوق و دست آوردها در چهارچوب دموکراسی بورژوازی فقط تا حدودی ممکن است که مبارزه پیگیر علیه سرمایه داری ادامه دارد، همان سرمایه داری که دموکراسی را تحریف و محدود می‌کند و مضمون آنرا به هیچ وجه مبدل می‌سازد و اصولاً موجودیت آنرا به خطر می‌اندازد.

در نوع برخورد به اتحاد با اقشار متوسط

ولی باید دید آیا طرح مسئله بدین شکل یعنی شکل تابعیت متقابل دموکراتیک و سوسیالیستی به اتحاد با اقشار متوسطی که در اکثریت آنها تصور خرد بورژوازی در باره دموکراسی وجود دارد زبان نمیرساند؟ بطوریکه تجربه نشان می‌دهد امکان اتحادهای دراز مدت از تضادهای عینی در جامعه ناشی می‌شود و وابسته به شدت وحدت و بروز مشخص آنهاست. به بیان دیگر همواره این سؤال مشخص پیش می‌آید که: در این و بی‌آن شرایط چه کسی و بخاطر چه چیزی میتواند متحد طبقه کارگر بوده و با آن به پیش رود؟

در ارتباط با این سؤال باختصار وضع کنونی اتریش را مورد بررسی و توجه قرار می‌دهیم.

شرایط مادی زندگی تعداد هر چه بیشتری از هقانان (تعداد آنان با توجه به تعداد کل جمعیت کشور تا ۱۰ درصد کاهش یافته است) وابسته به کمک هزینه از بنیاد اعتبارات اجتماعی است، عبارت دیگر وابسته به دولت سایر رؤسای آنست. ولی تصمیم درباره پرداخت کمک، در شرایط ویژه عدم اشتراک اکثریت بزرگی از هقانان و در عین حال، با اشتراک انحصارهای کشاورزی گرفته می‌شود که نمایندگانشان، نه فقط مواضع عمده و مهم در تمامی‌های بزرگ متشکل را در اختیار دارند، بلکه آنها را تابع منافع انحصاری کردن تولیدات کشاورزی میکنند.

مسئله دموکراسی برای بخش بزرگی از کشاورزان در درجه اول دارای جنبه مشخص است: نخست دفاع از منافع هقانان کم درآمد و متوسط در تمامی‌ها، دوم دفاع و تکامل خود مختاری جمعیت‌های دهقانی در برابر فشارها و تحمیلات دستگاه دولتی - انحصاری مالی. معلوم است که هم نخستین و هم دومین جنبه این مسئله را فقط با بیرون راندن انحصارها و در آخرین تحلیل محروم کردن آنان از حاکمیت سیاسی و اقتصادی میتوان تحقق بخشید و این بدان معنی است که این عمل با همکاری نزدیک با جنبش کارگری میسر است که با هرگونه همکاری طبقاتی و "مشارکت اجتماعی" قطع ارتباط کرده و با قاطعیت علیه سیستم دولتی - انحصاری مبارزه میکند.

درباره وحدت منافع روشنفکران نیازی به گفتن نداریم، زیرا خود این قشر از وحدت اجتماعی برخوردار نیست. موقعیت و موضعی هر یک از گروههای روشنفکران اصولاً چیز دیگری است. گروهی از آنها که بخش بزرگی از قشریالاتی بوروکراسی را تشکیل میدهد با سیاستمدان دولتی - انحصاری جوش خوردند و میکوشند موکراسی را محدود سازند و آنها علاوه بر آنجا که ممکن است محدود میکنند. ولی وضع بخش بسیاری بزرگتری از روشنفکران که بنوبه خود همگونی و یکدستی نیستمند طرز دیگری است. این دسته از روشنفکران که سیاستمدان دولتی - انحصاری آنها با شکل گوناگون تحت فشار قرار داده و محروم نگه میدارد و در ردیف طبقه کارگران است سیاستمدان جوریستیم می بیند در این حال در بسیاری از جهات با طبقه کارگری فرق دارد. بالاخره گروه سوم رها فزایش کارمندان نیز وجود دارد که از خصائص ویژه ای برخوردار است و در پروسه تولید مقام و موقعیت آن بموضع و موقعیت طبقه کارگر نزدیک تر است. مناقصه این گروه با منافع طبقه کارگر ارتباط بسیاری نزدیک دارد، اگرچه این منافع اختصاصی در بسیاری از موارد مشابه و یکسان نیستند. ولی هر قدر هم این تفاوت و اختلاف در جزئیات قابل توجه باشند آنچه مخصوص طبقه کارگر و رویوگیهای آنست درباره بخش بزرگی از این دو قشر اخیر نیز صادق است و آن فاصله عمیق میان نقش واقعی آنان در پروسه اجتماعی تجدید تولید و تاثیر واقعی آنها در تصمیماتی است که با شکل مختلف، مستقیم و غیرمستقیم در این بخش موشرواقع میشود و به ارزیابی کار این بخش و استفاده از تخصص آن، نتایج کار آن و مفهوم و معنای اجتماعی فعالیت آن و اغلب حتی مفهوم زندگی آن، مربوط میشود. این تصمیمات از طرف ارگانهای محدود و اغلب بی نام و نشانی گرفته میشود. ولی مبارزه ای که علیه سیاستمدان موجود و در درجه اول از طرف طبقه کارگر در جریان است در آنها موشرواقع میشود. از اینجا نیز تطابق منافع طبقات و قشرها بروز میکند و امکان و ضرورت اقدامات مشترک روشنفکران و کارگران هم از همینجاست میگردد، ولی این اشتراك منافع و اقدامات بهمیچوجه بدین معنی نیست که گویا این قشرهای روشنفکران "ناگزیر" آگاهی سوسیالیستی کسب میکنند. در واقع بسیاری از فعالین گروه های باصلاح ابتکار شهروندان به همین قشرها تعلق دارند و در همین قشرهاست که بحث و مذاکره درباره "اشکال تازه" موکراسی روزمره "، "موکراسی زیرینانی" و "ایجاد" حوزه های موکراتیک" در جریان است. همه اینها و همچنین "خشم و عصبانیت از سیاست" که به بین روشنفکران رواج فراوان دارد گواه ناراضی عمیق و عدم خرسندی از جامعه است. روشنفکران باید در ورنج ماهیت غیر موکراتیک آنها احساس میکنند، اگرچه ریشه های آنتی موکراتیک اغلب برای آنها نامعلوم و نامفهوم باقی میماند.

در کشور ما تعداد هر چه بیشتری از نمایندگان روشنفکران به این نتیجه میرسند که ایجاد تغییر و تحولات اجتماعی عمیق ضروری و اجتناب ناپذیر است. در این پدیده نمیتوان عارضه بحران سرمایه داری را از نظر برداشت، ابتدا، اغلب آنها تحت تاثیر جریانهای سوسیالیستی کاذب قرار میگیرند، بدین معنی که به پنداره های واهی درباره امکان تحول تدریجی جامعه بدون هیچگونه جهش و ریمیک و مخاطره ای دلخوش میکنند، در زمینه یاس و نومیدی فراوان تمایلات و گرایشهای آنارشستی و ضد خودکامگی و مطلق العنانی و علاقه به ویران کردن همه چیز در محیط و اطراف خود پدید میآید، به رادیکالیسم افراطی متوسل میشوند که امروزاً ضرورت انقلاب سخن میان میآورد و فردا فقط باین دلیل که این انقلاب هنوز تحقق نیافته از خیانت طبقه کارگر و ساخت و پاخت و "هم پیوندی" آن با سیاستمدان میزنند. وجه مشترک این مواضع نادرست درک اشتباه آمیز وظیفه و سرشت و ماهیت دولت است. دولت بنظر عده ای از آنان دستگاه شرفساز است که آنها باید رنگ باید ازین برد. گروه دیگری خصلت دولت، بمنزله دستگاه اعمال زور و تضییق و فشار از طرف طبقه حاکم را انکار

میکنند . رادیکال های افراطی یاد رک این نکته بیگانه اند که سیستم دولتی انحصاری دارای مرز های دفاعی رد میندی شده در عین است و برای دفاع خود سپهر های مختلفی در اختیار دارد ، " قشرو فئانی ممتاز " قادر به هیچ اقدامی علیه آن نیست ، ازین بردن این سیستم تیا زمند مبارزه طولانی و شدید طبقه کارگر همراه با متحدینش ( هم مبارزان موضعی و هم مبارزه توأم با مانور ) تا بدست آمدن نتیجه قطعی است .

مادر اینجا مهمترین ناکام مسئله ای را که مطرح شده بار دیگر تذکر میدهم : دولت نیروئی است که بشیوه ها و طرق گوناگون کارها را معین و مرتب میکند ، میکوشد انضباط در کارها برقرار نماید و در عین حال نه فقط به طبقه کارگر ، بلکه به اکثریت قشر های متوسط هم ظلم و ستم روا میدارد و نسبت بدانها تبعیض قائل میشود . دولت نقش نوعی ماشین قلب وریه سرمایه بزرگ را ایفاء میکند که بفتح سرمایه بزرگ خون بقیه طبقات و قشرها را مورد استفاده قرار میدهد . البته دامنه وسیع فعالیت ووظائفی که بعصده دولت است برای استوار خصلت طبقاتی آن امکان فراهم میآورد . ولی در عین حال بطور عینی به دامنه اوضاع و احوالی که قشر های انبوه اهالی را و امیدارد که به این بیان جهت یاد دولت درگیر شوند ، افزوده میگردد . در ضمن باید گفت توده ها بصیاری از مسائل کنکرت مربوط به این امر ، مانند بحران سیستم آموزش و پرورش یا فرهنگ ، خرابی وضع بهداشت ، تبدیل شدن خانه و مسکن به کالا و بعد متناسب و تعادل قیمت ها در رشته کشاورزی را بغلط بمنزله مسائل کلی جزئی و خصوصی اجتماعی بشمار میآورند و این تاهنگامی است که در اثر " افشاگری همه جانبه " سیستم از طرف حزب انقلابی طبقه کارگر و تجربه شخصی خود درک نکنند که تمام اینها نتیجه وجود روابط متقابل عظیم اجتماعی بوده و حل معینی دارند . بنابراین در هر درجه از وسط و گسترش و تشدید تضاد های اجتماعی باید بر مبنای نیاز مندینها و منافع مشخص مسائل را بشکلی مطرح کرد که همه چیز ما را به نتیجه گیری تعیین کننده و قطعی درباره ضرورت ازین بردن سیستم دولتی انحصاری و تغییر خصلت طبقاتی دولت رهنمون گردد . این امر مستلزم دفاع مشترک بکمک متحدین بالقوه ، از طرف طبقه کارگر در هر گونه شرایطی ، در قبال دشمن مشترک و علیه دشمن مشترک است .

ولی موضع گیری خلاف این به تقویت نفوذ خرده بورژوازی متجر خواهد شد . این رانمیستوان انکار کرد که برای پایه و اساس هم میتوان اتحاد های نسبتا گسترده و دراز مدت بوجود آورد ، ولی این عمل به بهای تضعیف نیرو های اجتماعی تحول آفرین تمام خواهد شد . سوسیال دموکراسی اتریش میتواند نمونه و شاهد مثالی باشد . سوسیال دموکراسی اتریش در طول مدت زندگی در فصل از جلب اکثریت مطلق بطرف خود ، برای سوسیالیسم وحل و فصل مسائل عمده پیشرفت اجتماعی کشور سخن گفت . حالا ده سال تمام است که از جنین اکثریت مطلق برخوردار میباشند ولی هیچیک از روهدهای خود را انجام نداده است . سوسیال دموکراتها حالا میگویند : مانعی توانیم هیچ گامی بصوی سوسیالیسم برداریم و ناچاریم با اندک آزادیهای دموکراتیک بیشتری خود را راضی کنیم ، زیرا در غیر اینصورت ، گویا اکثریت راز دست خواهیم داد . این گویا بهائی است که ما باید بخاطر اتحاد با قشر های متوسط بپردازیم .

چگونه باید با تصورات و پنداره های واهی خرده بورژوازی مقابله کرد

آیا این بدان معنی است که اتحاد با قشر های متوسط در هر حال تاثیر منفی در د فهای سوسیالیستی جنبش کارگری خواهد داشت ؟ خیر ، بدین معنی نیست . بدون اتحاد با قشر های متوسط ، طبقه کارگر ، بدون تردید نخواهد توانست سیستم دولتی —

انحصاری را در هم شکنند . اما واقعیت دیگری نیز بدین شک و شبهه وجود دارد و آن اینکست که :  
 مهمترین نقطه اتکا<sup>۱</sup> این سیستم در توده ها پندارهای واهی خرد ه بورژوازی در باره امکان حل و فصل  
 مسائل اساسی جامعه و نوسازی بنیادی و موکراسی و گسترش آن ، بدون ایجاد تغییر و تحول در  
 مناسبات مالکیت و حاکمیت و بدون برطرف ساختن سلطه سرمایه انحصاری است . تاریخ جنبش کارگری  
 در سر عبرتی را نهیونو تکرار میکند : وابستگی و گدشت نسبت بدین پندارهای واهی ( از راهی بی خطر  
 و آراسته ، اگر چه طولانی تر ) ما را به اهداف سوسیالیستی نمیرساند . آنها هدف دیگری ایجاد  
 میکنند که عبارتست از : تصحیح و وصله پینه کردن نواقص و معایب سیستم موجود . طبقه کارگر فقط  
 هنگامی قادر به غلبه یافتن بر دشمن طبقاتی خود گردید که ممکن میشد امید های فریبنده " سازش "  
 و روپرا بردن کارها و حل مشکلات اجتماعی " بیود همگان " را در بخش قابل توجهی از قشرهای  
 متوسط از بین ببرد .

طبقه کارگر نمیتواند بخش نظرگیری از توده های انبوه قشرهای متوسط را فقط هنگامی براه  
 سوسیالیسم ببرد که حزب آن قادر باشد پندارهای واهی خرد ه بورژوازی که مردم را از راه مبارزه  
 طبقاتی و انقلاب منحرف میکند ، مقابله نماید . تاثیر افکار و اندیشه های خرد ه بورژوازی بهزار شکل  
 و شیوه و لا ینقطع در جنبش کارگری انعکاس مییابد . افرادی از قشرهای متوسط که به صف پرولتاریا  
 درآمده اند او هم و ذه هنیات خود را وارد در آن میکنند . حتی گدشتهایی که طبقات حاکمه در نتیجه  
 مبارزات توده های مردم کرده اند و طبقه کارگر چنگ آورده نیز نمیتوانند منبع وهم و پندار باطل گردد .  
 بطور مثال : چنانکه می دانیم بدست آوردن حق انتخابات همگانی این تصور را بوجود آورد که بدست  
 گرفتن حاکمیت ، فقط از طریق انتخابات ، امکان پذیر است .

فقط از راه مبارزات همپارانه ، ابتکار آمیز و پرنرمش در راه موازین و معیارهای تازه ، سازمان ها و  
 در راه پایگاههای معین در جامعه و مواضع گوناگون میتوان بر سرمایه داری دولتی - انحصاری با  
 تشکیلات و دستگاههای مرتب و منظم آن غلبه کرد . وقتی ما از مبارزه در راه موازین و معیارهای  
 و موکراسی بورژوازی سخن میگوئیم این نکته را نباید از نظر دور بداریم . از این واقعیت انکارناپذیر  
 که آنها تا حد و مد معینی تناسب نیروهای طبقاتی را منعکس میکنند ، میتوان به این نتیجه نادرست هم  
 رسید که گویا این موازین و معیارها را ، بدون استثنا<sup>۲</sup> ، میتوان در نتیجه ایجاد تغییرات تهرجه بیشتر  
 در تناسب نیروها ، بطور بنیادی تغییر داد و در این جریان از آنها برای انجام " وظائف دیگری "  
 استفاده کرد . از این جریان که ارتجاع بهنگام استفاده آشکار از زور و قهر در زمین حال ناچار است با  
 احتیاط عمل کند ، گاهی اینطور نتیجه میگیرند که زور و اقدامات قهرآمیز دیگر نقش خود را در زندگی  
 جامعه ایفاء کرده است . در ضمن یک اصل و قاعد موجود و مسلم را فراموش میکنند و آن چیزی است  
 که آنرا آنتونیو گرگامی چنین فرموله کرده است : دولت عبارتست از دیکتاتوری + هژمونی ( سبطره  
 و سلطه ) ( ۱ ) . برقراری هژمونی ورهبری سیاسی - ایدئولوژیک و معنوی و اخلاقی طبقه کارگر  
 برای آنکه بتوانیم به دیکتاتوری پایان بدیم ضروری است . ولی اگر تصور شود که گویا دیکتاتوری  
 دیگر اصولا وجود ندارد ، البته نمیتوان بدان پایان داد .

شق دوم واهی : " یاد موکراسی بورژوازی و یا هیچگونه د موکراسی " راهم بمنظور جلوگیری از  
 پیوستن قشرهای متوسط به مواضع آرمان سوسیالیستی و واداشتن طبقه کارگر به اینکه خود را با افکار  
 و تصورات بورژوازی سازگار سازد مطرح ساخته و مردم تحمیل میکنند . این شق دوم ( آلترناتیو )

۱ - رجوع کنید به آ. گرامشی . گزیده آثار ( بزبان روسی ) جلد سوم . د فائز زندان ، مسکو

نه فقط دروغ و ناد رست ، بلکه تحریف شده نیز هست ، زیرا د موکراسی بورژوازی را با عنوان وماهیست اصلیش معرفی نمیکنند و بخردانه و معقول ترمیدانند که از " د موکراسی بطور کلی " و " صاف و ساده د باره د موکراسی " گفتگو کنند . بعنوان يك نمونه استفاده از چنین شیوه ای مابه سخنان ب . کرایسکی صد ر حزب سوسیالیست اتریش استناد میکنیم که د آخرین کنگره این حزب بزبان آورده است : " امروز تمام اروپا باستثنای شرق کمونیستی ، د موکراسی که از نوشکل حاکم و مصلط د دولت شده ، پیروز گردیده است " ( ۱ ) .

گذشت د مقابل فشار کسانیکه سوسیالیسم موجود کنونی را بد و نامطلوب بمنزله رژیم " غیر د موکراتیک " جلوه میدهند و موافقند که فقط سلطه و حاکمیت پارچای سرمایه راد موکراسی بیه حساب آورند بچشمی است ؟ چنین گذشت هایی تنهایی نکه " کوچک " را مسکوت میگذازند و یامخفی میدارند و آن این واقعیت تاریخی است که دوشق بیشتر وجود ندارد — سرمایه داری یا سوسیالیسم . اختلاف میان د موکراسی بورژوازی ( که هر قدر هم " تکامل یافته " باشد ادارهروائی و انحصارگری بمنزله گرایش تعیین کننده آنست ) و د موکراسی سوسیالیستی ( که هر قدر هم تلاش کنند آنرا " ناقص " تعبیر و تفسیر نمایند با نیرو و قدرت اجرائی هر چه مستقیم تر و عمومی تر زحمتکشان مشخص میگردد ) راه مورد توجه قرار نداد و مسکوت میگذازند . د نتیجه آسان تر میتوانند د موکراسی بورژوازی را دغلکارانه به عالی ترین درجه " د موکراسی تمام عیار " ارتقاء دهند و آنرا د نقطه مقابل د موکراسی سوسیالیستی ، یعنی حکومت واقعی مردم قرار دهند و بخواهند که این د موکراسی از آن بمنزله " نمونه " ای پیروی کند .

مسکوت نهادن خصلت طبقاتی د موکراسی برای انواع مختلف تصورات واهی زمینه فراهم میکند . بطور مثال چنین پنداری کدگویا ممکن است روی زیربنای ارتجاعی دولتی — انحصاری ر وئائی " کامل د موکراتیک " بوجود آورد و یائیکه حاکمیت بورژوازی را بر " زیربنای د موکراتیک توده ای بیه مقیاس وسیع " بنانهاد . یا اینکه پیشرفت بصوی سوسیالیسم د شرایط د موکراسی بورژوازی ، از راه تحقق د ریجی تحولات گوناگون ، گویا بیهیچگونه محدودیت خشونت آمیز نفوذ بورژوازی و از جمله نفوذ بورژوازی بزرگ نیازی ندارد .

هنر نوع د مسازشدن باد موکراسی بورژوازی ، د آخرین تحلیل به اختراع " سوسیالیسم اصولا نوی " که د محیط تنگ و محدود آن د موکراسی جاگیر شود می انجامد . د چنین چهارچوبی نه برای تجربه سوسیالیسم موجود کنونی ، و نه برای شرایط واقعی پیدایش جامعه نواز رون جامعه کهن و نه برای عوامل عینی که تعیین کنند چگونگی آزادیهای و کدام د درجه د موکراتیسم د ر هر حالت مشخص امکان پذیر است . نائی وجود ندارد ، بهر تقدیر " د موکراسی تمام عیار " نیازمند آرمان پاک و بی غل و غش است .

د یالک تیک اتحاد های طبقاتی

تمام د های تغییر شکل غیر انقلابی و تد ریجی سرمایه داری به سوسیالیسم داری یک ویژگی مشترک اند که عبارتست از میسر دانستن تئوریک امکان گسترش بدون وقفه و تد ریجی اتحاد طبقه کارگر با قشر های متوسط بدون آشفتنکی اوضاع ، بحران ها و عدم موفقیت های جدی . این امکان تئوریک د ترتیب جنبش های انقلابی واقعی تاکنون در هیچ نقطه ای عملا به اثبات نرسیده است . علاوه

براین ، این تئوری با قانونمندی بنیادی سرمایه داری در تضاد است . بطوریکه میدانیم این قانونمندی عبارتست از ترقی و پیشرفت ناموزون اقتصادی و سیاسی ، قانونمندی که نه فقط به دنیا میماند ، نمایی پیشرفت کشورهای مختلف سرمایه داری ، بلکه به پروسه های درونی آنها نیز مربوط میشود . این فاکت نیز نگاه دیگری بر نادرستی این تصورات است : در قشرهای متوسط نمونه های صداقت و وفاداری بی حد و حصر به عدل و داد ، از خود گذشتگی ، همت و جسارت کم نیست ، آنچه زیاد تر چشم میخورد عدم قاطعیت ، گرایش به طرفداری از آنکه قوی تر است و مبارز گردیدن با آن است .

از آنجا که اینک در جریان فعالیت برخی از تئوریسین های که در جستجوی راه " اصولا تازه ای " ویا " دموکراتیک تری " بسموی سوسیالیسم هستند بازگشت به مارکسیسم اتریشی مشاهده میشود ، اگر بیاوریم که اتو و نریس از آنکه " راه دموکراتیک تر " در اتریش ، پس از جنگ داخلی ۱۹۲۴ با عدم موفقیت روبرو شد چه نوشته است سود مند خواهند بود . او اینطور نوشت : " برای حصول توفیق در گذار از شیوه تولید سرمایه داری به سوسیالیستی باید مقاومت سرمایه داران و مالکان بزرگ علیه مصادره اموالشان را درهم شکست . باید تمام مکانیسم اقتصاد ای - ایندولژریکی حاکمیت آنها ، که طبقه سرمایه داران بکمک آن خرده بورژواها ، دهقانان ، روشنفکران و حتی برخی از قشرهای کارمندان و کارگران راحت نفوذ خود نگمیدارد و آنان را تابع منافع خویش میکند در هم شکسته شود ( ۱ ) . بدون تردید این اندیشه که گویا قشرهای متوسط در مجموع بطور خود بخودی و اتوماتیک تابع سرمایه اند و وابسته بدان میباشند نادرست است . در این طرز تفکر آن عامل اعتقاد به قضا و قدری ( فالتالیسم ) چشم میخورد که حتی بهترین مارکسیست های اتریشی هم از آن بی بهره نیستند . در عین حال این نیز روشن و آشکار است که فقط در سوسیالیسم وحدت کامل طبقه کارگر میتواند حاصل گردد و همچنین هژمونی استوار آن نسبت به سایر قشرهای زحمتکش هم در سوسیالیسم امکان پذیر میشود . از آنچه گفته شد نتیجه مهمی بخودی خود بدست میآید و آن اینکه جلب قشرهای متوسط به سوی طبقه کارگر و یا بخشی کردن آنها تا حد و د زیاد و وابسته بدانست که ابرار مقاومت در مقابل اعمال زوری که بکمک مکانیسم حاکمیت طبقاتی با انواع گوناگون بروز میکند تا چه حد امکان پذیر میگردد و در تضعیف و از هم گسستن مناسبات وابستگی موجود و بر ملا کردن و فلج ساختن وظائف پنهانی دستگاه اعمال زور و سپس در هم شکستن آن تا چه اندازه توفیق حاصل میشود .

بدین ترتیب معلوم میشود که هیچ چیز نمیتواند این را تضمین کند که طبقات متوسط که برای دست یافتن به بعضی از هدف های خود در صفوف طبقه کارگر مبارزه میکنند در جای معین و یا در زمان معینی متوقف نگردند ، از مبارزه روگردان نشوند و یا حتی به صف وجبهه دشمن ، به جبهه " آنکه قوی تر است " نیفتند . ولی یک نکته کاملا روشن است : هرگاه حزب انقلابی در هر یک از مراحل مبارزه خویش بخود اجازه دهد که از آرمان سوسیالیستی دور شود و یا مساعی خود را در راه توضیح و تشریح خصلت طبقاتی دموکراسی و دولت برای قشرهای متوسط ( برپایه تجربه شخصی خودشان ) و همچنین تشریح و توضیح حد و حدود ، داری که حاکمیت سرمایه براری دموکراسی و تحقق منافع آنها مقرر میدارد کاهش دهد ، اگر حزب انقلابی از چنین کوششهایی امتناع ورزد ، آنوقت فراتر رفتن از این مرزها غیر ممکن خواهد بود و آنوقت رکود و تزلزل اجتناب ناپذیر میگردد . در واقع این تجربه مکرر در مکرر مهم ترین اصل و حکم کلاسیک های مارکسیسم - لنینیسم هم قید شده که بدین شکل خلاصه میشود : طبقه کارگر میتواند به انقلاب نبرد یک شود و متحدین خود را بسموی انقلاب رهنمون شود و پیروز

1 - O. Bauer. Zwischen zwei Weltkriegen? Bratislava, 1936, S. 194.

گرد بشرطی که هر یک از گامهای خود را در این جنبش با قاطعانهترین و دو مکرراتیک ترین خواستهها بطور پیگیر ارتباط دهد .

گاهی می پرسند تکامل و پیشرفت بعدی جامعه و از جمله گذار از تحولات بنیادی و مکرراتیک و ضد انحصاری به انقلاب سوسیالیستی و " تغییر و تبدیل گروه بندیهای اجتماعی " لازم آن ، به محدودیت اجتناب ناپذیر اتحاد هائی انجامد ؟ تاریخ عکس این را گواهی میدهد . در روسیه از ماه فوریه تا آخر اکتبر ۱۹۱۷ ، بلشویک ها به فعال کردن و بالا بردن آگاهی سیاسی " قشرهای پائین " می پرداختند ، گروههایی را که در گذشته " دور از سیاست " بودند و نمایندگان رادیکال منافع قشرهای بینابینی را به جوش و خروش و امید داشتند و در عین حال آنها را از امید و تلویزی خیریه بورژوازی بر حذر میداشتند . در نتیجه این اقدامات خطر اینکه موج خرد بورژوازی جنبش انقلابی رادیکال غرق کند بر طرف گردید . نیروی فزاینده قاطع ترین و پیشروترین عناصر ، کسانی را هم که دست بدست میکردند و مردد نبودند بنیال خود برد . خط مشی پرولتری در قشرهای متوسط هم که به حرکت در آمده بودند را خود را باز میکرد . اما در شرایط کاملا متفاوت دیگری در چکسلواکی او اواخر سال ۱۹۴۷ و آغاز سال ۱۹۴۸ ، زمانیکه ارتجاع یکوشید قشرهای متوسط را از خطری که گویا " آزاد یهای فردی و اجتماعی " را تهدید میکند بترساند و آنها را بمسوی خود جلب کند تا بتواند کشور را بر اه سرمایه داری افکند ، حزب کمونیست چکسلواکی ، با تشدید مساعی خود در راه پیشرفت بمسوی سوسیالیسم واکنش نشان داد . این حزب با مراجعه مستقیم بمتوده های مرد فورا خواندن آنها به طرفداری از مکرراتیک از مواضع کاملا آشکار طبقاتی خواستار ملی کردن هر چه بیشتر واحدها و موسسات اقتصادی و انجام اصلاحات ارضی گردید و خواست های مکرراتیکی را به پیگیریترین شکل مطرح کرد .

با توجه به تفاوتهای فاحش و عظیم سنن مکرراتیک مفاهیم موازین سیاسی و انواع بمبیمار مختلف آنها و ویژگی های ساختارهای اجتماعی این یا آن کشور دیگر ، پیشنهاد نسخه ها و دستورات مشخص برای مبارزه در راه حقوق مکرراتیک بی معنی میباشد . هیچ چیزی نمیتواند این وظیفه و تکلیف را از حزب انقلابی سلب نماید که با ارتباط نزدیک با توده ها و با در نظر گرفتن ویژگی های ملی شعارهای مشخصی را تبیین و تدوین کند که توده ها را هر چه بیشتر بمسوی سوسیالیسم سوق دهد . پیشروی بمسوی سوسیالیسم فقط تا حدی ممکن است که بتوان وظیفه ای را که لنین معین کرده انجام داد . این وظیفه عبارتست از بهم پیوستن مبارزه در راه مکرراتیک و مبارزه در راه سوسیالیسم در عین تابعیت ساختن اولی بدومی . لنین نوشت : " تمام دشواری کار ، تمام اهمیت مسئله در همین است " ( ۱ ) .



# پندار باطل «مشارکت اجتماعی»

هلموت ریتمسی

از نویسنده گان روزنامه فولک شتیمه

اگرچه گفته ها و نوشته های وسایل ارتباط جمعی کشور ما باور کنیم ، در آن صورت چنین تصویری ایجاد میشود که تمام جهان واله و مفتون اتریش شده است و بر آن رشک میبرد . بر " صلح اجتماعی " که در آنجا حکم فرماست رشک میبرد . بر همکاری کارفرمایان و سندیکا ها رشک میبرد و بالاخره بر " مشارکت اجتماعی " حسد میورزد که گویا " پایان دادن به مبارزه طبقاتی " را امکان پذیر ساخته است . طی سالهای اخیر از اینگونه اظهارات و سخنانی نظیر آنها بمنظور شکل دادن به افکار عمومی در " جزیره رفاه و آسایش " ما ( سیاستمداران سوسیالیست مایلند که در سراسر جهان اتریش را چنین بنامند ) بمقیاس وسیعی استفاده شده است .

ولی بحران ، اگرچه اندکی دیرتر از سایر کشورهای سرمایه داری ، در کشور ما نیز آفا زگر دید . اهراج دسته جمعی کارگران از کار و محدود ساختن حقوق اجتماعی زحمتکشان در اتریش هم همانند سایر کشورهای دنیای سرمایه داری به پدیده ای عادی مبدل گردید . بحث و گفتگو در " جزیره رفاه آسایش " بسکوت مبدل شد .

ولی ، تمام اینها ، متاسفانه تصورات باطل مربوط به " صلح اجتماعی " را که گویا بطور استوار در اتریش ریشه دوانیده بر طرف نسیاخت . مدافعان " مشارکت اجتماعی " بطور مثال ، بانواع مختلف از این ناکت استفاده میکنند که در سال ۱۹۷۸ بهر کارگزار اتریشی فقط ۱۰۷ ثانیه اعتصاب میرومسد . در ضمن آنها این مسئله را از نظر دور میدارند که کشور ما بچه قیمتی در آمار بین المللی مربوط به جنبش اعتصابی در جای آخر قرار گرفت . در عوض دولت ، کارفرمایان و سردمداران سندیکا ها که در " مشارکت اجتماعی " متحد گردیده اند با اصرار و ابرام به کارگران و کارمندان این فکرا تحمیل میکنند که سه اعتدال در دستمزدها گویا اشتغال همگان را بیکار تا مین میکنند و اخراج بخشی از کارگران و زحمتکشان حفظ فرصت های کار باقی مانده را تضمین مینماید . بهار سال جاری ( ۱۹۷۹ ) در جریان مبارزات انتخاباتی نامزد های حزب سوسیالیست اتریش به اشکال مختلف یک مطلب را تکرار میکردند و آن اینکه : " از حق نباید گذشت ، ما باید اعتراف نمائیم که اکثریت ما امروز بهتر از دیروز زندگی میکند . "

ولی در اتریش امروزی تئوری و پراتیک " مشارکت اجتماعی " دیگر آنقدرها که در سالهای گذشته تصور میرفت ، خالی از بیب و نقص نیست . سیاستمداران وفادار به اندیشه " مشارکت " مدتی است که هر چه بیشتر روی جنبه های اقتصادی و نه اجتماعی آن تکیه میکنند در شرایطی که وضع اجتماعی زحمتکشان تحت فشار روز افزونی قرار گرفته ، " مشارکتی " را که این

فشار بنام آن و بخاطر آن تحقق مییابد ، مشارکتی اجتماعی جلوه دادن هر چه دشوارتر میگردد . لذا آنرا پدیده ای اقتصادی جلوه دادن بسیار ساده تر و آسان تر است : اقتصاد مفهومی بفرنج تشریح و پیچیدگی تراست و سرد آوردن از آن برای يك فرد کارگر خیلی دشوارتر مییابد .

لیدران حزب سوسیالیست اتریش در این شیوه عمل خود متکی به این اصل مشهورند که بازرگان هر چه ما هرا نه تر خریداران را به صداقت و شرافتمندی خود مطمئن سازد ، همانقدر هم با موفقیت بیشتری کالای خود را بآنها میفروشد . بهمین سبب ، هنگامیکه صدرسندیکاهای کارمندان موسسات خصوصی پائیز سال گذشته در کنگره سندیکای خود " اخبار میگرد " که " مشارکت اجتماعی " را نباید اکسیر و کیمیائی بشمار آورد و اعتراف کرد که مشکلات و دشواریهای وجود دارد که بکمک آن نمیتوان برطرف ساخت ، باید پی برد که در پس این ابراز " صداقت " مطلب دیگری نهفته است . این شخصیت مشهور سندیکائی ، مثل اینکه میخواست بگوید با تمامواقعی که " مشارکت اجتماعی " دارد ، گویا بمرتقدیر یکمکه آن بدست آوردن بعضی چیزها امکان پذیر است . در نتیجه چنین حیلای سخفرانی صدر اتحادیه سندیکاهای اتریش که طی آن از سیستم " مشارکت اجتماعی " تعریف و تحسین نمود نوی " مضمون واقعی " کسب کرد .

ولی ، این رانیز باید یادآور شویم که نیت و مقصود صدرسندیکای کارمندان موسسات خصوصی هر چه باشد اعترافات وی بطور عینی بسیار مفید بود . انتقاد از سیستم " مشارکت اجتماعی " از زبان او بسیار قانع کننده بنظر میرسد . زیرا ، فقط چند هفته پیش از تشکیل کنگره او به تجربه خود اطمینان حاصل کرد که امکانات برای موفقیت از کراتی که بر پایه اندیشه " مشارکت " انجام میگیرد تا چه اندازه محدود است . اوکه در عین حال صد ر کمسیون مالیاتی است که اتحادیه سندیکاهای اتریش تشکیل داده است موفق نشد توافق وزیر دارائی و کارفرمایان را برای انجام اصلاحات نیم بند مالیاتی هم جلب نماید ، و این در حالی است که ضرورت انجام این چنین اصلاحاتی ( بطوریکه از اظهارات خود وی طی سالهای اخیر برمیآید ) در نتیجه فشار مالیاتها که تحت تاثیر تورم بر شدت آن افزوده میگردد ، مدتهاست فرارسیده است .

صد هزار اضافی که در جریان يك اقدام مشترك حزب کمونیست اتریش و بلوک چپ سندیکاهای (۱) در اوایل سال ۱۹۷۹ گرد آمد ، با اثبات رساند که بخش بزرگی از کارگران و کارمندان با قاطعیت خواستار تغییر قوانین مالیاتی میباشند . نمایندگان دولت و سندیکاهای که پیشاپیش میدانستند نتیجه نامطلوب و نامساعد آشکارمذاکرات چند ماهه ای که عملاً بی ثمر بوده ، خشم و انزجار زحمتکشان را برخواهد انگیخت باز هم میکوشیدند همچو چیز بگردن " شرایط و اوضاع اقتصادی " مشارکت اجتماعی " متوسل شوند . آنها نیز به این دلیل و برهان پیش پا افتاده میبغین اندیشه " مشارکت اجتماعی " متوسل شوند . کارفرمایان و وکلای مدافع آنان یعنی گردانندگان حزب سوسیالیست اتریش با شکستن کاسه کوزه های سر " شرایط و اوضاع اقتصادی " در درجه اول از مسئله اشتغال که شدید تر از هر چیز دیگری با مضاعف کارگران و کارمندان برخورد میکند سوء استفاده میکنند . دعوت به گذشت و فدکاری در راه حفظ محل کار و فرصت کار حالا در اتریش زمانی بمان آورده میشود که بعلمت معینی لازم میآید این با آن خواست زحمتکشان را که هدف از آن بهبود وضع زندگی آنان است رد کنند . لیدران سندیکاهای تهدید و وسیله شلاق بیکاری میکوشند زحمتکشان را متقاعد سازند تا آنان قندی " مشارکت اجتماعی " را با تشکرو امتنان بپذیرند . با کمال تاسف باید اعتراف کرد که بخش بزرگی از آن شوهرهای تولیدی

۱ - در بلوک چپ سندیکائی ، کمونیست ها ، سوسیالیست های چپ و افراد غیر حزبی متحد شده اند . هیئت تحریریه

که اکثریت در آنها از آن کسانی است که وابسته بانضباط حزبی هستند ( یعنی سوسیالیست ها ) با چنین برخوردی بمسئله موافقت میکنند .

" وضع کارگرفقط وقتی میتواند خوب باشد که وضع کارفرما و سرمایه دار و بنا بر این وضع کارخانه و بنگاه خوب است " ، این است آن خرمادی که سالهای دراز است مبلغین " مشارکت اجتماعی " بر آن سوارند . ولی وقتی از نزدیک مشاهده میکنیم که این جریان بچه اشکالی عملاً انجام میگیرد ، بر ما معلوم میشود که خود سرمایه داران و کارفرمایان در عین فراخواندن زحمتکشان به " آشتی " طبقاتی و متقاعد ساختن آنها به اینکه بخاطر " مصالح مشترک " عمل کنند ، از هر امکاتی برای زیرپا نهادن حقوق " شرکای " خود استفاده میکنند .

یکی از نمونه های اینکه سوسیالیستهای که خود را بمنزله " نمایندگان منافع کارگران " معرفی میکنند ، حاضرند در تعبیر و تفسیر خود از " مشارکت " تا کجا پیش روند ، میتواند برخورد آنها به قرار رهبری کنسرن فولاد سازی ملی شده " فرای نیگتن ادل شتال ورکه " در باره اخراج دو در صد از کارگران و کارمندان در جریان تصمیم تکنیک مدرن باشد . دستگاه رهبری کنسرن که میخواست زحمتکشان را وادار به قورت دادن این کیسول تلخ نماید ، تلاش میکرد اخراج کارگران را با ضرورت " خلاص کردن خواا از دست تمام کارکنانی که هنوز تا به آخر به و خامت وجدی بودن اوضاع بی نبرد نبودند " توجیه کند .

نخستین صورت اسامی کسانی که مشمول اخراج شدن از کار میشدند در اواسط ژانویه سال ۱۹۳۹ در دستری عموم قرار داده شد . در کارخانههایی که بیش از دو سوم اعضای سازمان سندیکائی را اعضای حزب سوسیالیست اتریش تشکیل میدهند و بنوبه خود ترکیب شوراهای تولیدی را معین میکنند بخش اعظم صورت افرادی که باید اخراج شوند به تصویب رسید . طبق قوانین کار اتریش ، در این قبیل موارد ، کسانی که کار خود را از دست میدهند حق اعتراض نسبت به قرار اخراج خود به مقامات رسمی دادگستری ندارند . ( بجا است یادآور شویم که نظریه " مشارکت اجتماعی " در قوانین کار اتریش هم تاثیر خود را بخشیده است ؛ اشتراک کارگران در اداره امور موسسه در واقع امر در این خلاصه شده است که به کارگران فقط این حق داده اند که اخراج رفقای خود از کار را بتصویب رسانند ) .

ولی لیبران سندیکاهای کارخانههای " فرای نیگتن ادل شتال ورکه " پارا از این هم فراتر نهادند . آنها با توافق و تطابق کامل با دلائل مدیریت کنسرن ، اینطور توضیح دادند که تمام کسانی که از کار اخراج شده اند گویا تمارض میکنند . حقیقتاً هم منطبق شگرف و وحشت زائی است ! " نمایندگان " زحمتکشان لازم دانستند با اخراج کارگرانی موافقت نمایند که در نتیجه تشدید بیرحمانه استثمار طلیل و بیمار شده اند ورزش خود را برای موسسه از دست داده اند . باید دانست که همین موضوع هم هیچکس را ناراحت نمیکند که این قبیل کارگران با در دست داشتن معرفی نامه در وقت " تمارض کننده " در هیچ جای دیگری نمیتوانند کاری پیدا کنند . در واقع هم کدام کارفرما است که به شخصی که خود را به بیماری میزند کار بدهد ؟

البته ، این هم درست است که تجزیه و تحلیل اوضاع کارخانجات و موسسات کنسرن " فرای - نیگتن ادل شتال ورکه " بجا امکان میدهند نمونههای نوع دیگری را هم ذکر نمائیم . مواردی پیش آمده است که موضعگیری سازشکارانه گردانندگان سندیکاهان فقط از طرف اعضای ساده حزب سوسیالیست لیست ، بلکه حتی از طرف چنان شوراهای تولیدی که تحت کنترل حزب سوسیالیست اتریش هستند نیز مورد انتقاد قرار گیرد . در کارخانه دیگری که فراکسیون حزب سوسیالیست اتریش فاقد اکثریت در سوم آراء لازم در شورای تولیدی برای بتصویب رساندن قرار بود ، بلوک چپ نماینده فراکسیون

مسیحی بدان پیوست موفق شد اصولاً پیشنهاد کمسرن درباره اخراج کارگران را رد کند . از اینها گذشته سوسیالیست ها هم کفایت و توقع واقعا زهیت مدیره کمسرن یشتیبانی میکردند ، ناچار شدند به اکثریت بپیوندند .

در این اواخر آن نوع اشکال تعمیم تکنیک مدرن را که موجب میشود زحمتکشان را از دست آورد های اجتماعی و اقتصادیشان محروم سازند ، اغلب با اینکه بحران وجود دارد ، توجیه میکنند . از جمله در سال گذشته رهبری کمسرن و کمیته اجرائیه شوراهای تولیدی مرکزی که ارگان محدودی است که فقط نمایندگان حزب سوسیالیست اتریش در آن عضویت دارند ، " برنامه تدابیر ویژه " را با روحیه همکاری محبت آمیز مورد بحث و مذاکره قرار دادند . ولی در واقع صحبت بر سر تدابیری بمنظور " صرفه جویی " بود که بدون آنها هم اکنون بطور جدی در روضه زندگی زحمتکشان اثرات نامطلوبی داشته اند .

بی معنی ترین ماده این سندی که آثار " مشارکت اجتماعی " از سروروی آن میبارد ، پیشنهاد مربوط به برگزاری روزهای باصلاح تدابیر ویژه است . طبق این ماده هر کارگری حق دارد در هر ماه یک روز مرخصی اضافی بگیرد . این جریان در بسیاری از موسسات منجر بدین میگردد که کارگرانی که روز جمعه چنین مرخصی اضافی بنامشان اصابت کرده ، ناچارند روزهای شنبه و یکشنبه اضافه بروقت معین هفتگی کار کنند ، یعنی مجبورند همان کاری را انجام دهند که " تدابیر ویژه " گذاشتن گویا علیه آن اتخاذ شده است . بهمین سبب کاملاً طبیعی است که شوراهای تولیدی که بلوک چپ در آنها اکثریت دارند ، قرار کمیته اجرائیه را رد کردند . ولی شوراهائی که تحت کنترل سوسیالیست ها هستند ( و اکثریت هم با آنها است ) آن قرار تصویب کردند .

ولی در ضمن این سؤال پیش میآید که بچه سبب زحمتکشان به " نمایندگان خود " اجازه میدهند ، چنین سیاستی را دنبال کنند ؟ زیرا ، بهر حال آنها نمیتوانند این را نپذیرند که این سیاست چه تاثیر سوئی در سطح زندگی آنها میبخشد و بهمین جهت این سخنان که طبق آن " کدش ها " و فداکاریهای کارگران فقط بسود خود آنها تمام میشود " تا چه اندازه پوچ و بی معنی است .

برای پی بردن به آنکه این مطلب و درک این اوضاع ، مقدم بر هر چیزی باید این را در نظر داشت که همانطور که در بالا تذکره کردیم ، در اکثر موسسات شوراهای تولیدی تحت کنترل سوسیالیست ها قرار دارند ( هرگاه این را در نظر بگیریم که با توجه به درصد افراد - اعضای حزب نسبت به تعداد جمعیت ، حزب سوسیالیست اتریش نیرومندترین حزب سوسیال - دموکرات در جهان است ، این جریان به هیچوجه شگفت آور نیست ) . هنگام بروز هر گونه برخورد اعتراض آمیز و مشاجره ای رهبران شوراهای تولیدی میگویند کارگران باید از " نمایندگان خود " یشتیبانی کنند ، زیرا گویا این تنها رهبران شوراهای هستند که میتوانند به کارگران کمک کنند . اکثریت زحمتکشان که با این قبیل حرفها خود را متقاعد میکنند ، با هر آنچه که پراتیک " مشارکت اجتماعی " برای آنها در بردارد ، نیز بی چون و چرا ، میسازند .

متأسفانه ، تصور نمیرود که هنوز بتوان از آغاز شدن پروسه اندیشه و تاملی درباره این مسائل سخن گفت . نمونه هایی که در فوق بدانها اشاره کردیم ، در واقع بعکس این گواهی میدهند . علاوه بر این در موسساتی که در آنها فراکسیون سوسیالیست ها در شورای تولیدی اکثریت دارند ، بسیاری از سوسیالیست هایی که قصد را میروند از هیچ چیزی برای ترساندن کسانی که با موضعگیری آنها موافق نیستند در رنج میورزند . حتی کارگرانی هم که بدانها ظنن میشوند که هدفشان رد کردن راه " مشارکت اجتماعی " است که حزب سوسیالیست اتریش پیشنهاد میکند ، قربانی این قبیل اقدامات نمیکردند .

ترواخلاقی و معنوی در موسسات که هر ما خود به نوعی سنت مبدل شده است . این جریان از همان نخستین سالهای جمهوری اول پایه گذاری شد . در سالهای ۱۹۴۶-۱۹۵۰ ( برای آنکه به موج اعتصابات علیه قرارداد مربوط به دستمزد ها و قیمت های که با توجه به اصل " مشارکت اجتماعی " صورت میگرفت پایان بد همد ، صد ها " عنصر مشکوک " را از کارخانه ها و ادارات بیرون کردند . این فشار و تصمیمات در درجه اول شامل حال کمونیستهای گردید که عضو شو را های تولیدی یا از مسئولین اتحادیه ها و کارگزاران بوده اند . از این قبیل شیوه های ضد دموکراتیک تا امروز هم آشکارا در یک سلسله از موسسات بسیار مهم استفاده میشود .

اخراج مسئولین امور اتحادیه های که عضو حزب کمونیست میباشند پدیده ایست که هر روز میتواند اتفاق بیفتد . بطور مثال ، هنگام سر رسیدن موج نوبتی تقلیل کارگران و کارمندان در کارخانه های " شتایر ورک " که تحت کنترل سوسیالیست ها است ، شورای تولیدی حتی کوششی برای مخفی سازی نگه داشتن این موضوع بعمل نیامد که بجه علت صورت اساسی افرادی را که باید اخراج کنند تصویب کرده است . برای توجیه این تصمیم فقط یک دلیل ارائه شد : این اشخاص با فراقسیون سند یکای بلوک چپ " در تماس هستند " . . .

این روزها در اتریش در سنگربارزه طبقاتی قرار گرفتن ، واقعا هم کار بسیار خطرناکی است که ممکن است به بهای از دست دادن کاروبیکاری تمام شود . ولی در عین حال نمیتوان متوجه این نکته نبود که درباره تاثیر چنین بیم و هراسی هم اغلب مبالغه میکنند . با این قبیل چیزها اغلب میخواهند موضعگیری بسیاری از زحمتکشان اتریش را تبرئه کنند که با وجود تمام تجاربی که اندوخته اند ، با سازشکاری که زیر نقاب " مشارکت اجتماعی " استتار شده و اینقدر ربا نه از این میسراند ، میسازند .

مدافعان " مشارکت اجتماعی " ما بلند یاد آور شوند که پس از سال ۱۹۴۵ یعنی در نخستین مرحله تحقق چنین سیاستی ، زحمتکشان کشور ما به یک سلسله گذشت های مهم از طرف سرمایه داران دست یافتند . در عین حال این رانیز تاکید میکنند که سرمایه داران تحت فشار مبارزه طبقاتی نبود که به این گذشتها تن در دادند . ولی در ضمن همواره یک واقعیت تعیین کننده را نادیده میگیرند و آن همسایگی بلا واسطه اتریش با کشورهای است که راه رشد و پیشرفت سوسیالیستی را بر گزیده اند ، و این همسایگی است که نمیتوانست راه و روش بورژوازی اتریش را " بلا پتر " نکند . اما آیا میتوان فراموش کرد که با وجود تمام " موفقیت های " اولیه ، وضع اجتماعی - اقتصادی زحمتکشان در مقایسه با استانداردهای اروپای غربی بهمان وضع بسیار نازل گذشته باقی مانده است ؟

گاهی ، هنگام صحبت از نتایج مثبت سیاست " مشارکت اجتماعی " بعنوان مثال این یا آن کنسرن ملی شده را نام میبرند . ولی با زهم " فراموش میکنند " که طی مدت معینی حقوق اجتماعی کارگران در صنایع ملی شده بهتر از بخش خصوصی تا مینمیشد ، ولی حالا در رشته های ملی شده کارگران تحت چنان فشاری قرار دارند که اگر بخواهیم حقیقت را در نظر بگیریم ، در صنایع خصوصی اصولا نظیر آن دیده نمیشود .

بدون اینکه از این واقعیتا نتیجه گیریهای دیگری درباره وضع اجتماعی در بخش ملی شده اقتصاد اتریش بطور کلی بنماییم ، بهر حال باید بطور قاطع این را دریافت که زیر پوشش لفاظی و جمله پردازی درباره " مؤسسه مشترک ما " در آنجا کارهایی انجام میدهند که کاملا با ادعایات و موازین اقتصاد سرمایه داری خصوصی مطابقت میکند . درک این نکته دشوار نیست که زحمتکشان ، در نتیجه این ، در مناسباتشان نه فقط با کارفرمایان اتریشی ، بلکه با سرمایه خارجی هم که در اقتصاد کشور ما ریشه میدواند ، بجه وضع نامساعد و زیان بخشی دچار شده اند .

همین حالا همستوان پیش بینی کرده که سیاست " مشارکت اجتماعی " در آینده چه اشکال عملی بخود خواهد گرفت . بطورمثال ، بهنگام بحث ومداکره درباره دستمزدها وقراردادهای ویژه آن ، که درشرایط تورم روزافزون دینگرفادریه حفظ سطح زندگی سابق نیستند ، به کارگران خواهند گفت : " درشرایط کنونی بیش ازاین نمیتوان گرفت " . ازبازاره طبقاتی درآینده نیزسز همانند " پدیده ای تاریخی " سخن خواهند گفت ، اعتصابات رامحکوم خواهند کرد وکلمه " همبستگی " مانند گذشته همان نام مجله مصورسند یگانی که باتیراژمیلیونی انتشار می یابد ، باقی خواهد ماند .

مسئولان سند یگانی سوسیالیست حق خواهند داشت هرقد که دلشان میخواهد ازهمبستگی صحبت کنند ، ولی ، البته فقط به مفهومی که برای سرمایه داران سودمند باشد . اما سرمایه داران وکارفرمایان ، با استفاده ازبحران بعنوان يك بهانه ، باشند و دامنه هرچه گسترده تری به پروسه تعمیم تکنیک مدرن که درجریان آن بخشی ازحمتکشان باید راهی بورس کارشوند ، ادامه خواهند داد . سوسیالیست هاوشوراهای تولیدی برای تسکین دادن شوروهیجان کارگران ، آندسته ازحمتکشان را که هنوزکارخود را از دست داده اند ، متقاعد خواهند ساخت که باید با کسانی که پشت درکارخانه ها مانده اند " اظهارهمدردی وهمبستگی نمایند " . حصول توفیق دراین عوامفریبی به سرمایه داران امکان خواهد داد ، همان کالا و فرآورده های صنعتی را با کاهش هزینه دستمزدها به میزان يك سوم تولید کرده و بفروش رسانند و درضمن " صلح اجتماعی " را هم حفظ کنند . چنانکه بررسی ویژه های یکی از دانشکده های علمی نشان میدهد ، میزان ومقدار حقوق ها و دستمزدها در زمینه درآمد ملی اتریش در حال حاضر از ۲۰ سال پیش ازاین بیشتر نیست ، اگرچه تعداد افرادی که بکارمزدی اشتغال دارند افزایش یافته است . درضمن حتی کسانی هم که دارای مشاغل سرپرستی ومدیریت در صنایع اند و درآمدشان ۱۲-۱۰ بار بیش از درآمد کارگران ماهر ومتخصص فنی است به جرگه گروه افراد مزد بگیر پیوسته اند . یکی از نتایج " مشارکت اجتماعی " در واقع امر نیز همین است که طی يك دوران ۲۰ ساله لیه های " قیچی " کاهش درآمدها ، برای افرادی هم که بکارمزدی اشتغال دارند ، مرتبا بازشده است .

جملات و عبارات یکسانی که لاهام دهندگان سیاست " مشارکت اجتماعی " مرتبا تکرار میکنند تقریبا ازاین قبیل است : " همه ما روی يك شاخه نشسته ایم " ویا " همه ما در يك کشتی سواریم " . ولی درحقیقت ، بانادکی توجه معلوم میشود که اگر کمپانی های ترانس ناسیونال " مافوق چهارچوب ملی " را در نظر بگیریم ، این جملات و عبارات ، برای آنها ، الفاظ و کلمات پوچی بیش نیست . از دیدگاه آنان ، شاخه ، فقط يك شاخه نازک است و کشتی ، بارسنگین اضافی درنا و فرماندهی .

برای پی بردن باینکه این جریان عملا بچه صورتی درمی آید ، میتوان از روی اقدامات کنسرن " انکا " ای آلمان غربی وهلند قضاوت کرد که فقط بمنظور افزایش سود و درآمد خود تصمیم گرفت کارخانه تولید ابریشم مصنوعی خود در اتریش را ببندد و تولید ابریشم را به تایلند منتقل کند ، زیرا در آنجا میتوان ارزش واقعی ( قیمت راس المال ) محصول را کاهش داد . هنگامیکه این تصمیم اتخاذ گردید در شورای تولیدی فراکسیون که با حزب کمونیست همگام بود وجهه زیادی داشت ، از نفوذ بسیاری برخوردار بود . این فراکسیون " راه پیمائی بسوی وین " را سازمان داد و این اقدام هم کارخانه را وهم محل کار برای هزاران کارگر را حفظ کرد .

ولی در حال حاضر ، شورای تولیدی که تحت کنترل حزب سوسیالیست اتریش است ، فقط بمداکراتی که میان صدراعظم جمهوری فدرال ورهبری کمپانی درجریان است قناعت میکند . اما روابط دولت با کمپانی های ترانس ناسیونال مانع انجام اقداماتی است که مدافع منافع حمتکشان باشد و

که بطور مثال میتوان یک نمونه را یاد آورد و آن اینکه همانطور که کارگران میخواهند، کنترل موسسه به دولت واگذار گردد. ولی در واقع، دولت چگونه میتواند به چنین چیزی تن در دهد در حالیکه ریاست دولت یک وقت از مقام ووجه خود بدین منظور استفاده کرده، موسسه ای که درگذشته به آلمان ها تعلق داشت، پس از امضای موافقت نامه دولت نه فقط ملی نشد، بلکه به کنسرن "انکا" فروخته شد؟

تجزیه و تحلیل عینی اوضاع جنبش کارگری اتریش ما را به این نتیجه میرساند: سیاست "مشارکت اجتماعی" مدل اتریش، که تمام دستگاه حزب سوسیالیست اتریش مشغول تعمیم آن در اندامان طبقه کارگر و ربراتیک مناسبات اجتماعی است، مانع مبارزات زحمتکشان کشور ما در راه منافع خویش است. در قطعنامه سیزدهمین کنگره کمونیست های اتریش گفته شده است: "سیاست "مشارکت اجتماعی" به شکل ویژه سلطه سرمایه در اتریش میل شده است... مادر هر قدم یا بی آمد های "مشارکت اجتماعی" بر خورد میکنیم که عبارتند از: ترساندن کارگران، تهدید بیه از دست دادن کار، اشکال بسیار متنوع تبعیض سیاسی در محل کار، گرایش به کاستن از حقوق و مسئولیت های شورا های تولیدی... تجربه تا بیاید میکند که همپای مشارکت با سرمایه هیچ وقت با همبستگی زحمتکشان سازگار نبوده و نخواهد بود. بهمین سبب مبارزه در راه دموکراسی و همبستگی کارگران، الفای "مشارکت اجتماعی" را ایجاب میکند".

اعتقاد و اعتقاد به "کسانی که در بالا نشسته اند"، فقط با گذشت زمان میتواند صحت و متزلزل گردد. ولی افزایش وجهه و اعتبار کمونیست ها میان توده ها و رشد خود آگاهی طبقاتی زحمتکشان اتریش، این را تضمین میکند که آن زمان زیاد دور نیست.

### بقیه از صفحه ۶۳

سخن در واقع امر بر سر فرا گرفتن و نه فقط فعالیت سیاسی روشنگرانه است. این بدان معنی است که در جریان بحث و مذاکره جمعی این یا آن مقاله ما میکوشیم نه فقط با مسائلی که در آن مطرح شده آشنا شویم، بلکه درباره ریشه های اجتماعی و مقام و نقش این مسائل در مبارزه انقلابی هم تامل کنیم و برخورد متداول و لویزیکی بدان را نیز درک کنیم و نظایر اینها. در ضمن ما معتقدیم که جرّوبحث و تبادل نظر با آر و برترین شکل کار ما است. ما برای این مسئله که فرا گرفتن هر یک از مطالب مجله با اوقعیات کشور مرتبط بوده و به درک عمیقتر مسائلی که کمونیست های ونزوئلا در راه حل و فصل آنها مبارزه میکنند کمک رسانند نیز اهمیت ویژه ای قائلیم. ما به موازات کار تئوریک به اخبار و اطلاعات وسیعی که از تجارب احزاب برادر در هر یک از شماره های مجله به چاپ میرسد و حاوی فاکت های ارزنده فراوان برای تربیت انترناسیونالیستی کمونیست ها است نیز توجه زیادی میداریم. امید داریم کار نخستین انجمن با موفقیت قرین باشد و به پیدایش و تشکیل انجمن های دیگر در استان مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" در سایر شهرهای کشور یاری رساند.

# سایهٔ یکن بر فراز آسیا و جهان

توهیو او

عضو مشاور و نیروی سیاسی و  
دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست  
ویتنام

آنان کمیستند ؟

در جهانی که دستخوش دگرگونی های انقلابی است ، آنها را زخمی مانند خود را انقلابی جلوه دهند . آنها خود را زیر پرچم سوسیالیسم و مارکسیسم - لنینیسم مخفی میکنند . ولی ، آنها در واقع وعلا به این پرچم و به امر انقلابی خلق خود مدتهاست خیانت کرده اند . تاریخ جنبش انقلابی جهانی مرتد های بسیاری بخود دیده است . ولی نمیتوان باسانی پذیرفت که حتی یکی از آنان باندازه جنایاتی که دارود ستم مرتجع محافظ یکن مرتکب شده اند خیانت کرده باشد .

این دارود ستم ، حزب کمونیست چین را که زمانی پیشاهنگ طبقه کارگران کشور بود به انحطاط و پستی سوق داد . دیکتاتوری پرولتاریا را به دیکتاتوری بوروکراتها و ملیتاریست ها مبدل کرد . ارتش توده ای چین که در گذشته ارتشی انقلابی بود در دست این هیئت حاکمه آلتوا بر ارتجاء و مبارزه در راه قدرت طلبی و حاکمیت گردید . این دارود ستم ، دست آورد های سوسیالیستی را که در سالهای پنجاه ( میلادی ) در تاریخ چین به ثبوت رسیده از بین برد و مردم چین را از راه رشد و تکامل سوسیالیستی منحرف گردانید .

بگذر از سائیکه هنوز در ماهیت تحولاتی که هم اکنون در چین جریان دارد شك و تردید یسدی دارند نه به آنچه مترجمین چین میگویند ، بلکه به آنچه در کشور خود و در سایر کشورها انجام میدهند توجه کنند . بطور مثال ، " انقلاب کبیر فرهنگی پرولتری " که آنها در باره آن سروصد و تبلیغات فراوان برآه انداختند و از آن بمنزله " عظیمترین پدیده در تاریخ انقلاب " یاد کردند عملاً چه بود ؟ این رویداد در حقیقت کودتائی ( تحولی ) ضد انقلابی و مبارزهٔ بیرحمانه ای بر سر حاکمیت در محافل حاکمه یکن بود . این " انقلاب " سرپای ساختار سیاسی جامعه سوسیالیستی چین را متزلزل و دگرگون ساخت و اقتصاد کشور را بمراسیم سقوط و فاجعه کشاند و بسیاری از آثار و ارزش فرهنگی را نابود ساخت . این رویداد ، مردم چین را در شرایط بیرحمانه ترین و خشونت آمیزترین ترورها و تضییق و فشا و تعقیب ، به رنج و عذاب و محرومیتی بیسابقه دچار کرد که طی فقط چند سال به هلاکت و نابودی میلیونها انسان انجامید . " جامعه سوسیالیستی : که پل پت - ینگ ساری در کامپوچی ایجاد کرده بود ، چیسر دیگری غیر از الگویی که در یکن بشکل " کالای صادراتی " انقلاب فرهنگی تهیه دیده بود ندید . در این کشور سه میلیون نفر قتل رسیدند و هر آنچه کوچکترین ارتباطی با تمدن و فرهنگ داشت و شمره



زندگی انسانها بود از بیخ و بن نابود گردید .

مرجعین یکن که اندیشه توسعه طلبی در سر می پروراندند جنگ تجاوزکارانه ای را علیه ویتنام آغاز کردند . آنها با توسل به بیرحمانه ترین و وحشیانه ترین وسایل مردم را با داس مرگ در رویه کردند و سر راه خود همه چیز را خراب کرده و میسوزاندند .

حالا چنین سئوالی مطرح میشود : اینان کیستند ؟ انقلابیها ضد انقلابی ؟

کافی است توجه کنید و ببینید با چه کسانی متحد شده اند و با کی مبارزه میکنند . آنها دست

اتحاد بوسی امپریالیسم و در درجه اول بوسی امپریالیسم امریکا دراز کردند و با تمام نیروهای ارتجاعی و تجاوزکار بمنظور پیکار علیه اتحاد شوروی ، سیستم سوسیالیستی و تمام جنبش های انقلابی متحد شدند . آنها بدین افتخار میکنند که چین " ناتوی شرق " است و اظهار علاقه میکنند که آشکارا به پیمان آتلانتیک شمالی بپیوندند .

تمام اقدامات تجاوزجویانه آنها ، از " جهش بزرگ " و " انقلاب فرهنگی " گرفته تا برنانه " مدرنیزاسیون " یک خط مشی و یک هدف را تعقیب میکند . ملتگرایی ارتجاعی و شوینیسم عظمت طلبانه پایه و اساس ایدئولوژیک سیاستگردانندگان یکن را تشکیل میدهد : هدف درواین افراد هم عبارت از این است که حاکم و فرمانروای جهان گردند . زیرنا و پایه استراتژی آنها که باید بدانان درس میدن به این هدف ایلهانه کمک کند در چهار نکته زیر خلاصه میشود :

— پایه و اساس مادی عبارتست از یک میلیارده جمعیت با ضافه برنانه " چهارمدرنیزاسیون " ؛

— مشی سیاست خارجی عبارتست از اتحاد با امپریالیسم و تمام نیروهای ارتجاعی ؛

— شیوه های کار ، ایجاد " هرچو مرج شدید و پیردانه " تا شاید موفق شوند " از آب گل آلود

ماهی بگیرند " ، برانگیختن جنگ و درگیری میان اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده

امریکا . در این موضوع آنها از تاکتیک سنتی فتودالهای چین پیروی میکنند که چنین شهرت

یافته : " بر سر کوهی بلند نشستن و جنگ و ویلنگ را نظاره کردن " .

نخستین آماج توسعه طلبی

محافل حاکمه مرتجع یکن بمنظور تحقق نیا تحتکیرانه خود یعنی فرمانروایی بر جهان آسیای

جنوب شرقی را نخستین هدف خود قرار دادند . در این جریان آنها بعوامل زیرمتکی هستند :

— آسیای جنوب شرقی منطقه استراتژیک بسیار مهمی است که در سر راه تقاطع راههای

ارتباط بین القطبی قرار دارد : از جمله راه دریائی که با ختروخا و ورا بهم می پیوندند نیز

از اینجامیگذرد ؛

— آسیای جنوب شرقی ، منطقه ایست که از لحاظ منابع طبیعی بسیار ، مواد خام گرانبها

وزمین های حاصلخیز بسیار غنی است ؛

— آسیای جنوب شرقی و ویژه هندوچین ، منطقه ایست که توسعه طلبان چین با اشغال

آن میتوانند آرزوی دیرینه فتودالهای قدیم چین درباره لشکرکشی به جنوب را تحقق

بخشند . شکست امپریالیست ها در این منطقه ، بحساب گردانندگان یکن تحقق این

نقشه ها را برای آنها تسهیل میکند .

این منطقه از لحاظ دیگری هم بمنزله آماج بلا واسطه تجاوز و توسعه طلبی در نظر گرفته شده ،

زیرا گردانندگان یکن از آنجا ، چنین کاری در مناطق نزدیک دیگر عاجزند . در شمال آنها ناگزیر

سرورشان با اتحاد شوروی است ، از ربا بازا این درگیر خواهند شد و در جنوب فریب هم هندوستان

بسرراه است .

ولی در نقشه‌های د راز مدت یکن این برنامه و هدف وجود دارد که پس از برقراری حاکمیت خود بر آسیای جنوب شرقی با جمعیت سیصد میلیونی آن و با اتکا به یک میلیار د جمعیت چین ، آنها موفق خواهند شد آسیای جنوبی را تحت کنترل خود در آورند ( جمعیت این بخش از جهان هم رویه‌رفته به یک میلیار د نفر میرسد ) و پس از آن در راه غلبه بر صراسر جهان میتوانند به پیشروی خود ادامه دهند .

مرتجمین یکن بمنظور تحقق این نیا ت خود به روش های خشونت آمیز و مکر و فریب و از جمله به روش های که بموقع خود امرپالیست ها مورد استفاده قرار میدادند نیز متوسل میگرددند . مابعضوان مثال فقط بذکر چند نمونه و روش توسعه طلبان یکن اکتفا میکنیم .  
اولا ، آنها از ۲۰ میلیون چینی هایی که به خوا ( ۱ ) مشهورند و در آسیای جنوب شرقی زندگی میکنند برای انجام مقاصد خویش استفاده همینانند . آنها بویژه به سرمایه داران کمیرادور و همچنین سازمانهایی که تحت کنترل آنها قرار دارند و وسیله ای برای پیشبرد سیاست چین میباشد ، توجه فراوانی مبذول میدارند . این نیروها در حقیقت نقشه ستون پنجم را ایفا میکنند . آنها بسته به این یا آن خواست و بدستور یکن عمل میکنند ؛ گاهی به مبارزه مسلحانه علیه دولت کشوری که در آن زندگی میکنند می پردازند و زمانی با هیت حاکمه این کشورها وارد مذاکره شده و قرار مدار می بندند . گاهی هم یکن از این عناصر برای سوداگری و معامله با امریکائی ها و برای تحت فشار قرار دادن کشور های مختلف در صورت امکان برای سرنگون ساختن دولتها هم استفاده میکنند .

ثانیا ، مرتجمین چین از سیاست سنتی تطمیع و در عین حال ضربه زدن هم بهره برداری مینمایند . آنها از کمک های اقتصادی ، مالی و نظامی بمنظور کشاندن کشورهای آسیای جنوب شرقی بجزر که خود استفاده میکنند و هنگامیکه در این کار بامد موفقیت رو بر میوشوند به تهدید و زور و فشار متوسل میشوند ؛ گاهی کمک های خود را قطع میکنند و زمانی هم به اشنال مناطق مرزی دست میزنند . آنها از اقدامات تخریبی یککمک سازمانهایی که در اختیار دارند نیز دروغ ندارند و اگر تمام این کارها مقصد و مطلوب آنها را بر آورد نماند به تجاوز و مسلحانه می پردازند . باید نوع دیگری از فعالیت آنها را نیز یاد آور شویم و آن " کمک " در ساختن راهبهای استکه در حقیقت بمنظور عملیات تجاوز کارانه علیه همان کسانی است که بدانها " کمک میکنند " . از چنین " کمکی " ویتنام و لاوس در دستخ و غم انگیزی گرفتند .

ثالثا ، رهبران یکن برای منحرف ساختن افکار مردم از ثبات و مقاصد توسعه طلبانه خویش به تبلیغات گسترده ای علیه سیاست دوستی ، صلح و همکاری اتحاد شوروی و ویتنام می پردازند و دروغ و جعلیاتی در باره " سیطره جویان بزرگ " ( ۲ ) و " سیطره جویان کوچک " انتشار میدهند ، بدین امید که در کشورهای آسیای جنوب شرقی عدم اعتماد و بدگمانی نسبت به اتحاد شوروی و ویتنام ایجاد کنند . از طرف دیگر آنها تلاش میکنند به ترتیبی شده کشورهای ( ASEAN ) ( ۳ ) را بمسوی خود جلب کنند تا در نتیجه ویتنام را منفر د و تضعیف کنند و سپس هم ویتنام و هم لاوس و کامبوجی

۱ - خوا ، چینی هایی را میگویند که در کشورهای دیگر ، بطور عمد د در کشورهای آسیای جنوب شرقی زندگی میکنند . طبق آمار و ارقام سال ۱۹۶۶ تعداد آنها بدینقرار است : در برمه ۴۰۰ هزار نفر ، در اندونزی ۲۷۵۰۰۰ نفر ، در کامبوج ۴۳۵ هزار نفر ، در مالزی ۳۱۵۰۰۰ نفر ، در سنگاپور ۴۰۰۰۰ نفر و در تایلند ۲۶۰۰۰۰ نفر ، در فیلیپین ۴۵۰ هزار نفر ، در ویتنام جنوبی ۱۶۰ هزار نفر و ای آخره . از آنزمان تا کنون در نتیجه یک سیطره طبیعی نفوس و مهاجرت مد اوم چینی ها جمع کل خوا از ۱۲ میلیون نفر به ۲۰ میلیون نفر بالغ گردیده است . همیشه تحریریه  
۲ - سیطره جویان : همزمنیست ها .  
۳ - ASEAN - جامعه ملل آسیای جنوب شرقی .

راه‌چین ملحق سازند .

رابعا ، رهبران پکن که سابق‌بلند تراز همه فریاد مبارزه با امپریالیسم را سرداده بودند و بدینوسیله سیاست سازشکاری و هم‌پیمانی خود با امپریالیست‌های ایالات متحده امریکارااستقرار میکردند ، حالا آشکارا با آنها متحد گردیدند . آنها از هیئت حاکمه امریکامیخواهند که نیروهای مسلح خود را از آسیای جنوب شرقی خارج سازند و این را نیز بهیچوجه پنهان نمیکند که آن نیروها در این منطقه برای مبارزه با انقلاب ، مبارزه علیه ویتنام و اتحاد شوروی باید باقی بمانند و آنها از امپریالیست‌ها میخواهند با تقسیم این منطقه به مناطق نفوذ موافقت کنند و با تلاش فراوان بکار میبرند در نقاطی که امریکائی‌ها اجبارا تخلیه میکنند خود " مستقر شوند " .

رهبران مرتجع پکن لبه‌تیزا ستراتژی توسعه طلبانه خود در آسیای جنوب شرقی را متوجه ویتنام کرده اند . آنها دارند پشه تصرف ویتنام اند تا بدینوسیله تمام شیم‌جزیره هند و چین را به اشغال خود درآورده و آنرا به پایگاهی برای گسترش دامنه توسعه طلبی خود در آسیای جنوب شرقی مبدل سازند . طی سی سال اخیر از سیاست خود نصیبت به ویتنام این هدف را دنبال میکردند که از آن برای درهم شکستن محاصره امریکائیها استفاده کنند و در ضمن از بی‌بازی گرفتن ورق ویتنام در معامله با امریکائی‌ها بهره برداری نمایند . در عین حال آنها میکوشیدند ویتنام را بدایره نفوذ سیاست‌خود علیه اتحاد شوروی و تمام سیستم سوسیالیستی جلب کنند .

حالا آنها سعی میکنند این رانگ‌زیب نمایند . برای این کار به وسائل گوناگون متوسل گردیدند و از جمله اینطور شایع کردند که گویا چین به ویتنام کمک میکند و " بدون هیچ چشم‌داشتی یاری میرساند " ، ولی گویا ویتنام " ناسپاس و ننگ نشناس است و کمک‌های دیگران را فراموش میکند " . آنها برغم آنچه بر همگان عیان است سالوسانه دعوی میکنند که " گویا چین یک‌وجوب از خاک ویتنام را هم لازم ندارد " . ولی در یکن نمیتوانند به صد هاسئوالی که طبعاً بسبب وجود یک سلسله فاکت‌های تاریخی غیرقابل انکار ، برای مردم ویتنام و سایر خلق‌ها مطرح میشود پاسخ دهند .

بظور مثال باید پرسید ، به‌جمله رهبران چین پس از امضای موافقت‌نامه‌های ژنود رسال ۱۹۵۴ مردم ویتنام جنوبی را به پرهیز از مبارزه در راه آزادی فرامیخوانند و با اصرار و ابرام از آنها میخواستند " مدت طولانی افکار خود را پنهان دارند و با انتظار فرصت بنشینند ؟ " بچه علت آنها علیه عصیان مردم ویتنام جنوبی در سالهای ۱۹۵۹-۱۹۶۰ اعتراض کردند ؟

یا از اینکه به حزب زحمتکشان ویتنام پیشنهاد کردند که کنفرانس یازده حزب را فراخوانند ، هدفشان چه بود ؟ آیا بدین منظور نبود که " کمینترن تازه ای " بمسرپرستی حزب کمونیست چین بوجود آورند که با اتحاد شوروی و جنبش بین‌المللی کمونیستی بمقابله برخیزد ؟ انگیزه آنها از اینکه ویتنام را وادار کنند از کمک‌های اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی امتناع نماید چه میتوانست باشد ؟

هنگامیکه امریکائی‌ها شروع بمباران ویتنام شمالی کردند ، رهبران چین چه در نظر داشتند که اعلام کردند ؛ " اگر توکاری بمن نداشته باشی ، منم بتو کاری نخواهم داشت ؟ " بچه علت رهبران چین با پیشنهاد ویتنام در باره ایجاد جبهه خلق‌های جهان بمنظور پشتیبانی از ویتنام در مبارزه اش با تجاوز امریکامخالفت میکردند ، آنها مخالفت با جبهه ای که در آن از جمله اتحاد شوروی و چین هم شرکت می‌جستند ؟

بچه سبب آنها با فاصله ازسیانوک ، که لون نول وی را برکنار کرد ، پشتیبانی نکردند ؟ بچه منظوری آنها اندیشه تشکیل کنفرانس پنج دولت و شش طرف مذاکره را برای " مبارزه

علیه ژاپن " انشمار میدارند و آنها هم هنگامی که خلقهای ویتنام ، لاوس و کامپوچی میبایست تمام نیروی خود را برای مبارزه علیه دشمن بلاواسطه غدار ، یعنی امپریالیسم امریکا متمرکز میساختند ؟ این واقعیت را چگونه میتوان توضیح داد و تشریح کرد که پس از اضمای اعلامیه شانگهای ( ۱ ) آنها کوشیدند رژیم پنگوئن و آن تیورا در ویتنام جنوبی حفظ کنند ؟ چه چیزی موجب تاراجی آنها را از آزادی ویتنام جنوبی فراهم کرد و آنها را در حالیکه سراسر جهان این رویداد را استقبال کرد و تهنیت گفت ؟

### پنج درس

گردانندگان یکن ، پس از آنکه به عیب بودن مساعی خویش برای افکندن ویتنام براه ضد انقلاب یقین حاصل کردند به يك سلسله اقدامات خصمانه علیه ویتنام دست زدند . این قبیل اقدامات بویژه از روز آزادی ویتنام جنوبی آشکار گردید . سیطره جویان یکن ، درست در همین ایام بصیارد شوا برای ویتنام ، و بغالیت گسترده ای برای ملحق ساختن آن به چین شروع کردند . این رانیز باید یاد آور شویم که اقدامات آنها بهمین اندازه که خشونت آمیز و بیرحمانه بود با خدعه و نیرنگ صورت می گرفت . آنها دارو دسته پل پت - ینگ ساری را بمنظور ادامه جنگ در مرزهای جنوب غربی ویتنام مورد استفاده قرار دادند . در عین حال یکن بمقتضای اقدامات تخریبی عمال خود که از خواجاسوسان امپریالیست ها که در ویتنام باقی مانده بودند تشکیل میشد پرداخت و به آنها دستورات شورش و طغیان راه بپندازند . در همین موقع هم آنها برای ایجاد عدم ثبات در اقتصاد ویتنام کمک های خود را به این کشور قطع کردند .

جنگ تجاوزکارانه مرتجعین یکن علیه ویتنام ( ۱۷ فوریه ۱۹۷۹ ) نقطه اوج سلسله عملیات خصمانه آنها نسبت به کشور ما بود . ما با تجزیه و تحلیل تمام جوانب و شرایط این جنگ به نتایج زیر رسیدیم :

اولا ، این جنگ تجاوزکارانه ای بمقیاس وسیع بود و نه " اقدامی محدود در زمان و مکان برای مجازات و دفاع " ، یعنی آنچه رهبران یکن در تلاش برای تیره عملیات جنايتکارانه خویش اظهار میدارند . هنگام شروع جنگ آنها بفکر این بودند که بخش بزرگی از ارتش ویتنام را نابود ساخته ، ما را مجبور کنند نیروهای خود را از کامپوچی خارج کنیم و آنها را بشمال کشور اعزام نمائیم تا بدینوسیله شرایط برای تشدید فعالیت ارتش های پل پت آماده گردند . آنها سعی میکردند حزب دولت ما را تضعیف کنند تا نیروهای ضد انقلابی که در کشور ما وجود داشتند موفق شوند شورشی برپا کنند و دولت ارتجاعی در مناطق مرزی کشور تشکیل دهند . ویران کردن ساختمان ها و منابع اقتصادی مهم نیز بخشی از نقشه های آنها بود ، تا بدینوسیله از ساختن موسیالیسم در ویتنام جلوگیری کنند . آنها امیدوار بودند که پس از شکست کامل خود در کامپوچی ، با این ترتیب خواهند توانست " سروری خود را آیشی تازه بدهند " و قدرت واهی خود را به کشورهای آسیای جنوب شرقی نشان بدهند . آنها اینطور تصور میکردند که پیرویشان هدیه ای به امپریالیسم در قبال کمک های تکنیکی آن خواهد بود و در عین حال شرایط را برای تحقق " مدرنیزاسیون چهارگانه " فراهم خواهد ساخت . نهایت این رانیز در نظر داشتند که در جریان این جنگ به واکنش اتحاد شوروی و افکار عمومی نیز پی خواهند برد و اگر ارتش های آنها با مقاومت جدی روبرو نشود ، عملیات جنگی را توسعه خواهند داد تا ویتنام را به چین ملحق سازند .

۱ - اعلامیه شانگهای - اطلاعیه رسمی در باره منکرات ماغومسه در ون و چون لای بانیکسون رئیس جمهوری امریکا در فوریه سال ۱۹۷۲ . هیئت تحریریه .

ولی بتجاوزکاران چینی شکست مفتضحانه ای وارد شد و آنها موفق نشدند به هدفهای خود برسند . آنها فقط بسیاری از موسسات اقتصادی را خراب کردند ، آثار باستانی گرانبهای را ازین برده و پایه عنیعت گرفتند و بسیاری از اهالی بی سلاح مناطق مرزی کشور ما را به اسلاکت رساندند .

متجاوزین چینی متحمل شکست بزرگی شدند که بی آمد های جدی برای خود آنها دارد . این شکست ، مبارزه در راه بدست گرفتن حاکمیت و قدرت را میان هیئت حاکمه یکن تشدید کرد و در طرح ها و برنامه " چهارم رنیزاسیون " که بدون اینهم باد شوریهای بزرگی روبرو بود ، " بنسبیت افزایش هزینه های نظامی ) ، تاثیر منفی بخشید . گردانندگان یکن بیش از هر زمان دیگری درگذشته در جهان منفرد شدند . شکست دارو دسته ارتجاعی یکن در حقیقت شکست ساخت و یاخت چین ، ایالات متحده آمریکا و ژاپن بود که در نظر داشتند ویتنام را تضعیف کرده و مانع رشد جنبش انقلابی در کشورهای آسیای جنوب شرقی گردند .

از سوی دیگر نتیجه جنگ بیانگر پیروزی بزرگ خلق ویتنام و در عین حال پیروزی کشورهای سوسیالیستی و تمام بشریت مترقی بود . این پیروزی بعلمت مبارزه فداکاران مرد پویتنام ، پشتیبانی قاطعانه ، شدید و موقوع از طرف اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی و همبستگی تمام مردم جهان امکان پذیر گردید . اعتراض و مخالفت های مردم چین علیه جنگ غیر عادلانه گردانندگان یکن نیز تاثیر خود را بخشید . حزب ما و مردم پویتنام صمیمانه از اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی ، از جنبش جهانی کمونیستی ، از تمام دوستان ویتنام در تمام کشورهای جهان که بطور فعال به مردم ما و مبارزه آنان علیه تجاوز و مرتجعین یکن کمک کرده و پشتیبانی بعمل آوردند سیاستگذار میباشند .

ثانیا این جنگ ماهیت خائنه ، ضد انقلابی ، تجاوزکارانه و توسعه طلبانه سیاست هیئت حاکمه چین را کاملا فاش و بر ملا ساخت . رفتار و عملیات آنها بهنگام جنگ فوق العاده خشونت آمیز و وحشیانه بود . در این رفتار و کردار آنها وحشیگری بشیوه چین شی هوانگ ( ۱ ) نمودار گردید ، وحشیگری که فقط با خشونت و بیرحمی فاشیست های هیتلری و امپریالیست های آمریکا قابل مقایسه است . آنها از روی نقشه مصممین و حساب شده ای مناطقی را که مجبور شدند تخلیه کنند غارت نموده و ویران کردند . تمام این جریانات به مردم جهان امکان داد چهره واقعی رهبران یکن را که زیر نقاب انقلاب پیگری خود را پنهان کرده اند ، بشناسند . مرتجعین یکن را مردم جهان شدیداً محکوم کردند و آنها کاملاً منفرد شدند .

پیروزی درخشان مردم پویتنام در دفع تجاوزات یکن بما امکان داد این مطلب را روشن تر در نظر مجسم سازیم که اگرچه چین دارای سرزمین پهناوری است و جمعیت آن چند برابر جمعیت کشور ما است و ارتش چین تعداد کثیری زیر پرچم دارد ، با اینهمه چین کشور نیرومندی نیست . تمایلات و آرزوهای دور و دراز یکن با امکانات و توانائی و قدرتش مطابقت نمیکند . امکانات و قدرت چین محدود است . چین نقاط ضعف بسیاری دارد . اما در عین حال ، ما این راهم در نظر داریم که چین کشور بزرگی است و نیرو و امکانات بالقوه آن کم نیست . در ضمن ، چین همسایه صا

۱ - چین شی هوانگ - نخستین امپراطور سلسله تسین بود که در قرن سوم پیش از میلاد در چین حکمرانی میکرد . حکمرانی این امپراطور با استبداد و جور و ستم بیش از حد همراه بوده است . هیئت تحریریه

میباشد و رهبران آن میتوانند مشکلات معینی برای ما بوجود آورند . با وجود اینها در نتیجه مشی سیاسی صحیح و درستی اقدامات نظامی ما و آمادگی مداوم مردم برای شرکت در جنگ میهنی خلقی تحت شعار " در عین نابود ساختن نیروهای دشمن از زندگی اهالی حراست کنیم و از میهن خود دفاع نمائیم " و بالاخره در برتوشیبتیانی اتحاد شوروی ، تمام کشورهای سوسیالیستی و سایر جریانهای انقلابی ، مردم ویتنام نه فقط توانستند برارزش ۶۰ هزار نفری چین غلبه کنند ، بلکه بدون تردید خواهند توانست برارزش یک میلیون نفری متجاوزین چینی پیروز شوند ، البته در صورتی که متجاوزین بهما جراحی جنگی دیگری دست بزنند .

ثالثا ، در مقابل عمل تجاوزکارانه مرتجعین یکن ، مردم جهان بمنظور ابراز همبستگی با خلق ویتنام که جامعه کشورهای سوسیالیستی تکیه گاه آنست ، در جبهه واحدی متحد گردیدند . واکثر مردم مترقی و خیزاننده پیش سریع ، بموقع ویر قدرت و شدید بود . آنها با اشکال گوناگونی از خود واکنش نشان دادند و نتیجه و ثمرات آنها مختلف بود . مجموعه این اقدامات بخودی خود شکل تازه ای از وحدت نیروهای مترقی و انقلابی جهان بود . موج همبستگی با ویتنام و محکوم ساختن تجاوزگران ، دروغ پردازیهای مرتجعین یکن را تحت الشعاع قرار میداد و کوششهای تبلیغاتی امپریالیست ها را خنثی نموده ، به نفع ما هیت واقعی سیاست محافل حاگمه یکن ، برای کسانی که تصور رستی از آن نداشتند ، کمک کرد . در جنبش جهانی همبستگی با ویتنام که علیه تجاوز چین مبارزه میکرد ، پشتیبانی قاطع و بموقع اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی که از هیچگونه کمک مادی ، تکنیکی و معنوی نسبت به ویتنام دریغ نکردند فوق العاده اهمیت داشت .

رابعا ، علیرغم شکست سخت خود ، گردانندگان مرتجع یکن هنوز از اندیشه ملحق ساختن ویتنام به چین صرف نظر نکرده اند . آنها در عین اینکه از روی ناچاری به انجام مذاکرات تن در داده اند ، خود را برای عملیات جنگی پر دامنه تری آماده میکنند ، در مناطق مرزی ویتنام به حملات مسلحانه دست میزنند و در داخل کشور ما شورش برپا میکنند . آنها با حفظ وضع متشنج و نا آرام در مرزها شمالی ما و بهم زدن صلح و آرامش در داخل ویتنام امکان برداختن به بازسازی اقتصاد کشور را از ما سلب مینمایند و شدت خود را برای حمله مجدد به ویتنام بمنظور متصرف در آوردن آن آماده میکنند . اگر رهبران یکن به جنگ تازه ای علیه ویتنام مبادرت ورزند ، دامنه و قیاس آن خیلی وسیع تر و جبهه آن طولانی تر خواهد بود . حزب ما مردم را به هشیاری و آمادگی فرا میخواند تا هر لحظه ای که لازم شود متجاوزان سرچای خود نشانند . تاریخ چندین قرن مبارزه ماعلیه فتوادل های شمالی هشیاری انقلابی را بیا ما موخته است .

خامسا ، نیت سوء تصرف ویتنام در استراتژی رهبران یکن بطور ارگانیک با علاقه آنان برای الحاق لاوس و کامپوچی به اراضی خود ارتباط دارد . در ظرف ششماه اخیر به رهبران یکن سه شکست وارد شده است : رژیم پل پت وینگ ساری که رژیم دست نشانده یکن بود سرنگون گردید ، در اردو سته مسلح آنها که یکن در نظر داشت یکمک آنها نقشه های شوم خود را در مورد کامپوچی عملی سازد نابود گردید ، نیت سوء فرمانروایان یکن که نیروهای ارتجاعی را بمنظور سازمان دادن عملیات تخریبی و شورش علیه لاوس توده ای دموکراتیک تحریک و تشویق میکردند ، تا بدینوسیله این کشور را به زمین " کامپوچی دموکراتیک " تبدیل نمایند فاش و برعکس گردید . پیروزیهای خلق های ویتنام ، لاوس و کامپوچی تناسب نیروها را در آسیای جنوب شرقی و در آسیا بطور کلی بطور ماهوی تغییر داد . بین آمد این تغییر تناسب نیروها تحکیم مواضع انقلابی خلقهای ویتنام ، لاوس و کامپوچی ، بیش از هر زمان دیگری بود .

### طوفان فرومنی نشیند

در کشور ما افراد مسن ناگزیر شد ند نمی از عمر خود را صرف شرکت در جنگهای آزاد ببخش کنند ، در طول زندگی دوسه نسل بسیاری از خانواده ها سلاح در دست باد دشمنان جنگیده اند . زنهای که امروز ٦٠ ساله اند ، کسانی هستند که سرنوشت آنها را ناگزیر ساخت شوهران خود را به جنگ علیه استعمارگران فرانسوی بدرقه کنند و پسرانشان را به جنگ با امپریالیست های امریکا بفرستند و نوه های آنها هم اکنون در عرض بندر باتوسعه طلبان چینی رویارو هستند . بهمین علت فکر و اندیشه صلح استوار برای مرد مویتنام بی نهایت گرامی است .

پس از آزادی جنوب کشور ما مرد مویتنام با شور و شوق به کارهای سازی صلح آمیز کشور پروریدند و سرانگشته برهه را عرصه ساختمان سوسیالیسم مبدل کردند . ولی بنا به مثل معروف " در میان زنده است آرامش است ، ولی طوفان فرومنی نشیند " . طی چهار سال پس از آزادی ویتنام جنوبی دولت یکن به دو جنگ علیه کشور ما دست زده است . بهمین سبب مرد مویتنام ناچارند از نوا سلاح بدست گیرند و از زمین خود دفاع کنند . شعاری سابق مائوزیست خود باقی است " هیچ چیزی گرانبها تر از آزادی و استقلال نیست " .

مرد مویتنام اینک باد وظیفه ای که دارای اهمیت استراتژیک است روبرو هستند ، ساختمان سوسیالیسم و دفاع از زمین سوسیالیستی .

این دو وظیفه بطور ارگانیک بهم مربوط اند ، زیرا فقط ساختمان سوسیالیسم و پیشرفت اقتصاد کشور امکان دفاع از زمین را فراهم می آورند و فقط با حفظ هشپاری انقلابی و آمادگی جنگی قادر خواهیم بود از دست آورد های انقلابی خود دفاع کنیم .

در مبارزه باتوسعه طلبان چینی ما به پیروزی خود اطمینان کامل داریم . این اطمینان ما بر پایه حکمی استوار است . ما نیروهای مردم ویتنام ، نیروهای وحدت و یکپارچگی خلقهای سه کشور هندوچین ، قدرت اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی و سه جریان انقلابی دوران معاصر را در نظر داریم . ما ایمان و اعتماد بدنیروی خود را نه فقط از آنچه در حال حاضر میگذرد ، بلکه از گذشته دور ، از تاریخ چهار هزار ساله خلق خود کسب میکنیم . طی بیست قرن اخیر مردم ویتنام بیش از ١٠ هجوم بزرگ فتوادل های شمالی را دفع کرده اند و در سالهای تاریخ نویسن کشور خلق مایوگ میلیتاریست های ژاپن را گسسته وید ورافکنند ، برد کشور امپریالیستی پیروزگردید و بالاخره در این آخرین نبرد ، دو جنگ تجاوزکارانه را که توسعه طلبان چینی برپا کردند ، با شکست مواجه ساخت .

سبب پیدایش توسعه طلبی عظمت طلبانه چین وهم پیمان شدن آن با امپریالیسم و سایر نیروهای ارتجاعی در جهان ، حالا آرایش نیروهای انقلاب و ضد انقلاب تشبیه میکند : در یک طرف کشورهای سوسیالیستی ، جنبش آزاد ببخش ملی ، جنبش طبقه کارگر و زحمتکشان کشورهای سرمایه داری و نیروهای مبارز در راه صلح قرار دارند و در طرف دیگر امپریالیسم ، رژیم های ارتجاعی و توسعه طلبی عظمت طلبانه چین استقرار یافته اند .

در این شرایط ، بعقیده ما ، جنبش های انقلابی و مشرقی سراسر جهان باید علیه امپریالیسم بسرگردگی امپریالیسم ایالات متحده امریکا و سایر نیروهای ارتجاعی که بزرگترین آنها توسعه طلبان عظمت جووهد سمت امپریالیسم امریکا میباشند قاطعانه مبارزه کنند .

بنظر ما آرایش تازه نیروهای انقلابی و ضد انقلابی در جهان معاصر ایجاب میکند که در امر

ایجاد جبهه خلقهای جهان بمنظور مبارزه علیه امپریالیسم بسرکردگی امپریالیسم امریکا و مرتجعین پکن و برای مبارزه در راه صلح ، استقلال ملی ، دموکراسی و سوسیالیسم تسریع بعمل آید . زندگی نشان میدهد که در شرایط موجود ، مبارزه علیه امپریالیسم ، بدون مبارزه همزمان با مرتجعین پکن که با امپریالیسم همدست گردیده و متفق آن میشوند ، مبارزه ای محدود خواهد بود . در شرایط کنونی ، در مقابل خلقهای کشورهای آسیای جنوب شرقی هم این وظیفه مهم قرار دارد که علیه توسعه طلسم عظمت جویانه چین و نیروهای امپریالیستی که برسرگمترش نفوذ خود در این منطقه با هم رقابت میکنند ، با قاطعیت مبارزه نمایند . نخستین هدف این مبارزه تبدیل آسیای جنوب شرقی به منطقه ای برخوردار از صلح ، مستقل ، آزاد ، بیطرف ، باثبات و شکوفایی در جهان میباشد .

گردانندگان مرتجع پکن دشمنان خلقهای تمام کشورهای این منطقه اند ، روش های خدعه آمیزی که آنها بکار میبرند تا بکمک حیل و تیرنگ کشورهای ASEAN را بمبارزه علیه خلقهای هند و چین بکشانند ، فقط میتواند نتایج موقتی بیار آورد . ممکن است آنها موفق شوند برخی از شخصیت های رسمی را بفریبند ، ولی آنها هیچوجه و وسیله ای نخواهند توانست میلیونها افراد صاحب عقل سلیم را گمراه سازند . ما یقین داریم که خلقها و دولت های آسیای جنوب شرقی به نیات توسعه طلبانه پکن نسبت بد آنها پی خواهند برد و علیه آنها جدا مقاومت خواهند کرد .

در باره ویتنام ، باید بگوئیم که مردم کشور ما برای وحدت واقعی خلقهای جهان در یک جبهه برای همیستگی با مبارزه آنها علیه متجاوزین چین فراوان قائلند . برای موفقیت مبارزه ما آنچه بسیار حائز اهمیت است ، این است که کشورهای سوسیالیست برادر ، تمام احزاب کمونیست و کارگری بانیه های انقلابی و صلح دوست جهان این جبهه را استحکام بخشیده و گسترش دهند .



## حقایق تاریخی رانمیوان وارونه جلوه داد

هیئت تحریریه محترم!

بمناسبت چهلمین سال آغاز جنگ جهانی دوم در مطبوعات بورژوازی و حتی چپ مقاله‌هایی بچاپ رسیده که نویسنده‌گان آنها، اقدامات اتحاد شوروی را در آستانه جنگ مورد شک و تردید قرار میدهند. از جمله میگویند که گویا قرارداد شوروی و آلمان در باره تجدید تجاوزه در اوت سال ۱۹۳۹ به امضاء رسید فاجعه‌آمیزترین رویداد در تاریخ اتحاد شوروی، اروپا و سراسر جهان بود، گویا این قرارداد به افروخته شدن آتش جنگ کمک کرد و بمعنی تقسیم منطفه نفوذ میان اتحاد جماهیر شوروی و آلمان بود و نظایر اینها.

من به نسلی تعلق دارم که پس از جنگ بدنیآمده است و برای من و بسیاری از همسالان من که طرفدار کمونیست‌ها هستند، گاهی مشکل است در مقابل چنین اظهاراتی، راست را از دروغ تشخیص دهیم. لطفاً در روشن شدن این مسئله با کمک کنید.

آ. ریپو - کانادا

\* \* \* \* \*

رفیق عزیز!

من بمنزله انسانی که نماینده نسلی است که فاجعه جنگ را از سرگذرانده و در آن شرکت ورزیده است، سعی میکنم به نام شما پاسخ دهم.

تناقض دهنشتانکی وجود دارد: زیرا آفرینندگان تاریخ سازندگان آینده اند ولی مفسرین تاریخ با در نظر گرفتن نیازهای روزمره خود، اغلب میگویند مسائل را در هم برهم و درگون کنند و گذشته را بمیل خود تغییر دهند. مورخین و مبلغین بورژوازی پس از پایان جنگ بارها کوشیده اند بمسود منافع آنی خویش به سیاست پیش از جنگ اتحاد شوروی چیزهایی نظیر "تجاوزکاری" نسبت دهند و افراد را متقاعد کنند که در پایان سالهای ۱۹۳۰ (میلادی) خطر حمله اتحاد شوروی به اروپای غربی وجود داشت و اتحاد شوروی "محرك" نزدیک شدن جنگ جهانی دوم بود. بهمین جهت ما باید به واقعات بلا واسطه آن زمان، به اسناد و گواهیاتی که خود در آن رویدادها اشتراک ورزیده اند توجه کنیم، نه به تفسیر و تعبیرها و در ضمن باید به بررسی این موضوع بپردازیم که چه کسانی محرك جنگ بودند و کس در راه صلح مبارزه میکرد.

نسل ما در سایه خطر جنگی که سر می رسید بدنیآمده و رشد کرد. نقشه "تفسیر مکان" مرزهای شرقی آلمان و هجوم به اتحاد شوروی از غرب و شرق، بلافاصله پس از آنکه شکست تلاشهایی که برای در هم کوبیدن

حکومت شوروی وسیله نیروهای مختلف ضد انقلاب و مدخله گران خارجی ، با شکست مواجه گردید تهیه و تدوین شد ، و من نمیدانم که شما از این موضوع اطلاع دارید یا خیر . در همان سال ۱۹۱۹ ژنرال سابق ارتش آلمان م . هوفمان با توافق ریشبرگ نماینده محافل صنعتی آلمان طرح حمله مشترک آلمان ، انگلستان و فرانسه به روسیه شوروی را پیشنهاد کردند ( ۱ ) . ایالات متحده آمریکا در خاور و رچه از لحاظ اقتصادی وجه از لحاظ سیاسی از تجاوزکاری ژاپن حمایت میکرد . در ضمن در محافل نظامی ایالات متحده آمریکا ، همگان بر این عقیده بودند که " در هر حال به احتمال قوی جنگ میان ژاپن و روسیه در خواهد گرفت " ( ۲ ) .

خطر جنگ ، در سالهای ۳۰ ، هنگامی که فاشیسم در آلمان حکومت را در دست گرفت شدید تر شد . در این هنگام است که یک سلسله اتحاد های نظامی و سیاسی بوجود می آید که آلمان و ژاپن در آنها آشکارا نقش نیروی ضربتی ضد شوروی ارتجاع بین المللی را بعهده میگیرند . یکی از مهم ترین این اتحاد ها قرار داد ضد کمینترنی بود که در سال ۱۹۳۶ در برلین میان آلمان و ژاپن با امضاء رسید . در سال ۱۹۳۷ ایتالیای فاشیستی هم به این قرارداد پیوست .

در ضمن باید یاد آور شویم که تجاوزکاران با عنوان کردن شعارهای ضد کمونیستی ( همانطور که حالا هم اغلب اتفاق می افتد ) ، میگویند ، مقدم بر هر چیز هدفهای نزد یک امپریالیستی خود را تحقق بخشند . در سال ۱۹۳۱ ژاپن به چین حمله کرد . در سال ۱۹۳۵ فاشیسم آلمان تحت عنوان " مراجعه به آراء عمومی " منطقه سار را به آلمان ملحق میکند و یکسال بعد ارتش خود را وارد منطقه غیر نظامی راین ( که بموجب قرارداد ورسای غیر نظامی اعلام شده بود ) مینماید و در سال ۱۹۳۸ اتریش را میبلعد . بلاخره در سپتامبر سال ۱۹۳۸ چکسلواکی را تجزیه میکند و ایالت سودت را ضمیمه خاک آلمان مینماید و در ماه مارس سال ۱۹۳۹ بقیه سرزمین های چک را نیز اشغال میکند . ایتالیای در سال ۱۹۳۵ به اتیوپی حمله میکند و در سال ۱۹۳۹ جنگ بالکانی آغاز میشود . . . .

تا اوایل سال ۱۹۳۹ سیستم ورسای ( ۳ ) که پس از جنگ جهانی اول ایجاد شده بود ، تمام کمال زیر چکمه های فاشیست ها پایمال میگردد . ولی ، البته ، شما حق دارید متوال کنید ، بچه جهت تضمین کنندگان عمده این سیستم ، یعنی انگلستان ، فرانسه و ایالات متحده آمریکا ، برای متوقف ساختن توسعه طلبی های بی حد و مرز آلمان ، ایتالیا و ژاپن ، هیچ اقدامی بعمل نیاموردند ؟ زیرا بر کسی پوشیده نیست که این توسعه طلبی ، منافع امپریالیستی خود آنها ، مرزها و مستعمراتشان را هم به خطری انداخت . یا اینکه باید تصور کرد که چنین خطری وجود نداشت ؟ خیر ، این خطر بلا واسطه موجود بود . رهبری آلمان نازی ، مدت های پیش از آغاز جنگ برنامه وسیع اشغال گرانه ای را تهیه و تدوین کرده بود . سرکوب رقبای عمده آلمان در جهان سرمایه داری و جنگ آوردن اقتصاد آنها ، بمنزله شرط ضروری و مقدماتی جنگ علیه اتحاد شوروی و نابود ساختن اتحاد جماهیر شوروی ارزیابی میشد . طبق این نقشه مقدم و موخر بودن لشکرکشی های آینده معین میشد : اشغال اتریش در درجه اول اهمیت قرار داشت ( پلان " OTTO " ) ، پس از آن نوبت

1 - Albert Norden, Fälscher, Berlin, 1959, S. 44

2 - Pearl Harbor Attack, Hearings before the Joint Committee in Investigation on the Pearl Harbor Attack, Washington 1946, P. 1402.

۳ - سیستم ورسای یا ورسای و واشنگتن ، به سیستم صلح امپریالیستی اطلاق میشد که از طرف کشورهای غالب پس از جنگ جهانی اول ایجاد شده بود . مقصود از آن تثبیت تقسیم تازه امپریالیستی جهان در نتیجه جنگ بود .

چکسلواکی بود ( " Grün " ) ، بعد لهستان ( " Weiss " ) ، حمله به غرب ( " Gelb " ) و بالاخره حمله به اتحاد شوروی ( " Ost " و " Barbarossa " ) هیتلر در سال ۱۹۳۹ میگفت : " به روسیه فقط پس از آنکه از طرف غرب خیالمان راحت شد باید حمله کرد " ( ۱ ) .

این را باید پذیرفت که مشکل بتوان باور کرد که انگلستان ، فرانسه و ایالات متحده آمریکا از این نقشه‌هایی اطلاع بودند . ویژگی اوضاع پیش از جنگ هم در همین است که تمام منافع متضاد امپریالیستی از نظر لیدر آن کشورهای سرمایه داری آنزمان با عامل مشترکی که تمام آنها را متحد میساخت ، یعنی خشم و تفرشد پذیرد نسبت به اتحاد شوروی منجمد میشد .

یازده سال پیش از این ل . تومپسون محقق امریکائی در زمینه کتاب خود بنام " بزرگترین خیانت . تاریخ ناشناخته مانده مونخ " ( ۲ ) یادداشت محرمانه هندرسون دیپلمات انگلیسی پیش از جنگ را که مستی با هیئت حاکمه بریتانیای کبیر ارتباط داشت منتشر ساخت . نویسنده این یادداشت در آغاز سال ۱۹۳۷ از انگلستان میخواست که برای تن در دادن به اعتلا و گسترش پان ژرمانیسم بی حد و مرز راروپای مرکزی و شرقی خود آماده سازد ، و میگفت چون " آلمانی ها متصدن تر از اسلاوها هستند " و بالقوه خطر کمتری برای انگلستان دارند ، کوشش برای جلوگیری از اینکه آلمان " برای جنگ علیه اسلاوها خود آماده کند " غیر عادلانه میبود .

همان هندرسون در سال بعد ، هنگامیکه بسمت سفیر در برلین بود در گفتگویی با هیتلر اعلام کرد که دولت بریتانیا با سعی و کوشش برای ایجاد تغییراتی در اروپا بسود آلمان موافق است . بطوریکه ب . لیدل هارت مورخ دیگر غرب نوشت این اظهار نظر چراغ سبز حرکت بسوی شرق را برای هیتلر روشن کرد ( ۳ ) .

مطبوعات بورژوائی هم خواسته‌ها و تمایلات اربابان خود را پنهان نمیکنند . بطور مثال " نیو ستیتسمن اند نیشن " منتشره در انگلستان نوشت : " اگر ممکن میسد آلمان را متقاعد ساخت که تجاوز خود را متوجه شرق کند و نه غرب ، در آن صورت ما هم از بلشویسم و هم از جنگ در امان میمانیم " ( ۴ ) .

دولت شوروی در چنین شرایطی چه اقداماتی بعمل آورد ؟ با توجه به اینکه تجاوزناشیستی بطور عینی منافع انگلستان ، فرانسه و ایالات متحده آمریکا را هم به خطر میاندازد ، تمام مساعی خود را بکاربرد تا در مورد دفاع مشترک در برابر تجاوزگر به توافق برسد ، قدرتی نیروی متحد اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای غربی را برای مقابله با آن مورد استفاده قرار دهد . ولی متأسفانه این قبیل کوشش‌ها هر بار از طرف نمایندگان کشورهای سرمایه داری رد میشد . چند فاکت را ما برای نمونه در اینجا ذکر میکنیم .

در سال ۱۹۳۳ با بختار اتحاد شوروی مقاله‌نامه مربوط به تعیین و تعریف تجاوز و بمبوسه رسید . علاوه بر اتحاد شوروی ، این مقاله‌نامه را استونی ، لتونی ، لیتوانی ، لهستان ، رومانی ، ترکیه ، ایران ، افغانستان ، چکسلواکی ، یوگسلاوی و فنلاند هم امضاء کردند . ولی کشورهای عمده جهان سرمایه داری مانند انگلستان ، فرانسه ، ایالات متحده آمریکا ، آلمان و ژاپن از بیوستن

۱ - از کتاب " کاملاً محرمانه ! فقط برای فرماندهی ! " ( بزبان روسی ) ، مسکو ، ۱۹۶۷ ، ص ۷۸ .  
 ۲ - L. Thompson. The Greatest Treason. The Unfit Story of Munich. New York. 1968.  
 ۳ - B. H. Liddel Hart. History of the Second World War. London. 1971. p. 8-9.  
 ۴ - " New Statesman and Nation", N 422, March 25, 1939.

بدان امتناع ورزیدند .

در سالهای ۱۹۳۳-۱۹۳۴ باز هم بابت کار اتحاد شوروی مذاکراتی درباره انعقاد قرارداد امنیت جمعی در اروپا که بنام پیمان شرق شهرت یافت آغاز گردید . این مذاکرات وسیله دولت بریتانیا که ساعی خود را با دولت "رایش سوم" در هم آمیخته بود و همچنین از طرف دولت لهستان قطع گردید .

در ماه سال ۱۹۳۵ اتحاد شوروی قراردادهائی درباره کمک متقابل با فرانسه و چکسلواکی بامضا رسانید . ولی از اهمیت این قرارداد ها بدین علت کاسته شد که دولت فرانسه با رضایت دولت انگلستان ، به تکمیل قرارداد با مقاوله نامه نظامی که معلوم میکرد برای رساندن کمک نظامی به طرفی که مورد حمله قرار گرفته ، جهت ابرمیشخصی باید اتخاذ گردد ، علاقه نشان نمیداد (۱) .  
 م . م . لیتوینف که مقرر حمله قرار گرفته ، جهت ابرمیشخصی باید اتخاذ گردد ، علاقه نشان نمیداد (۱) .  
 م . م . لیتوینف که مقرر حمله قرار گرفته ، جهت ابرمیشخصی باید اتخاذ گردد ، علاقه نشان نمیداد (۱) .  
 م . م . لیتوینف در سپتامبر سال ۱۹۳۶ پیشنهاد کرد ، جامعه ملل را به بلوک کشورهای میدل سازند که به حفظ صلح نیز علاقه اند و در ضمن بمنظور دفاع متقابل و کمک متقابل متحد گردند . ولی موضعگیری فرانسه و انگلستان جامعه ملل را برای دفاع از صلح ناتوان ساخت .

بالاخره در آوریل - سپتامبر سال ۱۹۳۸ رهبری شوروی چندین بار پیشنهاد کرد تا ابرمیشخصی بمنظور جلوگیری از تجاوز و هیتلریه سرزمینهای چکسلواکی اتخاذ گردد و در عین حال آمادگی خود را هم برای کمک به چکسلواکی حتی در صورتیکه فرانسه از این کار خودداری نماید ( ولسی چکسلواکی بدفاع از خود بپردازد ) اعلام کرد .

اما ۲۹ و ۳۰ سپتامبر جمعی از وادالیه نخست وزیران انگلستان و فرانسه ، در مونیخ با گردانندگان فاشیسم ملاقات کردند ، با متجاوزه ساختن و پاخت نمودند و بدین ترتیب بطرز ننگینی به چکسلواکی خیانت کردند . دولت بورژوازی چکسلواکی هم تحت فشار انگلستان و فرانسه بدون قید و شرط تسلیم شد .

اوضاع جهان در سال ۱۹۳۹ فوق العاده وخیم شده بود . هیتلر که نیروی زمینی خود را نسبت به سال ۱۹۳۲ ده برابر کرده و آنرا از ۱۰ لشکر به ۱۰۳ لشکر رسانده بود و کمک مستقیم انگلستان ، فرانسه و ایالات متحده امریکا نیروی هوائی و دریائی خود را احیا کرده بود ، ایسین موضوع را پنهان نمی کرد که بالاخره او برای یک جنگ بزرگ آماده شده است . سیاست "عدم مداخله" و "ساکت و آرام کردن" که کشورهای غربی از آن پیروزی میکردند ، امتناع آنان از پشتیبانی از برناسه شوروی دایر بر ایجاد سیستم امنیت اجتماعی در اروپا و بالاخره تسلیم بدون قید و شرط در برابر

۱ - علاوه بر این در مرتن قرارداد شوروی - چکسلواکی شرطی اضافه شده بود که از اهمیت قرارداد برای چکسلواکی میکاست . طبق این شرط اتحاد شوروی موظف بود فقط در صورتی کمک بیاورد که چکسلواکی از فرانسه هم کمک بگیرد . گنجاندن این شرط در قرارداد را دولت چکسلواکی تحت فشار محافل ارتجاعی خواستار شد ، این موضوع از تلگرافی که بدستور وزیر امور خارجه بنش ، معاون وی کروفتا به برلن مخابره کرد معلوم میشود . در تلگراف از جمله گفته شده است " این قرارداد بد ان معنی نیست که ما میخواهیم جهت سیاست خود را از غرب به شرق تغییر دهیم . ما نمیخواهیم بطوریکه جانیه باروسیه ارتباط پیدا کنیم ، زیرا ما متعلق خود به اروپای غربی را درک میکنیم " . بمعبارت دیگر دولت چکسلواکی از این بیم داشت که اگر چکسلواکی بورژوازی علیه متجاوز همراه با اتحاد شوروی بجنگد ، این پیکار میتواند جنبه انقلابی بخود بگیرد و حاکمیت بورژوازی را بخطر اندازد .

۲ - آرشو سیاست خارجی اتحاد جماهیر شوروی . فوند . صورت مجلس ۱۵ ، پرونده ۱۱۲ ،

اولتیماتوم هیترلد رمونیک ، باآنکه هیچ علت نظامی واقعی برای پذیرفتن شرایط دیکته شونده مونیک وجود نداشت ، اشتهای کشورهای فاشیست راتحریک میکرد و آنها را به بدست آوردن موفقیتی سهل وآسان امید وارمی ساخت . هیترل آشکارا اعلام کرد که " کسانیکه من درمونیک با آنها آشنا شدم جنگ تازه جهانی را نخواهند برد " ( ۱ ) . درچنین شرایطی دیپلماسی شوروی در اروپا به حد اکثر فعالیت خود رسیده بود . در اسناد دیپلماتیک فراوانی که در سرباروتایستمان سال ۱۹۳۹ انتشار یافت ، مبارزه اتحاد شوروی در راه ایجاد سیستم امنیت جمعی روشن وآشکار انعکاس یافته است . در هیجده همین کنگره حزب کمونیست ( بلشویک ) سراسر روسیه ( مارس سال ۱۹۳۹ ) تاکید گردید که اتحاد جماهیر شوروی درآینده نیز از سیاست صلح واستحکام روابط سود مند برای طرفین باتمام کشورها پیروی خواهد کرد ( ۲ ) . هیجده ماه مارس سال ۱۹۳۹ یعنی در روزهای کسه کنگره به کار خود ادامه میداد ، دولت شوروی پیشنهاد کرد که کنفرانس نمایندگان اتحاد شوروی ، انگلستان ، فرانسه ، لهستان ، رومانی وترکیه برای تهیه تدابیر لازم مبارزه علیه تجاوز تشکیل گردد . ولی چمبرلین نخست وزیر انگلستان ووزیر امور خارجه لرد هالیفاکس این پیشنهاد را رد کردند . از دولت فرانسه بطور کلی جوابی واصل نگردید ( ۳ ) .

۱۷ آوریل سال ۱۹۳۹ دولت شوروی از نوب برنامه ای مانند همان برنامه قبلی مبتنی بر همکاری شوروی ، انگلستان وفرانسه بمنظور جلوگیری از اقدامات تجاوزکارانه دیگر از طرف آلمان مطرح ساخت . انعقاد یک قرارداد کمک متقابل علیه تجاوزکاری میان اتحاد شوروی ، انگلستان وفرانسه وهمچنین مقاله نامه نظامی لازم ودادن تضمین از طرف این سه کشور به برخی کشورهای ضعیف تر اروپا در این برنامه پیش بینی شده بود ( ۴ ) .

طبیعی است که در ضمن دولت اتحاد شوروی اساس کار را در این میدانست که قرارداد اتحاد شوروی ، انگلستان وفرانسه باید بر پایه اصول تکالیف ووظایف برابر متقابل استوار باشد . اعضای کابینه انگلستان هنگام بررسی پیشنهاد های شوروی اعتراف کردند که این پیشنهادها از لحاظ نظامی میتوانند برای انگلستان حائز اهمیت باشند ، ولی " بنابه مقتضیات سیاسی قابل پذیرش نیستند ( ۵ ) .

در عین حال یادآور میشدند که انعقاد قرارداد میان انگلستان وفرانسه واتحاد شوروی در مناسبات انگلستان وآلمان تاثیری منفی باقی میگذاشت ( ۶ ) ووصول به هدف عمده دولت انگلستان را که انعقاد قرارداد با آلمان است غیر ممکن میساخت . ل . کولیر رئیس دایره شمالی وزارت امور خارجه انگلستان

۱ - رجوع کنید به : ف . گالدر . یادداشت های روزانه دوران جنگ ، جلد ۱ ( بزبان روسی ) مسکو ، ۱۹۶۸ ، صفحه ۳۸ .

۲ - هیجده همین کنگره حزب کمونیست ( بلشویک ) سراسر روسیه . ۱۰ - ۲۱ مارس سال ۱۹۳۹ . گزارشتند نویسی شده . مسکو ۱۹۳۹ ، صفحه ۱۵ .

۳ - رجوع کنید به : مذاکرات مسکو اتحاد جماهیر شوروی ، انگلستان وفرانسه سال ۱۹۳۹ . شرح مختصر مستند - مجله " زندگی بین المللی " شماره ۷ ، ۱۹۶۹ .

۴ - همانجا .

5 - Public Record Office. Cab. 27/624, p. 298-299, 302.

6 - Ibid., Cab. 23/99, p. 58 - 61.

ضمن تشریح این موضع دولت متوجه خود تایید کرد که دولت بریتانیا "میخواهد با امکان امکان بدهد که در شرق بحساب روسیه دست به تجاوز بزنند . . ." ( ۱ ) .

بهمین جهت دولت های انگلستان و فرانسه ، بدو آنکه مستقیماً اندیشه مذکرات را از بیم آنکه موجب ناراضی فراوان محافل اجتماعی را فراهم آورد ، رد کنند ، پیشنهادات متقابل دادند که غیرقابل پذیرش بودن آنها کاملاً آشکار بود . بموجب این پیشنهادات اتحاد شوروی موظف بود ، در صورت وارد شدن آنها به جنگ بعلمت تضمینی که انگلستان و فرانسه به لهستان ، رومانی ، یونان ، ترکیه و بلژیک داده بودند ، فوراً بکمک آنها بشتابد ، ولی نه انگلستان و نه فرانسه در مقابل هیچ وظیفه و تکلیفی نسبت به اتحاد شوروی در صورت تجاوز آلمان علیه جمهوریهای کنار دریای بالتیک بعهده نگرفتند و از تضمین امنیت این جمهوری ها امتناع ورزیدند . کمیاریای خلق وزارت خارجه اتحاد شوروی بدین مناسبت موضع انگلستان و فرانسه را چنین ارزیابی کرد : " انگلیس ها و فرانسویان از ما کمک یکجانبه و رایگان میطلبند ، بدو آنکه خود را موظف بدانند متقابلاً معادل آن بیاکمی کنند " ( ۲ ) .

این مطلب بویژه در جریان مذاکرات هیئت های نظامی که در اوت سال ۱۹۳۹ در مسکو آغاز گردید روشن شد . در حالیکه دولت اتحاد شوروی برای ریاست هیئت نمایندگی خود ک . ا . ووروشیلف کمی سرخ خلق دفاع اتحاد جماهیر شوروی را تعیین کرد ، ریاست هیئت های نمایندگی نظامی انگلستان و فرانسه را به افراد درجه دومی سپرده بودند که برای امضای هیچ نوع قراردادی اختیاری نداشتند . در دستور العمل هیئت انگلستان صریحاً گفته شده بود که دولت بریتانیا مایل نیست هیچ تعهد مشخصی بعهده بگیرد و که نسبت به قرارداد نظامی با اتحاد جماهیر شوروی باید کوشش شود که حتی المقدور به فرمول بندیهای هر چه کلی تراکتفا شود ( ۳ ) .

در جریان مذاکرات از طرف شوروی سه نوع برنامه نظامی اقدامات مشترک مشخص اتحاد جماهیر شوروی ، انگلستان و فرانسه پیشنهاد شد . اتحاد جماهیر شوروی حاضر بود ۱۲۰ لشکر پیاده و ۱۶ لشکر سوار را مجهز و آماده کند ، ۵ هزار توپ سنگین و سبک ، ۹ تا ۱۰ هزار تانک و واحد و پنج هزار و پانصد هواپیمای جنگی و غیره را وارد عرصه مبارزه نماید ( ۴ ) . البته این رایا باید در نظر گرفت که موافقت لهستان و رومانی برای اجازه عبور نیروهای شوروی از مناطق معینی از اراضی خود ضروری بود تا این نیروها قادر باشند با ارتش هیتلری بجنگند . شخصیت های لشکری و رجال نظامی فرانسه و انگلستان بخوبی اهمیت این موضوع را درک میکردند . دو هفته پیش از حمله هیتلری به لهستان معاون فرماندهی ستاد های نیروهای مصلح سه گانه انگلستان نوشت : " ما بر این عقیده ایم که حالا دیگر وقت آن نیست که بتوان به اقدامات نیم بند اکتفا کرد و بنظر ما باید تمام مساعی لازم را برای جلب موافقت لهستان و رومانی برای اینک نیروهای روسی اراضی آنها را مورد استفاده قرار دهند ، بکار برد . . .

۱ - G. Niedhart, Großbritannien und die Sowjetunion 1934-1939, München 1972, S. 411.

۲ - تاریخ سیاست خارجی شوروی ( بزبان روسی ) بخش اول ، صفحه ۳۲۲ .

3 - Documents on British Foreign Policy, ser. III, vol. VI, London 1935, p. 763 - 764.

۴ - تاریخ جنگ کبیر میهنی اتحاد شوروی ۱۹۴۱-۱۹۴۵ جلد ۱ مسکو ، ۱۹۶۰ ، صفحه

کاملاً روشن است که بدون کمک فوری و موثر از طرف روسیه، لهستانی ها قادرند در برابر تهاجم نیروهای آلمان فقط برای مدت محدودی مقاومت کنند. . . . انعقاد قرارداد پاروسیه بنظر ما بهترین وسیله جلوگیری از جنگ است. . . . " ( ۱ ) .

ولی نه دولت انگلستان و نه دولت فرانسه نمیخواستند موضع خود را تغییر دهند. آنها، بطوریکه فایرپیس آتاشه نظامی انگلستان در مسکو اظهار داشت، اینطور حساب میکردند که اگرهم ناچار شوند به لهستان کمک کنند، آلمان " در جریان حمله با نیروهای برتر خود به لهستان، این کشور را در ظرف یکی دو ماه متصرف خواهد کرد. بدین ترتیب، پیروزی، پس از آغاز جنگ ارتش آلمان بمرزهای شوروی میرسند. پس از آن آلمان بدون تردید به کشورهای غربی پیشنهاد صلح جداگانه خواهد کرد، بشرطی که برای حمله به شرق بمآن آزادی عمل بدهند " ( ۲ ) .

برنامه ها و هدف های واقعی که در تابستان سال ۱۹۳۹ انگلستان و فرانسه برپایه آنها با اتحاد شوروی مذاکره میکردند از این قبیل بود. باید پذیرفت که، حتی با گذشت زمان آنها نه شرافتمندانه و نه جوانمردانه بنظر نمیآیند.

ولی با وجود این، این هنوز همه مطلب نیست. مانعیت و انیم یاد آور نشویم که در جریان مذاکرات دولت شوروی با جدائی پاک و بدون نیت سوء و پنهانی نسبت به حریفان خود عمل میکرد. شولنبرگ سفیر آلمان در مسکو در گزارش ۴ اوت سال ۱۹۳۹ خود در برلین، این واقعیت را تایید میکند که دولت شوروی " عزم راسخ دارد که با فرانسه و انگلستان قرارداد ای منعقد سازد " ( ۳ ) .

بالعکس دولت انگلستان و فرانسه مذاکرات مسکورا طول میدادند، با نمایندگان هیتلر درباره تقسیم منطقه نفوذ و محل و فصل مسائل مورد اختلاف به حساب اتحاد شوروی، بطور پنهانی مشغول معامله بودند. ل. بزیمنسکی روزنامه نگار شوروی چندین سال پس از جنگ شهادت برخی از شرکت کنندگان در این مذاکرات از جانب آلمان را بچاپ رساند. یکی از آنها چینی ف. هسه بمسئول فرد مورد اعتماد رییس تروپ در سالهای ۱۹۳۵-۱۹۳۹ در لندن با ه. ویلمسون، همکار نزدیک و مشاور چمبرلین تماس هایی برقرار میکرد. هسه، نمیتواند ریشه های رهبری نازیها را وایل سال ۱۹۳۹ را اینطور تشریح کرد: " سیاستی که در این هنگام هیتلر نظر داشت عبارت از این بود که ائتلاف بزرگ اروپا علیه روسیه شوروی را بوجود آورد. او امیدوار بود که نه فقط ایتالیا و ژاپن، بلکه فرانسه و انگلستان را هم به این ائتلاف جلب کند. این ائتلاف را در جمیع افراد مورد اعتماد خود " اتحاد مقدس اروپا " مینامید " ( ۴ ) .

بطور خلاصه، وضعی پدید میآید که، اتحاد شوروی را در معرض این خطر قرار میداد که مجبور شود در آن واحد در وجهه بجنگد، یکی با " اتحاد مقدس " امپریالیسم در غرب و با ژاپن در شرق. بجای آن گفته شود که در همان اوقات جنگ در شرق در واقع آغاز شده بود. در ماه مه سال ۱۹۳۹، نیروهای ژاپن به جمهوری خلق مغولستان حمله ور شدند و عملیات جنگی علیه نیروهای مسلح آن و

1 - S. Aster, 1939, The Making of the Second World War, London 1973, p. 305-306.

۲ - رجوع کنید به تلگراف شولنبرگ سفیر آلمان در اتحاد شوروی مورخ ۱۱ اوت ۱۹۳۹. Akten zur deutschen auswärtigen Politik 1918-1945, Serie D, Bd VII, Baden-Baden 1956, S. 22.

3 - Akten zur deutschen auswärtigen Politik, 1918-1945, Serie D, Bd. VI, S. 893.

ع - مجله " عصر جدید " شماره ۳۰، ۱۹۷۹.

واحد های ارتش سرخ کمی کم آنها شتافته بودند ( طبق قرارداد اتحاد شوروی - مفولستان در باره کمک متقابل بیکدیگر ) آغاز گردیده بود . انگلستان با دولت ژاپن قرارداد باصطلاح آرتیا - کریگی را منعقد ساخته بود و عملاً ارتجاوژاپن علیه جمهوری خلق مفولستان و اتحاد جماهیر شوروی بطور بیملاتیک پشتیبانی میکرد . امروزه راستی حتی تصور وضعی خطرناک تر از آنچه اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۳۹ با آن مواجه شده بود دشوار است ، بویژه که اتحاد شوروی دریافت کسه حساب کردن روی ایجاد اتحاد نظامی موثر با انگلستان و فرانسه امکان ناپذیر است .

در چنین شرایطی که برای هراسان شرافتندی باید روشن و آشکار باشد ، دولت شوروی ناچار شد راههای دیگری برای تامین امنیت کشور خویش جستجو کند . بهمین سبب پیشنهاد آلمان در ایبر بر انعقاد پیمان عدم تجاوز و مورد قبول واقع گردید . این یک گام اجباری بود . ولی در شرایط آنروز ، پس از آنکه مذاکرات انگلستان - فرانسه و شوروی در مسکو بی نتیجه ماند ، بهترین راه حل نسبت به سایر امکانات موجود بود .

قرارداد بمعنی " تقسیم منطقه نفوذ " با آلمان نبود ، اتحاد جماهیر شوروی هیچ هدف آزمندانه ای نسبت به سایر کشورهای آن داشت . رهین تروپ در گزارش خود به هیلتلر درباره مذاکرات اطلاع داد که استالین به پیشنهاد وی درباره اینکه در مورد حاکمیت در اروپا توافق کرده بیا هم کنار بیایند با این سخنان واکنش نشان داد : " ما درصد به آتش کشیدن خانه همسایه نیستیم و سرگرم کارهای خود میباشیم " ( ۱ ) دولت اتحاد جماهیر شوروی پیشنهاد های آلمان دایر بر برسمیت شناختن اقدامات تجاوز کارانه ای نظیر تصرف اتریش و ایالت کلاید ( ناحیه ممل ) و بیامال کردن استقلال چکسلواکی را رد کرد . اتحاد شوروی ضمن امضای این قرارداد به همان پیگیری سابق به حمایت از تمام خلقهایی که قربانی تجاوز آلمان شده بودند ادامه میداد .

البته ، در این تردیدی نیست که امضای قرارداد عدم تجاوز بین شوروی و آلمان ، در آغاز در صفوف کمونیستها و افراد ضد فاشیست سردرگمی بوجود آورد . بهیچوجه همه بفرنجی اوضاع بین المللی و دوره بازی کردن انگلیس و فرانسه و تمام جریاناتی را که دولت اتحاد شوروی را وادار به برداشتن این گام نمود ، نمیدانند . همه نمیدانستند که دولت شوروی با انعقاد قرارداد با آلمان بهیچوجه خطر تجاوز آلمان را از نظر درازمدت ( ۲ ) - مسئله عده ای است که در واقع همفوتوانستند قورا درک کنند که این قرارداد نیت سوء ارتجاع امپریالیستی را در هم نوردید . جنگ نه آنچنان کمورد علاقه امپریالیستها بود آغاز گردید . آنها خواستار جنگ علیه اتحاد جماهیر شوروی بودند ( ۳ ) ولی جنگ بمنزله پیکار درون جهان سرمایه داری و بین دو گروه بندی امپریالیستی

۱ - " Rudé Právo " , 5 Zari 1969 .

۲ - بطوریکه مارشال اتحاد شوروی گ. ک. ژوکوف بخاطر میاورد ، او بمنزله فرمانده منطقه نظامی ویژه کیف و سپس فرمانده ستاد کل ، از استالین " هیچ نظریه رضایت بخشی در ارتباط با پیمان عدم تجاوز " نشنیده است . گ. ک. ژوکوف ، خاطرات و تفکرات ( بزبان روسی ) مسکو ۱۹۶۹ ، ص ۲۳۶ .

۳ - این واقعیت هم کثرتال ها و سیاستمداران انگلستان و فرانسه در حالیکه با آلمان در حالت جنگ بودند در همان سالهای ۱۹۳۹ - ۱۹۴۰ به تهیه فوئد وین نقشه جنگ علیه اتحاد شوروی ادامه میدادند ( از جمله نقشه عملیات شخصی مانند بمباران شهرها و کوسا در مناطق نفت خیز جنوب اتحاد شوروی ) گویای این است که این نقشه های ضد شوروی تا چه اندازه جدی بوده است . رجوع کنید به :

Public Record Office CAB SO/4, C.O.S.113(39). Russia: Vulnerability of oil supplies.



آغا زگرید . شرایطی بوجود آمد که پس از حمله آلمان هیتلری به اتحاد جماهیر شوروی ، اختلاف ضد فاشیستی که در آن انگلستان ، فرانسه و ایالات متحده امریکا ، مجبور بود ند به اتحاد شوروی بپیوندند ، توانست تشکیل گردد . پیروزی اختلاف ضد فاشیستی بر آلمان ، ایتالیا و ژاپن ، مهم تعیین کننده و قاطع اتحاد جماهیر شوروی در این پیروزی ، شجاعت و پایداری کمونیست ها در سالهای جنگ ، همه رویهمرفته شرایط مقدماتی لازم را برای غلبه انقلاب های توده ای و عوگراتیستیک و انقلاب های سوسیالیستی در یک سلسله از کشورهای جهان فراهم آورد و وجهه و نفوذ جنبش کمونیستی را استحکام بخشید .

میتواند چنین سئوالی مطرح گردد که ، بچه سبب آلمان در سال ۱۹۳۹ خواستار انعقاد پیمان عدم تجاوز با اتحاد جماهیر شوروی گردید ؟ این امر میتواند چند علت داشته باشد : اولاً ، رهبران "رایش سوم" در آن هنگام هنوز دشواریهای تجاوز علیه اتحاد جماهیر شوروی را درک میکردند و وصایای بیسمارک را که آلمان را از جنگ با روسیه برحذر داشته بود فراموش نکرده بودند . ثانیاً ، آنها از واکنش اهالی کشورهای خود بیم داشتند ، چون فکر کردند آنها هنوز با پیروزیهای سهل و آسان در غرب که برای هیتلر هاله رهبر غلبه ناپذیر و فارغ از خطا و اشتباه ایجاد کرده بود ، مسموم و زهر آلود نشده بود . وثالثاً ( باید گفت این عدم ترین علت بود ) آنها هنوز منابع تمام قاره را که با آنها امکان داد در سال ۱۹۴۱ برتری موقتی نیرو بر اتحاد شوروی بدست آورند ، در اختیار خود نداشتند .

در عین حال اگر فرصتی که با انعقاد قرارداد ۲۳ اوت ۱۹۳۹ بدست آمده بود ، برای اینکه اتحاد جماهیر شوروی را از مغرور شدن و از جنگ در وجهه اروپا و خاور و در آن واحد مصون نگهدارد کفایت میکرد ، برای بی پایان رساندن تدارکات جنگی کافی نبود . قدرت تولیدی اتحاد جماهیر شوروی کمتر از قدرتی بود که آلمان فاشیستی در آستانه سال ۱۹۴۱ در اختیار داشت . اشتباهاتی هم که در تعیین زمان احتمالی حمله آلمان هیتلری به اتحاد شوروی رخ داده بود نقش معینی در این جریان ایفا میکردند ( ۱ ) . در ضمن بهیچوجه امضای پیمان عدم تجاوز میان شوروی و آلمان رویدادی فاجعه آمیز در تاریخ اتحاد شوروی ، اروپا و جهان نبود . خود جنگی که پنجاه میلیون انسان را بگام مرگ کشانید یک رویداد فاجعه آمیز در تاریخ بود . سیاست امپریالیستی و تنگ نظرانه طبقاتی کشورهای سرمایه داری که در صورت متحد شدن با اتحاد شوروی میتوانستند از جنگ جلوگیری کنند این تراژدی را برای جهانیان تدارک دید و زیرا این کشورها با حمایت و گدشت نسبت به تجاوزکاران فاشیست و تخریب آنها به جنگ علیه اتحاد جماهیر شوروی کار را به آتش سوزی جهانی کشانیدند .

این نکته را تکرار میکنیم ، وقتی صحبت درباره تاریخ نویسی بورژوازی میان میاید ما اغلب با تضاد خشتی روبرو میشویم ، زیرا این نوع تاریخ نویسی هنگامیکه از گذشته سخن بمیان میآورد تلاش میکند واقعیات تاریخی را بخاطر منافع و هدف های قوی و قوتی و امروزی خود در گرو جلوه دهد . ولی گذشته رانسی توان تغییر داد . در پاسخ بشما هم من برخی فاکت ها را که از صفحه تاریخ نمیتوان زد و یاد آوردنم . حالا با آنکه به این فاکت ها خودتان سعی کنید این منظره را در نظر مجسم سازید که اگر تاریخ در راه و مسیر دیگری ، یعنی در راهی که هیتلر ، چمبرلین ، دالایه و دیگران برایش تهیه میدیدند مسیر میکرد جهان امروز چگونه نظر میآید . با احترام

آکساندر ریگد و سنکو

روزنامه نگار شوروی

۱ - رجوع کنید به : پنجاهمین سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر . تزه های کمیته مرکزی حزب

کمونیست اتحاد شوروی ، مسکو ، ۱۹۶۷ ، صفحه ۱۹ .

## دو راه رشد و تکامل

آمار و اطلاعاتی که در زیر درباره اوضاع جنوب ایتالیا و منطقه د وراز مرکز و عقب مانده سابق جمهوری بورژوازی چکسلواکی یعنی اسلواکی از نظر خوانندگان میگردانیم، تصور روشنی درباره دنیا میک و نتایج رشد و تکامل از دو راه مختلف یعنی راه رشد سرمایه داری و راه رشد سوسیالیسم بدست میدهند.

\* \* \*

### رکود مزمن

اوضاع اجتماعی يك سلسله از ایالات کشور ایتالیا ( مانند نواحی جنوبی شبه جزیره آپنین و همچنین جزایر سیسیل و ساردنی ) که جمعیت تقریباً ۱۹ میلیونسی آنها درحد و یک سوم تمام اهالی کشور است، از هنگام وحدت ایتالیا، در اواسط قرن نوزدهم تا به امروز، با عقب مانندگی فوق العاده زیادی مشخص و متمایز میگردد. چنانکه در طرح تزهایی پانزدهمین کنگره حزب کمونیست ایتالیا که در بهار سال ۱۹۷۹ برگزار گردید آمده است " مسئله جنوب که در نتیجه پیشرفت ناموزون، طی سه دهساله اخیر تشدید یافته، اینک دامنه و مقیاس بویژه نگرانی آوری کسب کرده است. ولی در اینجاسخن فقط بر سر شاخص های اقتصادی نیست. خطر فاصله وجدائی میان شمال و جنوب، امروزه خصلت عمیق تر و کلی تری دارد " ( ۱ ) .

عللی که مسئله بخرنج جنوب ایتالیا را بوجود آورده اند، و چنانکه می دانیم این مسئله یکی از جدی ترین مشکلات کشور از نقطه نظر سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است، یکی دو تان نیست. ریشه و اساس آنها را در رجه اول باید در سیاست نیروهای بورژوازی و ارتجاعی جستجو کرد. محافل حاکمه ایتالیا با جلوگیری از رشد و تکامل اجتماعی - اقتصادی ایالات جنوبی، در عین حال بطور مدوام و مستعرازمیند اران بزرگ، لا تیفوند نیست ها و سرمایه طفیلی محلی بشدت حمایت میکردند و میکوشیدند نظم و منسق و شیوه زندگی نیمه فئودالی را در تمام عرصه های زندگی حفظ کنند.

سالهای درازی است که بیکاری در جنوب ایتالیا بیداد میکند. کافیسیت یا د آورشوم که یکسک د هم تمام بیکاران در کشورهای جامعه اقتصادی اروپا را افراد بیکار جنوب ایتالیا تشکیل میدهند. در ایالات عقب مانده و فقیری مانند کامپانیا، کالابریا، مولیزه، بازیلیکاتا، آپولیا و ساردنی آهنگ

افزایش بیکاری چندین بار پیش از افزایش بیکاری در سایر کشورهاست . بطور مثال در سال ۱۹۷۶ بیکاری در این مناطق ۲۱ درصد افزایش یافت در حالیکه در تمام ایتالیا بطور متوسط ۳۳ درصد بود . در همین حال در همین جنوب است که با اصلاح کار سپاه ، یعنی شدیدترین نوع استثمار بیکاران ، بازنشستگان و کودکان وسیله کارفرمایان غیر رسمی ، هر روز رواج بیشتری پیدا میکنند . بطور مثال طبق بررسی که بعمل آمده فقط در شهر ناپل ۱۰۳ هزار بیکار ( کارمیکند ) و از کار ۶۱ هزار کودک تا ۱۴ ساله ، ۱۱ هزار بازنشسته و ۶۰ هزار نواز زنان خانه دار و معلولین استفاده میشود . وضع کارگران خرد سال که به تعداد انبوه آنان مرتباً افزوده میگردد به ویژه طاقت فرماست . در سال ۱۹۵۰ درآمد سرانه اهالی در شمال کشور در و بار پیش از درآمد سرانه در جنوب بود . اینک ، تقریباً پیرامین سال وضع بهمان حال باقی است و حتی بدتر هم شده است . از جمله در سال ۱۹۷۷ درآمد سرانه سالانه در میلان ( شمال صنعتی ) دو میلیون و ششصد و چهل و شش هزار لیر بود در جنوب یک میلیون و سیصد و نوزده لیر بود . طبق آمار رسمی ، در سال ۱۹۷۶ در آسین ملی ایتالیا ۶ درصد و در جنوب فقط ۲٫۲ درصد افزایش یافته است . این عامل و عوامل دیگری موجب مهاجرت دسته جمعی زحمتکشانی را که خانه و زندگی خود را باید کار و کسب رها میکنند ، فراهم آورده اند . طی سال ۱۹۵۱-۱۹۷۱ از ایالات جنوبی ایتالیا ، بیش از ۴ میلیون نفر مهاجرت کرده اند . در ضمن این رانیز باید یادآور شویم که این افراد پرتحرک ترین بخش اهالی یعنی افراد ۲۲ تا ۳۵ ساله را در بر میگیرد .

عقب ماندگی جنوب در رشته های آموزش و پرورش نیز بسیار زیاد است . بنا به آمار و ارقام منتشره از طرف وزارت فرهنگ خلق ، بالاترین درصد بهمسوادان و کم سوادان ایتالیا در جنوب کشور متمرکز میگردند . نزدیک به ۵۰ درصد اهالی مناطق روستائی این بخش کشور از خواندن و نوشتن بی بهره اند . در این نواحی کمبود مدارس پدید آمده زمین و دانهی است . وضع بحرانی تمام بخش جنوبی کشور ایتالیا ، در سر نوشت شهر ناپل که سومین شهر بزرگ ایتالیا است ، همانند آینه بازتاب مییابد . در این شهر تقریباً ۴۰۰ هزار نفر بیکار وجود دارد و ۲۰۰ هزار نفر دیگر با درآمد و کسب و کار تصادفی زندگی میکنند . فقط در سال ۱۹۷۸ در نتیجه ورشکست شدن موسسات کوچک ۱۲ هزار نفر وسیله امرار معاش خود را از دست دادند . کمبری بود چه شمس در سال ۱۹۷۵ به ۱۵۰۰ میلیون لیر بالغ گردید . پرداخت ربح اعتبارات بانکی روزانه ۵۰۰ میلیون لیر را میبلعید .

نمی توان گفت که دولت های ایتالیا برای بیرون آوردن جنوب کشور از این بحران عمیق تلاش و کوششی بعمل نیاروندند . در سال ۱۹۵۰ " صندوق برای جنوب " بوجود آورده شد که عبارت بود از بنیاد ویژه دولتی برای تحقق برنامه پیشرفت مناطق جنوبی کشور ، سرمایه گذاری بمنظور ساختن موسسات صنعتی و هماهنگ کردن سرمایه گذاری در کشاورزی . نخستین مرحله فعالیت این فوند طرح های عظیم امر اجتماعی را شامل میگردد که هدف از آنها ایجاد کار برای اردوی بیکاران بود . ولی این اقدامات به کاهش فاصله سطح زندگی در جنوب و شمال ایتالیا منجر نگردید . اصلاحات ارضی محدودی نیز انجام گرفت که در نتیجه آن دهقانان مالک قطعه کوچکی زمین ، آنها هم از بدترین زمین ها در قبال پرداخت بهای آن گردیدند . در همین حال لا تی فوندیست ها دست نخورده باقی ماندند .

مدت معینی ، یعنی تا سال ۱۹۶۵ طرح هایی نیز برای ترقی و پیشرفت صنایع سنگین در مناطق جنوبی کشور تهیه و تنظیم میشد که هدف از آنها تهیه کار برای اهالی بومی بود . ولی آنچه

در واقع امر انجام شد بنابه مثل معروف فقط پیدایش باصطلاح کلیسا در بیابان بود ، بدین معنی که تعدادی مؤسسات بزرگ صنعتی که فاقد نیروی کار ماهر بود ایجاد گردید .

در باره اینکه فعالیت " صندوق برای جنوب " در رشته صنعتی کردن این مناطق تا چه اندازه شریخش بوده میتوان با توجه به برخی نمونه های مشخص قضاوت کرد . این نمونه های مشخص را هفته نامه " اکسپرسیو " در یکی از شماره های ماه ژوئن خود زیر عنوان رسا و گویای زیرین درج کرده است : " دهها ، صدها ، هزارها میلیون و میلیاردها لیری که بیاد رفته است " ( ۱ ) .

مؤسسه " آلفاسود " که تحت کنترل دولت است " کم تولیدترین موسسه در اروپا است " . برنامه ای تهیه شده بود که طبق آن میباید در کالابریا بندری ساخته شود که بزرگترین بندر در جنوب ایتالیا باشد . صد میلیاردر لیر پول خرج شده ولی هنوز بندری ساخته نشده است . در شهر کوچکی بنام شالینه یونیکه که نزدیک رجیو دی - کالابری واقع گردید یک کارخانه شیمیایی ساخته شده بود که هنوز هم بکار نیفتاده است و وسائل و دستگاههای مختلف آن به کومه ای از فلزات زنگ زد تبدیل شده است . در ضمن باید یادآور شویم که ساختمان آن ۲۰۰ میلیاردر لیر خرج برداشته است . از این نمونه های بسیاریست . بیهوده نیست که مطبوعات ایتالیا ، سازمانهای دموکراتیک و سندیکاها بارها متذکر شده اند که " صندوق برای جنوب " دهها میلیاردر لیر برای انجام برنامه ها و طرح هایی اختصاص میدهند که سودآور نیست . در عین حال بسیاری از مؤسساتی که با دشواریهای جدی روبرو هستند ، طی مدتی طولانی موفق به گرفتن اعتبار از دولت نمیشوند .

در سالهای اخیر دولت عملاً از کمک به جنوب منصرف شده است . بطور مثال حجم سرمایه گذاری در صنایع ایالات جنوبی در سال ۱۹۴۶ تا ۷ درصد در ساختمان مسکن تا ۴ درصد کاهش یافته است . از قرائن معلوم و طبق اطلاعات کلی که در دست است ، این گرایش مرتباً ادامه دارد .

ایالات جنوبی ایتالیا طی سالیان اخیر بارها به عرصه اعتراض و اعتصاب و بیکارشدن پید کارگران ، کارمندان دولت و دهقانان در دفاع از ترقی و پیشرفت اجتماعی و علیه بیکاری و فقر مبتدل شده است . یکی از نتایج این مبارزه و این واقعیت بود که در سال ۱۹۷۵ ماوریتسیو والنتمی کمیست در شهر ناپل بعنوان صدرونتای چپ ( ارگان انجمن اداره شهر ) برگزیده شد . نیروهای چپ ، پس از حکمرانی صی ساله دموکراتهای مسیحی دشوارترین وضع را به ارث بردند . با اینهمه در مدت زمان کوتاهی جونتای چپ موفق شد در فعالیت شهرداری نظم و ترتیبی بوجود آورد ، تا حدی که چشمگیری از ریخت و پاش و روشه و ارتشا " جلوگیری کند و بخش بزرگی از قروضی را بپردازد که در دستگاه اداری قبلی بجا گذاشته بود ، آنها را در عین حال از افراط در امور ساختمانی که بمنظور شهر زیان میرساند و آنرا بد منظره میساخت جلوگیری کردند . در ورانی که جونتای چپ روی کار بود بیش از آن تعدادی مدرسه ساخت که در تمام مدت بعد از وحدت ایتالیا مد رسه ساخته شده بود . ولی نکته ای که کمونیست های ایتالیاهم ، مرتباً آنرا تاکید میکنند کاملاً مفهوم است و آن اینکسه مشکلات و مسائل دشوار جنوب را فقط میتوان در نتیجه انجام تغییرات را در یکال در سرا سر سیاست کنونی کشور حل و فصل کرد .

آ . بوفی ، ل . سورونی

### ترقی و پیشرفت سریع

کشور مستقل چکسلواکی اندکی بیش از ٦٠ سال پیش، روی ویرانه‌های امپراطوری اتریش-هنگری ایجاد گردید. در کشور جدید د ولتی که از لحاظ اتنیک بیکد یگرتزد یک بود ند، یعنی چک‌ها و اسلواک‌ها متحد گردیدند. تاثیر قوانین سرمایه داری در شرایط امپراطوری اتریش و هنگری قدیم باعث آن شده بود که ناموزونی و عدم تعادل شدیدی در تکامل و پیشرفت سرزمین چک و منطقه اسلواکی پدید آمد و این دو منطقه بهنگام وحدت از لحاظ اقتصادی و اجتماعی بشدت و به نسبت بسیاریزادی بایکدی پگرتفاوت داشتند.

در تمام طول مدت موجودیت جمهوری بورژوائی چکسلواکی، اسلواکی بمنزله منطقه ای بسیار صنایع ناچیز، کشاورزی عقب مانده و سطح نازل زندگی اهالی باقی بود و این وضع باعث مهاجرت عده بسیاریزادی از زحمتکشان اسلواکی گردید. در سال ١٩٣٧ سکنه اسلواکی ٢٤٫٦ درصد مجموع کل جمعیت چکسلواکی را تشکیل میداد، ولی فقط در حدود ١٥ درصد درآمد ملی، ٧ درصد تولیدات صنعتی، ٢٢٫٧ محصول کل کشاورزی را دارا بود.

فاصله میان سطح پیشرفت و تکامل اقتصادی میان دو بخش جمهوری بطور مداوم روبه افزایش بود. طبق ارزیابی کارشناسان بخش‌های مختلف اسلواکی از مناطقی که چک‌ها در آن میزیستند ٥٠-٦٠ سال عقب مانده تر بود. در آغاز سال ١٩٢٩ صنایع اسلواکی تقریباً در سطح پیش‌ساز جنگ جهانی اول باقی مانده بود، در حالیکه بطور کلی و بمقیاس تمام جمهوری تولیدات صنعتی بیش از ٤٠ درصد در مقایسه با سال ١٩١٣ افزایش یافته بود.

در آستانه جنگ جهانی دوم در مؤسسات صنعتی اسلواکی که دارای تکنیک عقب مانده ای بودند فقط در حدود صد هزار نفر به کار اشتغال داشتند. اسلواکی بمیزان زیادی از لحاظ کشاورزی هم از مناطق چک عقب افتاده تر بود. بطور مثال، محصول غلات در اسلواکی ٤٠ درصد کمتر از دیگر نقاط چکسلواکی بود.

از هر سه نفر اسلواک یکی فاقد محل کار دائمی بود. بسیاری از اهالی در جستجوی درآمد موسمی موقت کشور را ترک میکردند و یا اینکه با اجرت ناچیز کارگران روز مزد روزگار میگذراندند. در فاصله بین سالهای ١٩١٨-١٩٣٨، ١٨٠ هزار نفر این بخش جمهوری را ترک کردند. اقتصاد دانان بورژوازی میگفتند هر ساله در اسلواکی ٢٠ هزار نفر متولد میشدند که نمیتوانستند امید یابند که کاری پیدا کنند داشته باشند.

در همان سالهای موجودیت جمهوری بورژوائی هم حزب کمونیست چکسلواکی تذکر میداد که راه حل "مسئله اسلواکی" در درجه اول بر طرف ساختن عقب ماندگی اقتصادی این بخش جمهوری است. تا دوران ماقبل مونیخ، حزب کمونیست یگانه نیروی سیاسی بود که بطور پیگیر از اصال برابری حقوق هر دو ولت دفاع میکرد.

بر طرف ساختن عقب ماندگی همه جانبه و چندین ساله اسلواکی فقط پس از آزادی کشور از اشغال فاشیستی و بیوزیه در سالهای ساختمان سوسیالیسم در کشور میسر گردید. از همان سال ١٩٤٥ حزب کمونیست چکسلواکی ایجاد تعادل و برابری در سطح تکامل و پیشرفت اسلواکی و مناطق مختلف چک را بمنزله یکی از وظائف عمده مطرح ساخت. این هدف اینک بطور موفقیت آمیزی تحقق پیدا میکند. در تمام طول تاریخ پس از جنگ کشور جمهوری سوسیالیستی اسلواکی از لحاظ آهنگ رشد اقتصادی بر جمهوری سوسیالیستی چک پیشی گرفته است. در این پروسه نقش قاطع راضعتی

کردن سریع اسلواکی بمنزله بخشی از صنعتی کردن سوسیالیستی جمهوری چکسلواکی بطور کلی ایفا کرده است .

برای پیشرفت اقتصاد جمهوری سوسیالیستی اسلواکی طی سی سال اخیر رو به پرفرته بیش از ۳۰۰ میلیارد کرون اعتبار داده شده است . با این پول در حدود ۳۰۰ مؤسسه صنعتی تازه ساخته شده است که بزرگترین آنها بکار قرار زیواست : مجتمع پتروشیمی بنام " اسلونا فانت " در براتیسلاوا مجتمع نوب آهن کوشیتسه در شرق اسلواکی ، کارخانه های " تاترا " در چارتسه و بانووتسه ، " تسلا " در ستروپکوهه ، لپیتووسکی گرادوک و بانسکا - بیستریته ، " خطلون " در هونته ، " خمکو " در استراژسکه و موسسات صنایع کشتی سازی در کومارنو .

در نتیجه در اوایل سال ۱۹۷۳ تولیدات صنعتی در اسلواکی در مقایسه با سال ۱۹۳۷ ، بیش از ۳ بار افزایش یافت و این رشد نه فقط یک رشد کمی ، بلکه رشدی بود که جنبه کیفی نیز داشت . صنایع معاصر اسلواکی کالا هائی را تولید میکنند که در گذشته سابقند داشته است : مانند یاتا قان ساچمه ای ( بولبرینگ ) ، تلویزیون ، ماشین های رختشویی تمام اتوماتیک ، یخچال های برقی ، آلومینیوم وغیره . در واقع فقط اسلواکی تمام آلومینیوم ، نیکل ، تلویزیون و مقدار چشمگیری آلایز های مختلف ، سوخت ماشین های دیزل ، یاتا قان های ساچمه ای ، واگن های ویژه حمل بار و نظایر اینها را که در کشور تهیه میشود تامین میکند . فرآورد های با کیفیت عالی صنایع اسلواکی نه فقط در بازار های داخلی ، بلکه در بازار های خارجی هم خواستاران فراوان دارد . طبق برنامه های پنجساله پیشرفت و تکمیل صنایع ، جمهوری آگاهانه توجه خود را به پیشرفته ترین رشته ها معطوف داشت . مثلا رشد صنایع شیمیائی و لاستیک سازی در سال ۱۹۷۶ در جمهوری سوسیالیستی چک ۲۰۵۲ درصد ( سال ۱۹۶۸ با صد درصد معیار ما است ) و در جمهوری سوسیالیستی اسلواکی ۵۱۴ درصد بود . یک نمونه مشخص و ویژه دیگر اهرام مندر کمیشوم : نخستین نیروگاه برق اتنی که در جمهوری سوسیالیستی چکسلواکی بکار افتاده در سرزمین اسلواکی ، یعنی در پالووسکه - بوهو - نیتمسی ساخته شده است .

ده ساله اخیر در ترقی و پیشرفت جمهوری سوسیالیستی چکسلواکی بطور کلی جای ویژه ای دارد . بطور مثال در فاصله زمانی بین سالهای ۱۹۶۹ - ۱۹۷۷ محصول کل اجتماعی در چک ۵۵ درصد و در اسلواکی ۷۹ درصد افزایش یافت . درآمد ملی هم به ترتیب ۵۵ و ۷۰ درصد افزایش نشان میدهد . جمع کل محصول کشاورزی در جمهوری اسلواکی ۳۰٫۲ درصد و در جمهوری چک تا ۱۸٫۹ درصد افزایش داشته است .

به پیشرفت علم و تکنیک هم توجه زیادی میشود ، که افزایش تعداد کارمندان که در این عرصه فعالیت میکنند از جمله براین امر گواهی میدهد ( ۳۹۶۳۱ نفر در سال ۱۹۷۵ در مقایسه با ۴۴۷۹۳ نفر در سال ۱۹۷۷ ) .

در رشته آموزش و پرورش هم اسلواکی به موفقیت های درخشانی نائل گردیده است . از سال ۱۹۳۷ به اینطرف تعداد دانش آموزان دبیرستانها و مدارس حرفه ای ویژه از ۱۰۵۰۰ تا ۱۱۵۰۰۰ و دانشجویان دانشکده های مختلف از ۲۱۰۰ تا ۵۲۷۰۰ نفر افزایش پیدا کرده است . رشد و ترقی یرتحکک تمام رشته های اقتصاد با زتاب طبیعی در بالا رفتن سطح زندگی زحمتکشان چکسلواکی سوسیالیستی بطور کلی و از جمله اسلواکی داشته است . به درآمد کلی نقدی اهالی در جمهوری سوسیالیستی چک تا ۵۰ درصد و در جمهوری سوسیالیستی اسلواکی تا ۸۳ درصد اضافه شده است . کیفیت و ساختار غذای اهالی اسلواکی در سطح پیشرفته ترین کشورهای جهان از لحاظ اقتصادی است . اگر در سال ۱۹۳۶ مصرف گوشت بمیزان سرانه در اسلواکی ۲۱ کیلوگرم

بود ، اینک این رقم از سه برابر هم بیشتر است . به مصرف کره ، روغن ، تخم مرغ و سایر مواد خوراکی نیز به میزان قابل توجهی افزوده شده است .

یکی از شاخص های عمده سطح زندگی شرایط مسکن اهالی بشمار می آید . اسلواکی از نقطه نظر ساختمان مسکن و آهنگ رشد هم به نسبت جمعیت پر جمهوری چک پیشی گرفته است : در سال ۱۹۷۷ ، در جمهوری سوسیالیستی اسلواکی ، ۴۶۹۴۸ باب خانه تازه به مردم داده شده است ، در حالیکه در جمهوری سوسیالیستی چک این رقم ۸۷۸۷۲ می باشد ، بدین معنی که به هر هزار نفر از اهالی به ترتیب ۹۷ و ۸۶ خانه میرسد .

در گسترش و تحکیم سیستم بهداشت و خدمات بهداشتی هم موفقیت های بسیارید مسکن آمده است . اگر در سال ۱۹۳۷ در بخش های مختلف چک تعداد پزشکان ۶ بار بیش از پزشکان در اسلواکی بود ، در سال ۱۹۷۷ در هر دو جمهوری به هر ۳۴۲ نفر از اهالی یک پزشک میرسد ، تعداد تخت خواب های موسسات درمانی و بیمارستانها از ۳۶ تا ۱۰۲ ( برای هر هزار نفر ) افزایش پیدا کرده است .

بطوریکه ارقام و فاکت های فوق الذکر گواهی میدهد ، مردم اسلواکی طی سه دهساله به موفقیت های بی نظیری در پیشرفت و ترقی خود دست یافته اند . گوستاو هوساک ، دبیرکل کمیته مرکزی حزب کمونیست چکسلواکی و پرزیدنت جمهوری در گزارش خود در پانزدهمین کنگره حزب کمونیست چکسلواکی گفت : " اینک در مدت زمان تاریخی کوتاهی اسلواکی به بخش پیشرفته صنعتی مبین ماچسلواکی مبدل گردید خود پیروزی عظیم سیاست حزب ما است . پانزدهمین کنگره حزب کمونیست چکسلواکی میتواند با افتخار و احساس مسئولیت تایید نماید که اختلاف های زیاد موجود در سطوح پیشرفت زندگی اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی خلق های ما و مناطق مختلف کشور حالا دیگر مرتفع شده است " .

پاول آورسپرگ

# اطلاعاتی دربارهٔ تجارب نو

انجمن دوستان مجله

مصاحبه مطبوعاتی

هرونیموکاره را

عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست

ونسزوشلا

— ما اطلاع پیدا کردیم که در کاراکاس بنابه ابتکار حزب کمونیست ونزوئلا انجمن دوستان مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" ایجاد گردیده است. شما میتوانید درباره مقصود و هدف از ایجاد این انجمن و مضمون کار آن برای ما توضیحی بدهید؟

— هه کاره را — تاسیس این انجمن یکی از تدابیر حزب برای تشدید کاراید ثولوژیک خواه میان کمونیست ها و خواه میان تمام نیروهای انقلابی و دموکراتیک است. بعقیده ما مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" میتواند برای انجام این کار نقطه اتکا خوبی باشد. فرارفتن اندیشه های سوسیالیسم علمی و کمونیسم فقط وقتی واقعا میتواند عمیق و پاسخگوی نیازهای عملی مبارزه باشد که با آموزش نوآوریهای معاصر افکار مارکسیستی — لنینیستی درباره مسائل مبرم روز که در برابر کمونیست ها و سایر نیروهای انقلابی و دموکراتیک قرار دارند همراه باشد. بعقیده ما این قبیل افکار و اندیشه های تازه بطور گسترده در صفحات مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" بازتاب میابد. همین امر یکی از اساسی ترین انگیزه های ما در امر تاسیس انجمن دوستان مجله بمنظور فرارگرفتن دسته جمعی مطالب مندرج در آن بود.

البته، علل نوع دیگری هم وجود دارد. ما در برخی از اعضای حزب با افکار و عقایدی برخورد میکنیم که گویا تئوری فقط کار دانشمندی است که شب و روز را طاق دفتر خود بسر میبرد. بکمک این انجمن ما میخواهیم به این تصور نادرست پایان دهیم و مردم را قانع سازیم که بدون آگاهی کافی از تئوری انقلابی عمل موثر مبارزه انقلابی هم غیر ممکن است. ما در نظر داریم تبلیغ اندیشه های مارکسیستی — لنینیستی را میان کارگران، جوانان، روشنفکران گسترش دهیم و نمایندگان آنها را به انجمن خود جلب کنیم. در همین حال فرارگرفتن جمعی مطالب مندرج در مجله میتواند به تحکیم مواضع کمونیست ها در مبارزه ایدئولوژیک با انواع گوناگون مخالفان کمونیسم علمی یاری رساند.

این سؤال پیش میآید که کار انجمن بطور مشخص بچه شکلی انجام میشود؟ پس از آشنائی مقدماتی با شماره نویبتی مجله ما این مقاله مجله را که از لحاظ تئوریک و پراتیک برای ما جالب است مورد بحث و مذاکره قرار میدهم. بطور مثال، نخستین جلسه انجمن به بررسی اشرفیق فیدل کاسترو در پیرا اول حزب کمونیست کوبا تحت عنوان "مارکسیسم — لنینیسم و انقلاب کوبا" که در مجله به چاپ رسیده بود اختصاص داده شده بود.

بقیه در صفحه ۳۸



مجله «مسائل بین‌المللی» که هر دو ماه یکبار انتشار می‌یابد، به تشریح مسائل تئوریک و سیاسی جنبش جهانی کمونیستی و کارگری اختصاص دارد.

متمدرجات این مجله از میان مقالات مجله «مسائل صلح و سوسیالیسم» که نشریه تئوریک و اطلاعاتی احزاب کمونیست و کارگری و منعکس‌کننده نظریات و اندیشه‌های آنانست، انتخاب و ترجمه میشود.

در این شماره منتخبی از مقالات شماره‌های ۱۱ و ۱۲ (نوامبر - دسامبر) سال ۱۹۷۹ مجله «مسائل صلح و سوسیالیسم» بچاپ رسیده است.

## PROBLEMS OF PEACE AND SOCIALISM

Theoretical and information journal of Communist  
and Workers' Parties throughout the world

No 11, 12 1979

هیئت تحریریه و شورای تحریریه مجله  
 « مسائل صلح و سوسیالیسم » از نمایندگان احزاب  
 کمونیست و کارگری کشورهای زیر ترکیب میشود :  
 اتحاد شوروی ، اتریش ، اردن ، آرژانتین ، اسپانیا ،  
 اسرائیل ، جمهوری افریقای جنوبی ، الجزیره ،  
 السالوادور ، جمهوری دموکراتیک آلمان ، جمهوری  
 فدرال آلمان ، اندونزی ، اوروگوئه ، ایالات متحده  
 امریکا ، ایتالیا ، ایزران ، ایرلند ، برزیل ، بریتانیای کبیر ،  
 بلژیک ، بلغارستان ، بلیوی ، پاراگوئه ، پاناما ، پرتغال ،  
 پرو ، ترکیه ، چکسلواکی ، دانمارک ، جمهوری  
 دومینیکن ، رومانی ، ژاپن ، سنگال ، سوئد ، سوئیس ،  
 سودان ، سوریه ، شیلی ، عراق ، فرانسه ، فنلاند ، فیلیپین ،  
 قبرس ، کانادا ، کلمبیا ، کوبا ، گواتمالا ، لبنان ، لوکز امبورک ،  
 لهستان ، مجارستان ، مغولستان ، مکزیکو ، ونزوئلا ،  
 هندوراس ، هندوستان ، یونان .

خو اندنگان عزیز !

باین نشانی با ما مکاتبه کنید :

P. B. 49034

10028 Stockholm 49

Sweden

Sweden

Stockholm

Stockholms Sparbank

N: 0 400 126 50

Dr. John Takman

حساب بانکی ما :